



اقتصاد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دوازدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۲۰ ریال شماره ۸۴ اسفند ماه ۱۳۶۹

سرمقاله

جمهوری اسلامی

در فردای جنگ خلیج

بی تردید جنگ خلیج فارس تنفیرات دامنه داری در خاور میانه بوجود خواهد آورد که بیش بینی همه آنها از همین حالا دشوار و حتی ناممکن است. اما چیزی که از هم اکنون کاملا قابل پیشبینی است، فرصتی طلائی است که جمهوری اسلامی از "برکت" این جنگ بدست آورده است. و اگر جمهوری اسلامی از این فرصت بدست آمده همانگونه بهره‌برداری کند که در هفت ماه گذشته کرده است، مسلما امکانات مهمی برای تحکیم موقعیت خود بدست خواهد آورد. این فرصت محصول از میان رفتن دو عامل مهمی است که از لحاظ بین‌المللی بیش از همه بر جمهوری اسلامی فشار می‌آورد: نخست، عواقب ناشی از شکست در جنگ ایران و عراق؛ و دوم، انزوای سیاسی رژیم حتی در میان کشورهای اسلامی.

جنگ عراق با آمریکا و متحدان آن، شرایطی را که در نتیجه جنگ هشت ساله ایران و عراق بوجود آمده بود، کاملا تغییر داده است. جمهوری اسلامی در جنگ شکست خورده و بخش اعظم قدرت نظامی خود را از دست داده بود و جنگ در حالی پایان یافته بود که هنوز بخشی از خاک ایران در تصرف نیروهای نظامی عراق بود؛ و حکومت عراق که با پیروزی نسبی از جنگ بیرون آمده بود، دارای قدرت نظامی برتری بود که دائما میتوانست جمهوری اسلامی را زیر فشار قرار بدهد!

بقیه در صفحه ۳

سازمان مرکزی بنیاد ملی فدایی خلق ایران
سازمان فدایی - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اعلامیه مسئولان

مخاطب و قیام مساجد خانه توده ای ۲۲ بهمن را گرامی میدانیم.

گسترش همه جانبه جدال جناحهای حکومتی

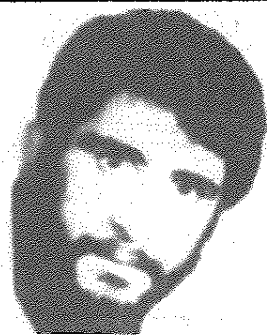
اختلافات جناحهای حکومتی رژیم اسلامی همواره وجود داشته است. اما اوج گیری این اختلافات در چند ماهه اخیر، شکل‌گیری محورهای جدید دیگری و بویژه برجسته‌تر شدن صفندیهای تازه، بررسی این روندها را ضروری میسازد. در این مقاله تلاش خواهیم کرد اصلی‌ترین محورهای اختلافات را ترسیم کنیم.

پس از انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری اسلامی و اعلام آغاز دوره بازسازی، کنار گذاشتن مهرهای اصلی جناح حزب‌الله آغاز گردید و تا کنون نیز ادامه یافته و بویژه در سال جاری شدت بیشتری گرفته است. روند حوادث بگونه‌ای جریان یافته که واکنش جناح حزب‌الله را برانگیخته و نبرد دو جناح اصلی حکومت به همه عرصه‌های سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و تشکیلاتی کشیده شده است.

بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه

(قسمت دوم)

جاودان باد یاد رفیق صادق ریگی



نقد قانون کار جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۰

قون مارکسیستی، قون آمریکائی، تکوین و

در صفحه ۱۸

بازسازی جنبش جهانی کارگری

آیا يك جنگ تجاری در راه هست؟

در صفحه ۱۴

افزایش ریالی دستمزد کارگران یا ارائه

ارزان نیروی کار

در صفحه ۱۳

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

در صفحه ۷

دربلای مطبوعات

در صفحه ۹



مرگ بر جنگ، فریاد وجدانهای بیدار

در صفحه ۲۰

ضمیمه / اقتصاد / بمناسبت روز جهانی زن



★ اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت روز جهانی زن

★ مصاحبه با رفیق سارا = محمود نگاهی به جنبش زنان

★ شرایط زنان در شرق اروپا روز بروز بدتر میشود مترجم شهزاد

★ طلوع صرمد وانیکا شافتال ترجمه: فیره حکمت

★ عروسان منزوی قرآن ★ عروسک کوکی (فروغ فرخزاد)

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

اعلامیه مشترک:

سازمان فدایی - ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

چاووان باد یاد

رفیق شهید صادق ریگی

رفیق صادق ریگی از میان خلق تحت ستم، محروم و زحمتکش سیستان و بلوچستان برخاسته بود. در نهایت مشقت و سختی، در شیر خود - زاهدان - و در خانواده‌های تپیدست پرورش یافته و تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت. موقعیت او در ورود به دانشکده پلی تکنیک تهران، نمونه‌ای بود از استعداد فرزندان خلقهای ستم‌دیده ایران به آموختن و آگاهی یافتن؛ استعدادی که عموماً بخاطر فقر و ضرورت کار کردن بجای درس خواندن، و بخاطر فقدان امکانات آموزشی در محل، امکان بروز و پرورش نمی‌یابد و سرکوب میگردد. رفیق صادق، نه تنها در زمینه تحصیل و آگاهی یافتن بر علوم، بلکه در فراگرفتن درس مبارزه طبقاتی و آگاهی سیاسی نیز استعداد فرزندان ستم و حرمان را به نمایش گذاشت. او که خود فرزند درد و رنج بود و تحت فحیبه‌ترین ستم طی و هولناکترین فقر و عقب ماندگی ناشی از این ستم طی و ستم سرمایه‌داری در وطن خود بزرگ شده بود، برای شوریدن علیه بیادگری، استعدادی ذاتی و طبقاتی داشت. ورود به دانشگاه که در آن سالها سنگر خاموشی نابذیر مبارزه علیه رژیم شاه و محیط بیداری سیاسی بود، افق آگاهی را در برابر روح شورشی او گشود و سوسیالیسم را بعنوان فرمان واقعی و نهائی دردهای مردم ستمکشیده و لگدمال شده، به او شناساند.

رفیق صادق که ابتدا با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به همکاری می‌پرداخت پس از اعلام موجودیت راه کارگر به سازمان ما پیوست و با تمام نیرو و بهر راه دیگر هم‌زمانش برای تبلیغ مواضع سیاسی انقلابی راه کارگر در بلوچستان تلاش کرد، او که هم نظر با سازمان خود معتقد بود رژیم جمهوری اسلامی، يك رژیم ضد مردمی و ارتجاعی است که ستم مذهبی را نیز بر ستم سرمایه داری و ستم طی می‌افزاید، تلاش برای افشا این رژیم و پرده برگرفتن از ماهیت ضد مردمی و ارتجاعی آنرا در میان مردم بلوچستان، نخستین و حیاتی‌ترین وظیفه انقلابی خود تلقی کرده و این وظیفه را بهر راه ترویج ایده‌های سوسیالیستی در میان جوانان بلوچ بطور خستگی ناپذیری به پیش برد کوشش برای بی ریزی يك تشکیلات بومی وابسته به راه کارگر نیز از جمله تلاشهای انقلابی او و هم‌زمانش بود. همین تلاشهای بی وقفه و مبارزه انقلابی و حسوانه، سبب حساسیت قوت‌العاده مزدوران رژیم ولایت فقیه نسبت به رفیق صادق شد و او بخاطر مشکلات امنیتی از زاهدان به تهران منتقل گشت؛ و این در شرایطی بود که سازمان ما دوره بسیار خطیر و حساسی انتقال به فعالیت زیرزمینی و استقرار امنیتی خود را تحت پیگردها و سرکوبهای گسترده و خویین سال ۶۰ از سر می‌گذراند. در چنان شرایطی، گسسته‌هایی در برخی روابط بوجود آمده بود و رفیق صادق نیز با انتقال به تهران، برای بقیه در صفحه ۳

خاطره قیام مسلحانه توده‌ای ۲۲ بهمن را گرامی میداریم.

۱۲ سال پیش مردم ایران در اوج یک انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک، رژیم وابسته شاه را از طریق قیام مسلحانه توده‌ای سرنگون کردند و این نظام سلطنتی را پس از ۲۵۰۰ سال به گور سپردند.

اما جای سلطنت را یک رژیم استبدادی مذهبی گرفت. چرا که زیر سر نیزه نظام سلطنتی هر نیروی دمکراتی سرکوب شده بود و هنگامیکه انقلاب علیه استبداد و بی عدالتی اجتماعی بالا گرفت، مردم فاقد هر نوع نهاد دمکراتیک و انقلابی هدایت‌گر مبارزانشان بودند. در چنین شرایطی آخوندها و ملایان مرتجع به سرکوت و خود نهادهای مذهبی، کسه از سرکوب در امان مانده بودند، توانستند بر موج انقلاب توده‌ای سوار شوند و مهار آن را در دست گیرند و استبداد سیاه خود را بر مردم تحمیل نمایند. بدین ترتیب حکومت جمهوری اسلامی محصول استبداد سلطنتی و بویژه سلطنت خاندان پهلوی است. سياهی و سياهکاری رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی نه تنها اسباب روستفیدی رژیم سلطنتی نیست بلکه درست برعکس، معتبرترین سند حکومت آن است.

لیبرالها همانطور که در انقلاب ۵۷ علیه حکومت شاه از ترس اقتدار مردم، خصلت سازشکارانه خود را به بارزترین نحو آشکار ساختند، امروز هم که تمسق اندیشیه دمکراسی و ضرورت سرنگونی ارتجاع حاکم و برجیدن دستگاه ستمگری سیاسی و بی عدالتی اجتماعی را در میان توده های مردم می بینند، با انقلاب مخالفت ورزیده و عوام فریبانه امید به استحاله رژیم و تبدیل آن از طریق "انتخابات آزاد" به یک رژیم دمکراتیک را تبلیغ می کنند. و این در شرایطی است که جمهوری اسلامی سیاست سر نیزه را در دستور قرار داده و مالهاست که هر گونه اعتراض به نقض استثنائی ترین خواست دمکراتیک و حقوق مدنی مردم را با گلوله، زندان و شکنجه پاسخ میدهد.

از طرف دیگر بخش مهمی از سوسیال رفرمیستها علاوه بر امید به استحاله رژیم جمهوری اسلامی به رژیم آزادی ده و دمکرات از طریق "انتخابات آزاد" و غیره، در پشت عمومی ترین و حیاتی ترین خواست مردم ایران، یعنی دمکراسی سنگر گرفتند و نسبت به بازگشت سلطنت تفاهم نشان میدهند.

در یک کلام به روشنی میتوان گفت که لیبرالها و سوسیال رفرمیستها با راه‌حلهای مردم فریبانه خود عملاً در مقابل خواستهای دمکراتیک و عدالت‌جویانه و انقلابی مردم قرار گرفته و ضمن تکا فانداختن در صفوف مبارزانی آنان، در خدمت تحکیم ارتجاع قرار می گیرند.

واقعیت این است که در حال حاضر مانع اصلی مردم ایران برای سرخورداری آزادی و حقوق بشر، برای برقراری دمکراسی، برای دستیابی خلقها به حق تعیین سرنوشت و برای هرگونه حرکت در سمت عدالت اجتماعی و ترقی و تعالی دمکراتیک جامعه، در گام نخست رژیم جمهوری اسلامی است. بدون سرنگونی این رژیم هیچ دگرگونی مهم و رادیکالیسی در راستای منافع مردم ایجاد نخواهد شد.

رژیم جمهوری اسلامی در این دوازده سال حکومت نشکینش نشان داده است که هرگونه حرکت مردم برای دستیابی به خواستهای دمکراتیکشان را به خشن‌ترین شکل سرکوب می کند. و مردم نیز از انقلاب بهمن آموخته اند که برای برجیدن ساطاب ستمگران راهی جز قیام مسلحانه توده‌ای در مقابل ندارند.

بقیه در صفحه ۳

اعلامیه مشترك

مـــردم آزاده ایـــران ۱

د نباله از صفحه ۲

۱۲ سال پس از انقلاب بهمن که یکی از اهداف آن بایان دادن به حضور و نفوذ امپریالیسم در ایران بود، منطقه ما در جنگی بیثباتیتجاوزکارانه و ارتجاعی ســـبـــه اشغال نیروهای نظامی امپریالیستها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در آمده است . این مساله از سوئی تحمیل " نظم جدید " و تهدید مستقیم منافع حیاتی مردم منطقه است ، و از سوی دیگر وسیله تخریب و تقویت تعصبات ناسیونالیستی و ارتجاعی بان اسلامیستی است . این عوامل از درون و بیرون به زبان آزادی ، دمکراسی و ترقی مردم منطقه عمل می کند و چشم انداز انقلابات دمکراتیک و ترقیخواهانه در کشورهای منطقه - از جمله در ایران - را بطور جدی به مخاطره می اندازد .

ما ضمن گرامیداشت خاطره قیام مسلحانه ۲۲ بهمن و در پی گیری اهداف دمکراتیک ، عدالت طلبانه و فد امپریالیستی آن ، یکبار دیگر به بازگشت ناپذیری رژیم سلطنتی و بر ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تاکید می کنیم .

۲۲ بهمن ۶۹

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سازمان فدایی - ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

جاودان باد یاد رفیق ...

د نباله از صفحه ۲

مدتی ارتباط خود را با سازمان از دست داد اما علیرغم تمامی مشکلاتی که در جنان موقعیتی گریبانش را گرفته بود یکدم اراده و روحیه رزمی خود را از دست نداده و با بردباری، تحمل مشقات و خطر بسیار، موفق شد با سازمان تماس بگیرد. او بسرعت و با نفسی تازه دست در دست دیگر رفقای همسنگرش، برای پیاده کردن خط کارگری سازمان و سازماندهی توده‌ای، به عرصه نوینی از فعالیت خود قدم نهاد و بدین منظور خود نیز در محیط کارگری مستقر و فعالیت انقلابی در میان کارگران را آغاز کرد. اما افسوس که این دور از فعالیت او در گامهای نخستین متوقف شد. عمال رژیم، این فرزند دلایر خلق بلوچ، مدافع پیگیر و راستین حق خلقها برای تعیین سرنوشت خود، و یوبنده خستگی ناپذیر راه سوسیالیسم، یعنی تنها راه رهسپاری کارگران، زحمتکشان و همه خلقهای تحت ستم را شناسائی و دستگیر کردند و به جوخه آتش سپردند.

صادق و کمونیستائی چون او فقط فرزند خلق بلوچ نیستند آنان با مرگ سرخ خود به پرچم خلق بلوچ تبدیل میشوند؛ خلقی که بیرحمانه‌ترین ستم ملی و سیه روزی را از رژیم سلطنتی و نظام سرمایه داری نصیب برده، ستم خانها و سران عشایر استخوانش را سوخته و رژیم اسلامی نیز ستم مذهبی را بر اینهمه افزوده، به تجربه و با فعالیت آگاهانه کمونیستهای چون صادق در مییابد که تنها راه قطعی رهائی از ستم ملی، ستم مذهبی و ستمهای سیاسی و اجتماعی سرمایه داری گرد آمدن تمامی خلقهای تحت ستم، تمامی زحمتکشان و محرومین و همه استثمار شوندهگان و ستمیگان در زیر پرچم سرخ طبقه کارگر ایران است؛ پرچمی که از خون کمونیستها و کارگران رنگ میگیرد.

گسارگران - زحمتکشان - جوانان مبارز

کمیون حقوق بشر سازمان ملل ، اواخر آبانماه رژیم جمهوری اسلامی را بخاطر نقض حقوق بشر در ایران محکوم کرد. آقای گالین دوپل فرستاده ویژه کمیون حقوق بشر سازمان ملل در شهریورماه گذشته از چند زندان ایران بازدید کرد . بعد از این بازدید ، آقای گالین دوپل یک گزارش ۹۶ صفحه‌ای تنظیم کرده که در آن به اعدام و شکنجه و مواردی از قطع دست و همچنین خفان و سایر موارد موجود در ایران اشاره نموده است .

هموطنان مبارز:

گزارشاتی که رژیم اسلامی بخاطر آن در سازمان ملل محکوم شد ، تازه بخشی از جنایات است که هرروز در کشور بلارده ما ، توسط آخوندهای آدمکشانفستائی می افتند . تنها در دوماهه مرداد و شهریور سال ۶۷ ، در زندانهای ایران بیش از ۵۵۵ نفر از زندانیان سیاسی که قبلاً " محاکمه شده و دوره محکومیت خود را میگذرانند ، به جوخه های اعدام سپرده شدند و این در حالیست که در اکثر کشورهای دنیا مجازات اعدام وجود ندارد .

مـــردم آزاده ایـــران :

از مبارزات خاواده‌های شهیدا و زندانیان سیاسی حمایت کنید .

فریاد اعتراضی خود را بر علیه اعدام و شکنجه و قانون ارتجاعی قمسانین بلندتر کنید .

مطمئن باشید اعتراضات شما بی نتیجه نخواهد ماند .

سررنگسبون باد رژیم جمهوری اسلامی

سرقرار باد جمهوری دمکراتیک خلـــ

عه‌ای از هواداران سازمان

کارگران انقلابی ایران - تهران

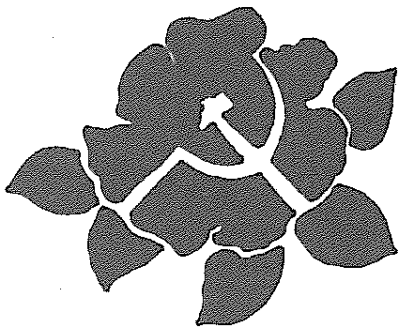
(راه کارگر)

* رادیوی صدای کارگر همد سداز ساعت ۸/۳۰ روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر ، برابریا ۴۰۴ هرتز

بخن میگردد . عین همین برنامه در ساعت ۶/۳۰ صبح روز بعد تکرار میشود .

هموطنان : انتخاب آدرینما کاملاً اتفاقی بوده است و ما مصممانه بوزن می‌خواهیم

چون ساخارا " زبد حسم وحدان و وظیفه انقلابی که داریم دست به ایستار زده‌ایم .



جمهوری اسلامی در فردای جنگ خلیج

دنباله از صفحه ۱

و نقفا هم از پذیرش قرار داد ۱۹۷۵ الجزیره خودداری میکرد. آن وضعیت به لحاظ فشارهایی که از داخل و خارج کشور بر رژیم وارد می‌آورد برای جمهوری اسلامی همچون يك بوم ساعتی محسوب میشد. اما جنگ اخیر توازن قوای میان دو کشور را بکلی تغییر داده است. و از هم اکنون روشن است که رابطه ایران و عراق، صرفنظر از اینکه وضعیت سیاسی در عراق چگونه باشد نمیتواند همانگونه باشد که در دوره دو سانه بعد از پایان جنگ ایران و عراق بود.

جنگ اخیر خلیج فارس از جهت دیگری نیز شرایط را به نفع جمهوری اسلامی تغییر داده است. این جنگ، درست در شرایطی روی داد که جنبش اسلام گرائی در پارهای از کشورهای عربی خیز برمیآید و اشتعال این جنگ در حکم یاشیدن بنزین بر آتش بود. ائتلاف وسیع کشورهای غربی علیه عراق و شرکت آنها در عملیات نظامی علیه این کشور، احساسات مذهبی کثرتدین را در کشورهای عربی و اسلامی برانگیخته و بسیاری از مردم این کشورها آنرا همچون جنگ اسلام و صیحهت می‌نگرند. در ماههای گذشته، در کشورهای عربی و اسلامی بطور بی سابقهای از نور حدید جنگهای صلیبی علیه مسلمانان سخن گفته شده است. و موج گسترش اسلام گرائی آن حثان نیرومند است که پارهای از حکومتهای شرکت کننده در ائتلاف نظامی علیه عراق را ناگزیر کرد مواضع اعلام شده قبلیشان را بنحو چشمگیری تغییر بدهند و سیاستهای دو پهلوئی اتخاذ کنند. مثلا حکومت مراکش جزو اولین حکومتهای عربی بود که علیه حکومت عراق موضع گرفت و برای کمک به ائتلاف ضد عراقی نیروی نظامی به عربستان فرستاد، اما همین حکومت زیر فشار موج اعتراض عمومی ناگزیر شد لحن خود را عوض کند و از همبستگی با "مردم برادر عراق" سخن بگوید. همین تغییر موضع بر حکومت پاکستان و سران ارتش پاکستان که در ده - دوازده سال گذشته جزو وفادارترین خاندان ایالات متحد آمریکا در منطقه محسوب میشدند، نیز تحمیل گردید و آنها نیز مانند حکومت مراکش اعلام کردند که نیروهای نظامی آنها برای جنگ با عراق به عربستان فرستاده نشدند، بلکه صرفا منظور پاسداری از "حرمین شریفین" به آنها رفتند! استقرار نیروهای غربی در خاك عربستان و در نزدیکی اماکن مقدس مسلمانان، بیش از تمام تلاشهای دهساله جمهوری اسلامی برای "صدور انقلاب"، بر تودد مسلمانان تاثیر گذاشته است. اکنون دیگر لازم نیست رهبران

جمهوری اسلامی برای بهره برداری از مراسم حج، تلاش زیادی به خرج بدهند. عربستان سعودی فقط با ایجاد شدیدترین فضای پلیسی میتواند ازبراه افتادن اعتراضات انفجار آمیز اسلامی در مراسم حج جلوگیری کند. حقیقت این است که نه جنبش اسلام گرائی تا کنون هرگز تا این حد و با این عمومیت فعال بوده است و نه آنجیزی که خمینی آنرا "اسلام آمریکائی" می‌نامید، این چنین رسوا و منزوی، فراموش نکیم که در این جنگ دو جریان که در دنیای عرب مدتها در مقابل جنبش اسلام گرائی مقاومت میکردند با آن کنار آمدند یا بهتر بگوئیم، به آن طحق شدند: ملیگرائی عربی و جنبش فلسطین. زیرا این جنگ فقط جنگ غرب علیه عربها نبود بلکه همچنین نخستین جنگ عربها علیه عربها در تاریخ معاصر بود. جنگی که مضمون آن - ظریفم تمام کشکیها و تناقضات - بیش از آنکه ملی باشد اجتماعی بود: رویارویی عربهای ثروتمند با عربهای فقیر. ملیگرائی عربی و جنبش فلسطین که هر دو خصلت بان عربی نیرومند دارند، نمی‌توانستند در این جنگ ضربه نخورند. با این جنگ اسطوره همبستگی اعراب که عمدتا در رویارویی آنها با اسرائیل شکل گرفته بود، رنگ باخت. این جنگ نشان داد که قرار داد "کب نیوید" راستی يك عمل انجام شده و غیر قابل ابطال است. و اما اوج گیری جنبش اسلام گرائی نمیتواند به نفع جمهوری اسلامی نباشد. زیرا غالب جریانهای جنبش اسلام گرائی، صرفنظر از هر اختلافی که با جمهوری اسلامی دارند، همچون الگو و سرمشقی به آن می‌نگرند و جمهوری اسلامی هنوز از جنان اعتباری در میان این جریانها برخوددار است که میتواند - بقول عنای از نظریه پردازان رژیم - به "ام القزای اسلام" تبدیل شود. کافی است در نظر داشته باشیم که در همین دهه فجر، دو حزب مهم اسلام گرا - "اخوان المسلمین" اردن و "جبهه رستگاری" الجزایر - که روند جذب در ساختار قدرت سیاسی کشورشان را آغاز کرده‌اند، رهبران خود را به تهران فرستاده بودند. در چنین شرایطی بسیاری از حکومتهای عربی و اسلامی نمیتوانند رابطه شان را به شیوه گذشته با جمهوری اسلامی تنظیم کنند. و حتی آمریکا و متحدان آن نیز در می‌یابند که در دوره بعد از جنگ خلیج فارس، هیچ طرحی بدون توجه به نقش و وزن جمهوری اسلامی در منطقه نمیتواند موفق باشد. اگر قبیل از آغاز بحران خلیج جمهوری اسلامی ناگزیر بود برای بازسازی اقتصادی نظر مساعد کشورهای غربی را بطرف خود جلب کند اکنون این ناگزیری و نیاز دو جانبه است و آمریکا و متحدان آن نیز ناگزیرند نحوی با جمهوری اسلامی به تفاهم برسند. زیرا جنگ اخیر با وارد آوردن يك شوک عمیق به دنیای عرب و اسلام و برانگیختن جنبش اسلامگرائی در تمام این کشورها، یابنه احتمالی بسیاری از حکومتهای این کشورها را شکنندتر ساخته است. و طراحان "نظم بین المللی جدید" نمیتوانند به این واقعیت بی اعتنا بمانند. آنها برای تحکیم تسلطشان بر منطقه خاورمیانه، دنیای عرب و دنیای اسلام، قبل از هر چیز ناگزیرند با جنبش اسلام گرائی دست و پنجه

نرم کنند و برای مهار کردن آن بکوشند. اما غیر از رویارویی و سرکوب مستقیم - که همیشه نمیتواند کار ساز باشد - یکی از راههای مهار کردن این جنبش، کنار آمدن با گرایشات معتدل درون آن است. بنابراین است که عنای از طراحان سیاسی آمریکائی و اروپائی از ضرورت تبدیل جنبش اسلامگرائی از يك جنبش براندازی به يك جریان پارلمانتاریستی سخن میگویند، و تجربهای را که در اردن و الجزائر آغاز شده امید بخش و قابل تقلید در پارهای کشورهای دیگر میدانند. اگر غرب بتواند جنبش اسلامگرائی را در طی يك روند نسبته کنترل شده به يك جریان پارلمانتاریستی تبدیل کند و قدرت انفجاری آنرا خنثی کند، مسلما خواهد توانست متحدان با شائتری در این منطقه برای خود دست و پا کند. متحدانی که هر چند کاملا فرامینار نباشند، با شائتر و قابل محاسمت خواهند بود و در دفاع از نظم حاکم بر منطقه منافع اساسی خواهند داشت. کلام آخر يك جنبش اسلام گرای معتدل که بیک جریان قانونی هم تبدیل شده باشد، جز اجرای "شریعت اسلامی" چه حیز دیگری میتواند باشد؟ و شریعت اسلامی آگسر قرار باشد در متن جامعه سرمایه داری در روابط بین المللی امروزی اجرا شود، جز اینکه بتدریج پارهای از زرختهای خود را از دست بدهد، راه دیگری ندارد. آیا تجربه دوازده ساله جمهوری اسلامی ضرورت این روند سایش تدریجی را نشان نمیدهد؟ آمریکا و متحدان آن چرا باید از چنین برنامهای وحشت داشته باشند؟ تردیدی نیست که دست یافتن به تفاهم با جمهوری اسلامی برای موفقیت جنبش طرحی در قبال جنبش اسلامگرائی اهمیت دارد.

اما اگر تغییر شرایط به نفع جمهوری اسلامی گهلا روشن است، توانائی جمهوری اسلامی برای بهره برداری از فرصت بدست آمده بهمان اندازه روشن نیست. جمهوری اسلامی برای بهره برداری از این فرصت، مسلما به خانه تکانیهای جدی در درون خود نیاز دارد. جناح رادیکال جمهوری اسلامی هر چند در مقابله با جناح مسلط امکانات زیادی را از دست داده و قافییه را باخته است، ولی هنوز آنچنان مقهور نشده که جناح مسلط فارغ از مزاحمتهای آن بتواند با تحرك کافی پیش برود. احتمالا مهار کامل جناح حزبالله بدون پارهای تغییرات در ساختار قدرت سیاسی امکان پذیر نخواهد شد. اما شواهد و قرائن نشان دهنده آنست که جناح مسلط با توجه به شرایط صاعنی که برایش بوجود آمده، میتواند توازن قوا را از این هم بیشتر به نفع خودش بر هم بزند. بی تردید جنگ خلیج فارس ضربه مرگباری بر جناح حزباللهیان وارد کرده و انزوای آنرا کامل ساخته است. تضعیف دائمی و شتابان حزبالله در جمهوری اسلامی بیش از هر چیز نتیجه روند سایش تدریجی و تجربه جنبش اسلام گرائی در ایران است. در حقیقت جنبش اسلام گرائی جدید، جنبش اجتماعی - سیاسی متناقضی است که زمان زیادی نمیتواند عناصر ناهم آئند و متضاد المنافع خود را زیر يك پرچم

دنباله از صفحه ۱

اجلاس هشتم مجلس خیرگان در تاریخ ۲۴ تیر ماه ۶۹ و تنبیر در برخی از مواد و ایتیمهای قانون انتخابات، تعرضی وسیع جناح رفسنجانی - خامنای و مولفین آنها در جناح بازار را نشان داد. واکناری تشخیصی واجد بودن شرایط اعتماد نمایندگان مجلس خیرگان به فقهای شورای نگهبان که خود منتخبین ولی فقیه هستند، عملاً راه قانونی حذف نمایندگان جناح حزبالله از اصلیترین ارکان قدرت را هموار ساخت. نتیجه انتخابات مجلس خیرگان در مهر ماه ۶۹ و تشکیل اولین اجلاس آن در هفته گذشته، کوتاه شدن دست جناح حزبالله در تأثیرگذاری بر مقام رهبری رژیم را نشان داد. به این ترتیب حزبالله که با مرگ خمینی با شرایط دشواری روبرو شده دیگر قادر نخواهد بود در عزل و نصب ولی فقیه هیچ نقشی داشته باشد. کوتاه شدن دست این جناح از مجلس خیرگان، بدنبال کنار گذاشته شدن از مقامات اجرائی پس از قدرت گیری رفسنجانی، دو منبع شکست بزرگ این جناح محسوب میشود. با اینحال جناح حزبالله هنوز در مجلس شورای اسلامی و پارهای از نهادها و ارگانهای رژیم قدرت قابل توجهی دارد و همین امر حدت گیری نبرد قدرت در تسخیر چنین اهرمهایی را ضروری ساخته است. چگونگی انتخاب هیات رئیسه مجلس شورای اسلامی در ۲۲ خرداد ماه سال جاری بیانگر آن بود که در مجلس شورای اسلامی جناح حزبالله قدرت برتر را در اختیار دارد. در انتخابات هیات رئیسه مجلس سه لیست پیشنهادی برای انتخاب رئیس، نواب رئیس منشاها و کارپردازان ارائه شد، لیست اول تحت عنوان "کاندیداهای نمایندگان حزباللهی پیرو خط امام" لیست دوم تحت عنوان "پیروان ولایت فقیه" و لیست سوم تحت عنوان "کاندیداهای مجمع نمایندگان مستقل" ارائه گردیده بود. نکته قابل توجه آن بود که در لیست دوم و سوم تنها در مورد سه نفر از منشاها تفاوت وجود داشت و هر دو لیست بر سر رئیس، نواب رئیس، کارپردازان و منشاها اول و دوم توافق نظر کامل داشتند. نتیجه انتخابات نشان داد که تمامی انتخاب شدگان از لیست اول بودند و کاندیداهای این لیست برای ریاست - مهدی کروی - با ۱۵۵ رای در مقابل ۷۳ رای، کاندیداهای لیست دوم و سوم برای ریاست - ناطق نوری - را شکست داد. نتیجه این انتخابات حاکمیت قاطع جناح حزبالله بر مجلس را قطعیت بخشید. این امر با توجه به نقش این ارگان در روند تصمیم گیریهای حکومتی میتواند برای قوه مجریه، قضائیه و حتی نهاد ولایت فقیه مشکلات و مسائلی را بدنبال داشته باشد. از اینرو تدارک برای حفظ کنترل بر مجلس در انتخابات آینده از سوی جناحهای مختلف با شدت ادامه دارد. جناح حزبالله برهبری علیاکبر محتشمی با توجه به حوادث قبل از انتخابات مجلس خیرگان در صدد برآمده تا با وارد آوردن تغییراتی در قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی از نقش شورای نگهبان در تصفیه و کنار گذاشتن کاندیداهای مجلس در انتخابات آینده جلوگیری

بمعل آورد تا به سرنوشت انتخابات خیرگان دچار نشود. طرح این جناح با عنوان "اصلاح موادی از قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی و الحاق موادی به آن" تهیه و ارائه شده است. در طرح مزبور شرط "التزام عملی به اسلام" و "التزام عملی به جمهوری اسلامی" حذف و به جای آنها "اعتقاد به دین مبین اسلام" و "اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی" گذاشته شده است. در این طرح همچنین ماده ۳ قانون فعلی انتخابات که میگوید: "نظارت بر انتخابات مجلس بر عهده شورای نگهبان میباشد این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است." حذف گردیده و

گسترش همه جانبه جدال جناحهای حکومتی

بجای آن بند زیر آورده شده است: "نظارت بر برگزاری انتخابات مجلس به عهده شورای نگهبان خواهد بود." به این ترتیب در این بند نظارت بر انتخابات به نظارت بر برگزاری انتخابات تبدیل شده تا دست شورای نگهبان از بررسی صلاحیت کاندیدها کوتاه شود و به همین ترتیب جایگزین کردن جمله "اعتقاد به دین مبین اسلام و نظام جمهوری اسلامی" بجای "اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی" نیز بمنظور جلوگیری از رد صلاحیت کاندیدهای انتخاباتی صورت گرفته است. یکی دیگر از تفاوتهای طرح پیشنهادی حزبالله با قانون کنونی در اینست که قانون فعلی میگوید "هر کس علیه نظام اقدام کند نمیتواند کاندیدا شود" ولی در طرح پیشنهادی نوشته شده است: "هر کس اقدام عملی علیه نظام اسلامی کند صلاحیت کاندیدا شدن را ندارد." که این بند شمول کمتری خواهد داشت.

جدا از تلاش جناح حزبالله برای تضمین اکثریت حزباللهی در مجلس آینده، از هم اکنون نیز آنها تلاش گستردهای را برای مهار قوه اجرائیه بکار گرفتهاند. استیضاح دکتر ایرج فاضل وزیر بهداشت - درمان و آموزش پزشکی از سوی نمایندگان مجلس و رای عدم اعتماد به او و در نتیجه برکناری اش از مقام وزارت از یکسو و کاهش يك میلیارد تومانی بودجه صدا و سیما جمهوری اسلامی به این دلیل که این ارگان بر خلاف قانون اساسی به سخنگوی جناح رفسنجانی تبدیل شده است، نمونههایی از این تلاشهاست. بحث حاد بر سر نقش صدا و سیما جمهوری اسلامی در مجلس بیانگر آن بود که جناح حزبالله از عملکرد این نهاد که تحت رهبری ولی فقیه باید نسبت به قوای سه گانه بیطرف باشد، بشدت ناراضی است و عملاً خود را فاقد تریبون احساسی میکند.

با اینحال نبرد برای تسلط و حفظ قدرت

در اهرمهای اجرائی و حکومتی به مجلس خیرگان و مجلس شورای اسلامی محدود نشده است. جناح رفسنجانی - خامنای در ائتلافی آشکار با جناح بازار، تعرضی برای کنترل انجمنهای اسلامی دانشجویان را نیز آغاز کرده است. درگیری حاد در برگزاری مراسم ۱۳ آبان در دانشگاههای تهران و شیراز و حوادث پیش آمده در دانشگاه الزهرا بیانگر نبرد طرفداران دو جناح حکومتی است. سیاست ائتلاف ضد حزباللهی در دانشگاهها بر دو محور استوار شده است. از یکسو دولت بتدریج بر نقش مدیریت دانشگاهی میافزاید تا قدرت مانور انجمنهای اسلامی و دانشجویان را محدود و مهار کند و از سوی دیگر با تشویق سردمداران ائتلاف ضد حزباللهی خط تشکیل انجمنهای جدید دانشجویی پیش برده میشود. همین امر با واکنش شدید طرفداران جناح حزبالله در دانشگاهها روبرو شده است و داد و فغان آنها از احساس خفقان در آمده است. این دانشجویان که خود را دنبال کنندگان راه دانشجویان خط امام در جریان تسخیر سفارت امریکا میدانند به یکباره احساس میکنند که قدرت حکومتی دیگر پشتیبان آنها نیست. اختلاف نظر دفتر تحکیم وحدت با نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها و همچنین با انجمن جمعه در شهرستانها، در حوادث ۱۳ آبان و در جریان دعوت از سخنرانان مختلف، ابعاد این درگیریها را نشان میدهد.

جدال جناحها، اما، بر سر حفظ و تحکیم قدرت در اهرمهای حکومتی محدود نمیشود. عرصه سیاسی و نحوه پیشبرد سیاستهای داخلی و خارجی نیز موضوع شمیذترین هم آوریهاست. در این میان سیاست خارجی از جایگاه ویژه برخوردار است. هاشمی رفسنجانی با شعار "دشمن تشرائسی نکبیسیم"، سیاست خروج از انزوا را از مدتها پیش آغاز کرده بود. این سیاست با دنبال کردن دیپلماسی مذاکره مستقیم، از جانب حزبالله مورد انتقادات شدیدی قرار گرفت. با اینحال در یکسال گذشته دولت رفسنجانی توانسته است سیاست خروج از انزوا را با شدت به اجرا در آورد برقراری رابطه با انگلیس به شرط مسکوت گذاشتن فتوای قتل سلطان رشیدی برقراری و گسترش رابطه با دیگر کشورهای اروپایی، شرکت در صندوق بین المللی پول برقراری مجدد روابط دیپلماتیک با تونس و اردن و تلاش برای برقراری مناسبات سیاسی با مصر و عربستان در این راستا صورت گرفته است. در این میان وقوع زلزله گیلان و زنجان از یکسو و آغاز بحران خلیج فارس بدنبال اشغال کویت از جانب عراق نیز فرصتهای گرانبهای برای دولت رفسنجانی و جناح مسلط به ارمغان آورد. موضعگیری ابلهانه جناح حزبالله در رد کمکهای بین المللی به زلزله زدگان، زمینه را برای پیشروی خط رفسنجانی هموارتر ساخت. اما حوادث خلیج فارس و بیوزنه لشکر کشی وسیع امپریالیسم امریکا و متحدانش به منطقه اختلاف نظر دو جناح در زمینه

با مبانی فکری و بینش تحول آفرین آن نیز مخالفند، و در کنار آنان نیز کسانی هستند که گر چه سابقه ارادت به امام و خدمت به انقلاب دارند، اما در اثر تنگ نظری و جنبش بسته و محدود خود به هیچ وجه ظرفیت شناخت عمق شخصیت امام و بالطبع آمادگی پذیرش اندیشه‌های آن بزرگوار را ندارند و در مخالفت با آراء زنده و انقلابی امام که به تناسب شرایط زمان و مکان ابراز شده است، با متحجران ضد انقلاب همداستانند و ای چه بسا که این دو جریان بعد از رحلت حضرت امام به هم رسند و با شگردهای مختلف به تضعیف و حذف اندیشه‌های بنیادی نظام اسلامی از صحنه همت گمارند و انقلاب را دچار ارتجاع و واپس گزایی کنند" (اطلاعات ۹ بهمن) از این نقل قول بروشنی مشخص می‌شود که منظور از "تنگ نظران" و "دارندگان" "بینش بسته و محدود" افرادی چون رفسنجانی و خامنه‌ای هستند. مجمع روحانیون مبارز که متشکل از روحانیون حزب‌اللهی است هم چنین در پاسخ دعوت به وحدت جناحها از سوی خامنه‌ای واکنش نشان داده و در همین بیانیه خود شرایط وحدت اصولی را برشمرده است و با شعار وحدت بدون مشخص شدن اصول مورد توافق مخالفت ورزیده است. شرایط جناح حزب‌الله برای وحدت عبارتند از: "تکیه بر اسلام، بنیان دینی، کمی‌تواند جامعه بشری را در دنیای پیچیده و بحرانی امروز در همه زمانها و مکانها اداره و معضلات معنوی و مادی آنرا حل کند - دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق اساسی محرومان و مستضعفان - آشتی ناپذیری با استکبار و کفر و نفاق و اسلام امریکائی - اعتماد به نیروهای جهادی رو به رشد جهان سوم و حمایت از مبارزان فدائو و مسلمان و آزادگان جهان - پرهیز از فرو افتادن در گرداب رفاه زندگی و مصرف گرایی - معارضه بی امان با قشریگری، عجز و وابستگی و هوشیاری نسبت به مجاری آن در جامعه که برای رسیدن به اهداف خود از نام اسلام و مقدسات مورد علاقه مردم سوءاستفاده میکنند - و بالاخره تمکین و پیروی از محور نظام اسلامی و سر بلندی امت یعنی "ولایت فقیه" که بالاتر از سلیقه‌ها و اختلافهای سیاسی است و پیشاپیش اصول گرایان و مدافعان خط اصلی انقلاب و وفاداران به اندیشه‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی قرار گرفته و تامین کننده آزادی و امنیت برای همه کسانی است که قصد خدمت به اسلام و جامعه انقلابی دارند - (اطلاعات ۹ بهمن ۶۹ بیانیه مجمع روحانیون مبارز).

موضوعی تند و یاس آمیز جناح حزب‌الله در برابر تعرض سازمان یافته جناح رفسنجانی - خامنه‌ای و مولفانشان روز به روز بر ابعاد اختلافات و درگیریهای آنها خواهد افزود. جناح حزب‌الله از هم اکنون در تلاش است با تکیه بر قانون اساسی و آزادیهای داده شده به طرفداران

بقیه در صفحه ۲۷

از "مرفهین بی درد" را در پیش گرفته است. نشریه بیان که علی اکبر محتشمی صاحب امتیاز و مدیر مسئول آنست در شماره ۷ - آذر ماه ۴۹ - خود در واکنش به خطبمهای هاشمی رفسنجانی نوشت: "اینکه عده‌ای تصور کنند با برخی اظهارات و اقدامات خود قادر خواهند بود ختم دوران ایثار و زهد و انقلابی‌گری را اعلام کنند تا با تکیه بر تکنوکراتهای غرب زده و سرمایه‌داران و سودجویان و مرفهین بی درد عصر سازندگی را آغاز نمایند، خیال باطلی بیش نیست. اندیشه ایجاد بنای سرمایه داری صنعتی مقبول و در خور جهان سرمایه داری امروز بر ویرانه‌های انقلاب اسلامی و خط امام، توهمی مایه‌خولبایی است که میخواهد ثابت کند انقلاب اسلامی و خط امام یک توهم بوده است، لختی خونی نشان داد و محو شد؛ و باید برای پیروزی عصر جدید حتی اگر لازم شد همه مقدسات از پیامبر و عامی گرفته تا امام خمینی را قربانی کرد؛؟" این نشریه همچنین در واکنش به سخنان هاشمی رفسنجانی در مورد صیغه یا ازبواج موقت از دیدگاه اسلام نوشت: "از آنها که خواب خوش جامعه منهای حزب‌الله را می‌بینند و در یرتگاه هولناک حرکت مغایر خط امام می‌تازند باید سؤال کرد که با ارتش عظیم زنان حزب‌اللهی عقیف که امام به آنها عزت و شرافت بخشیده و امروز خود را تحقیر شده و قربانی ندانم کوفتیا و تسلیم طلبی‌های فرهنگی رایج می‌بینند چه خواهند کرد...؟" آنچه در سطور فوق آمد کلی‌ترین خطوط اختلاف نظرهای جناحهای حکومتی است که در چند ماهه اخیر بشدت جریان داشته است و هر يك از آنها جناح دیگر را به عدول از اهداف انقلاب اسلامی و خط امام متهم میکند. شدت اختلافات آنچنان بالا گرفته است که علی خامنه‌ای ولی فقیه رژیم در صدد برآمد از شدت آن بکاهد و دو جناح اصلی متخاصم را به هم نزدیک کند. او در سخنرانی خود در جمع مسئولان و کارگزاران رژیم گفت: "هر کشور ما تنها یک جناح طرفدار امام، انقلاب و اسلام وجود دارد. کسانی که به نظام اسلامی ایمان و اعتقاد دارند و برای آن کار میکنند هم خط و هم جهت بوده و هر دو جناح به یک اندازه نسبت به انقلاب مدیون هستند. لذا اختلافات گروهی و جدالهای داخلی میان آنها تا آنجا مجاز است که صف مشترك آنان را در برابر دشمنان اسلام متزلزل نکند" (جمهوری اسلامی ۱۵ - آذر ماه ۶۹) اما این درخواست خامنه‌ای برای برقراری سازش میان جناح حزب‌الله و جناح رفسنجانی هیچ تاثیری در کاهش اختلافات نداشته است. مجمع روحانیون مبارز در تجزیه و تحلیل صف بندی‌های جدید در حکومت اسلامی و ائتلاف نیروهای ضد حزب‌الله در بیانیه خود بنامست فرا رسیدن سیزدهمین سالگرد ۲۲ بهمن نوشت: "جهدگران در این عرصه دشوار و مهم باید بدانند که با موانع فراوانی روبرو هستند، متحجران و مقدس باهان که از آغاز تا کنون با انقلاب مخالف بوده‌اند

سیاست خارجی را بشدت گسترش داد. نحوه فرموله کردن جنگ کنونی در خلیج فارس نتایج تاکتیکی متفاوتی را بدنبال داشته است. بر سر اینکه امیرالیسم امریکا به بیانه آزاد سازی کویت تلاش میکند بر شریان نفت تسلط یابد و حوادث منطقه را تحت کنترل در آورد دو جناح هم نظر هستند. اما در مورد اینکه جنگ عراق و امریکا چگونه خصلت بندی شود اختلاف نظر جدی بوجود آمده است. جناح حزب‌الله جنگ کنونی را جنگ "اسلام و کفر" ارزیابی میکند و براین اعتقاد است که صدام حسین رئیس جمهور عراق علیرغم جنگ هشت ساله ایران و عراق هم اکنون در طرف اسلام قرار گرفته و مانند خالدین ولید عمل میکند و به حر زمان تبدیل شده است، بنابراین بر حکومت اسلامی است که با تمام قوا علیه لشکر کشی امریکا نیرو بسیج کند و هم‌دوش عراق با امریکا بجنگد؛ از تمامی هسته‌های مقاومت حزب‌الله بخواهد در سراسر جهان به منافع امریکا ضربه بزنند. اما جناح رفسنجانی - خامنه‌ای و مولفین آنها براین عقیده هستند که جنگ کنونی خلیج فارس جنگ اسلام و کفر نیست بلکه جنگ قدرتی است که بین دو نیروی ناحق در جریان است و آنرا "مشغله ظالمین" ارزیابی کرده و از اینرو سیاست بیطرفی را در پیش گرفته‌اند. هر چند این بیطرفی در ابتدا بیطرفی با نیم نگاهی به امریکا و متحدانش بود اما پس از مبارزاتهای شدید عراق توسط امریکا و فشار جناح حزب‌الله بصورت بیطرفی مثبت به نفع عراق در آمد. شدت اختلاف در این مورد تا جایی پیش رفته که حتی در جناح حزب‌الله نیز شکافی را بوجود آورده است. بخشی از سران حزب‌الله مانند محتشمی و خلخالی از شعار جنگیدن هم‌دوش دولت عراق حمایت میکنند و بخش دیگری نظیر گروهی سیاست معتدل شدتتری را در پیش گرفته‌اند تا جائیکه گروهی در رقابت با رفسنجانی و در مرزبندی با سیاست محتشمی طرح صلحی را پیش کشید که هیچ واکنش سیاسی را بر نیانگیخت.

در عرصه مسائل اقتصادی و اجتماعی نیز درگیری‌ها و بحثهای حاد میان سرمدلاران دو جناح جریان دارد. هاشمی رفسنجانی با شعار بازسازی و افزایش تولید در تلاش است که امنیت سرمایه را تضمین کرده و سرمایه‌های انباشته شده در دست بازاریان و بخش خصوصی را به جریان تولید بکشد. او در این روند در خطبمهای نماز جمعه، بطور سیستماتیک به پایه‌های فکری و اعتقادی حزب‌اللهی‌ها حمله کرده و با پیش کشیدن بحث زهد و تقوا، رفتار و کردار آنها را به باد انتقاد گرفت و توضیح داد که عصر ریاضت کشی و دوری جستن از مواهب طبیعی به پایان رسیده و دیگر نیازی به "جلمیرهای" حزب‌اللهی که بوی کثیف آنها مشام مردم را می‌آزارد نیست. این سخنان، واکنش شدید حزب‌اللهیان را برانگیخت. آنها طی سخنرانیها و مقالات گوناگون به این سیاست رفسنجانی حمله کردند و آنرا "مانور تجمل" نامیدند که دفاع

ایران

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

جهان

فاجعه محیط زیست و ناتوانی رژیم اسلامی

برده آهنین سانسور

مشکل آلودگی محیط زیست یکی از مهمترین معضلاتی است که جهان معاصر با آن دست بگریبان است. این معضل، اما، مشابه تمامی موارد دیگر، در ایران فقیه زده با ابعاد وحشتناکتر و با مختصات خود ویژه، حیات طبیعت را - از انسان تا گیاه - در معرض تهدید جدی قرار داده است. ماجرا چندان جدی است که منتهاست سانسور جهان حاکم دیگر نمی‌توانند آنرا کتمان کنند و بویژه در چند ماه اخیر به یکی از نادرترین محورهای مباحثات رسانه‌های گروهی تبدیل شده است. اگر چه این معضل امروزه در سرتاسر ایران خود را عیان ساخت و عوارض جبران ناپذیری بر موجودات زنده تحمیل میکند، اما وضعیت خطرناک و غیر قابل تحمل آلودگی محیط زیست در تهران بمثابة جاشنی انفجار مباحثات و سینه‌ها را عمل میکند.

و برآستی، تهران، با هیچ کجای دیگر قابل مقایسه نیست. پایتخت کشور، در عین حال مرکز تجلی ناتوانی رژیم اسلامی در حل معضلات اجتماعی و بیانگر نقی مخرب آن در این زمینه است. به لحاظ آمار، تهران منتهاست که مرده است و محصولی جز مرگ صادر نمیکند. مهمترین عامل آلودگی محیط در تهران آلودگی هواست. مثلا از ترکیبات ضرر بحال انسان و حیوان مونو اکسید کربن که از جمله خفه کننده‌ترین گازهاست، بیش از ۳ برابر حد مجاز در هوای تهران یافت میگردد، به همین ترتیب اکسیدها ازت ۱۰ برابر و هیدروکربنهای سرطان زا و ترکیبات سربدار بین ۲۵ تا ۲۸ برابر حد مجاز؛ و عوارض این آلودگی، مبتلا شدن انسان به سرطان، انواع آلرژی، تنگی نفس، بیماریهای قلبی، افسردگی شدید، احساس خستگی شدید و امثالهم میباشد. برای پی بردن به آلودگی حاد هوای تهران، به هیچ وجه احتیاجی به تجزیه مواد موجود در آن نیست؛ فقط کافی است به روبرو نگاه کنیم. هوا آنچنان آلوده و متراکم است که دید افقی تنها يك تا دو کیلو متر است! تهران در عین حال تنها شهر موجود در جهان است که در آن پدیده وارونگی هوا (عدم تحرك هوای موجود در سطح زمین بویژه در فصول پاییز و زمستان) بالاترین رکوردها را به خود اختصاص میدهد؛ در تیران بین ۲۱۱ تا ۲۷۱ روز از سال ما با پدیده وارونگی هوا روبروئیم و بدین ترتیب طی این مدت آلودگی هوا در بالاترین حد ممکن خویش است. بیبوده نیست که تهران منتهاست که مدال افتخار آفرین!

"آلوده‌ترین شهر دنیا" را بر سینه دارد و لیست افتخارات رژیم اسلامی را کاملتر میسازد.

اما عوامل بوجود آورنده این آلودگی، به همان اندازه روشنگردند. قبل از هر چیز مهاجرت بی رویه

بقیه در صفحه ۲۲

در شرایطی که پس از انقلاب در وسائل ارتباط جمعی مردم دنیا میتوانند بلافاصله و بطور مستقیم خواه از طریق امواج رادیو و یا در صفحه تلویزیون در متن همه وقایع و رویدادهای مهم جهان قرار گیرند، سانسور جنگ خلیج فارس توسط متحدین و برده آهنین و نفوذ ناپذیری که آنها بر گرد جنگ کشیدند، بیش از هر برهان و استدلالی کذب دعاوی آزادی خواهانه جهان سرمایه و باصطلاح طرفداری آنها از آزادی بیان، آزادی اطلاعات، آزادی آگاهی و... را برملا میسازد.

امپریالیسم آمریکا و دستگاه نظامی‌اش سانسور رسمی و خشن جنگهای تهاجمی خود را یکی از مهمترین درس آموزیهای شکست تاریخی در ویتنام میدانند. جمع‌بندی پنتاگون این است که آمریکا در پشت جبهه، از طریق انعکاس جنایات و فجایع آفریده شده توسط دستگاه سلاحی نظامی این کشور بوسیله خبرنگاران، عکاسان، گزارشگران و انعکاس آنها در رسانه‌های همگانی، برانگیخته شدن واکنش وسیع افکار عمومی در آمریکا و در سراسر نقاط جهان علیه این جنایات، جنگ را بلحاظ اخلاقی باخت و آنگاه ناچار شد با خفت و خواری سلاح بر زمین بنهد. حاصل این جمع‌بندی رهنمود سانسور آسفت و سخت پنتاگون درباره همه جنگهای تهاجمی و امپریالیستی آمریکا و متحدینش میباشد. این رهنمود بخوبی در تمامی حلول دهه هشتاد بکار بسته شد. در زیر به ذکر این نمونه‌ها میپردازیم:

جنگ اسرائیل در حمله به جنوب لبنان در سال ۸۲، جنگ انگلیس با آرانستین در مالویناس در همین سال، حمله آمریکا به گرانادا در سال ۸۳، حمله فرانسه به چاد در سال ۸۸ و بالاخره حمله آمریکا به پاناما در سال ۸۹. در همه این موارد سانسور همه جانبه و رسمی تمامی ابعاد

خشونت آمیز، ضد انسانی و نیز موارد وحشتناک نقض حقوق بشر را پوشانده و پنهان ساخته است. در حمله آمریکا به پاناما تنها ۴۰۰۰ غیر نظامی (به تأیید حکومت کنونی پاناما ابقال رسیدند در حالیکه هیچ نذری از تلفات غیر نظامیان، بمیان نیامد و خبرنگار اسپانیایی خوانتو رود ریگز، خبرنگار و عکاس روزنامه اسپانیایی "ال پاپس" که به خود جرئت داده بود به صحنه جنگ نزدیک شود بضرر گلوله تنگد اران آمریکایی، این "ناجیان آزادی و دمکراسی و دفاع از حقوق بشر" از پای در آمد!

جنگ خلیج فارس آنگونه که پنتاگون در معرفی افکار عمومی قرار میدهد جنگی است پاکیزه، دقیق، حساب شده و بسیار متین و موثر که در ویدئوها و توضیحات ستاره بدوشان در ریاض و نیز گزارشات خبرنگاران مستقر در خاور میانه که اطلاعات، ضد اطلاعات و شایعات روز داده شده توسط پنتاگون را ارسال میکنند میتوان مشاهده کرد، جنگی که در آن مانند بازیهای ویدئویی بمبهای شلیک شده اهداف مورد نظر را نشانه قرار میدهند (بدون آنکه برخلاف بازیهای ویدئویی خطائی در کار باشد) و همه چیز طبق برنامه‌های پیش بینی شده پیش میرود. پنتاگون، دولت آمریکا و دولتای سرمایه داری این سانسور را از آن رو اعمال میکنند که اثرات يك بمباران بیسابقه هوایی که در طی آن بمبهای ریخته شده بیش از مجموعه بمبهای بکار برده شده در جنگ جهانی دوم است از انتظار مردم مشتاق به دانستن، حقیقت جهان معاصر ما پنهان بماند. آری برده آهنین سانسور برای مستور ساختن کشتار بمبها، نابودی اقتصادی يك کشور و انهدام طبیعت است!

هنگامیکه پناهگاه غیر نظامی تارویه در بنفاد

بقیه در صفحه ۸

دارا و نثار در جهان عرب

محاسبه کرد زیرا ۱۰ میلیون بقیه کارگران خارجی هستند که اغلب از کمترین حقوق شهروندی در این کشورها برخوردار نیستند. بنابراین مشاهده میگردد که جمعیتی قریب ۱۰ میلیون از تولید ناخالص ملی نزدیک ۱۵۰ میلیارد دلار برخوردار است در حالیکه گروههای ۲،۲ و ۴ کشورهای عرب با جمعیتی بالغ بر ۱۴۰ میلیون تولید ناخالص ملی شان بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار است.

اما این ارقام هنوز واقعیت مربوط به نابرابری در جهان عرب را نشان نمیدهد. يك بررسی سری اتحادیه بانکهای عرب و فرانسه (۲۱)

بقیه در صفحه ۸

یکی از زمینهای پیدایش بحران خلیج فارس بیشك فاصله و شکاف بسیار عظیمی است که در میان جهان عرب بین کشورهای فقیر و ثروتمند وجود داشته و وجود ندارد. نگاهی به جدول شماره يك این فاصله را روشن میسازد: (۱)

- ۱- امارات متحده عربی، کویت، قطر، بحرین، عربستان سعودی، عمان.
- ۲- سوئالی، یمن، سونان، موریتانی. ۳- مصر، جیبوتی، مراکش
- ۴- تونس، اردن، سوریه
- ۵- الجزایر، عراق، لیبی

گروه اول یا سلاطین نفتی حوزه خلیج فارس، جمعیت واقعی شان را باید ۱۰ میلیون

سیل در استان سیستان و بلوچستان

با جاری شدن سیلاب روز یکشنبه ۱۴ بهمن در استان سیستان و بلوچستان بیش از ۱۴۰ روستا در منطقه زابل ویران شد و ۴۰۰ روستای دیگر در محاصره سیل قرار گرفت. مسئولان رژیم اسلام کردند که شدت سیل اخیر به حدی بود که امرکسک - رسانی به سیزدگان را با دشواریهای بسیار روبرو نمود، بنحوی که حتی بعد از ۵ روز از جاری شدن سیل قادر نشدند سیزدگان را به مناطقی امن انتقال دهند و با غذا، آب و پوشاک لازم را به آنها برسانند. مدیرکل ستاد حوادث غیر مترقبه و امداد در زابل اظهار داشت که این سیل در یکصد سال اخیر بی سابقه بوده و در پی آن بیش از ۸۰ روستا بطور کامل تخریب شده و راههای ارتباطی بطور کلی قطع شده است. در اثر این سیل عظیم هزاران روستایی در منطقه نارویی و شهرکی و میان سنگی از بختی - های زابل بی خانمان شده و صدها هزار مترمربع از زمینهای کشاورزی زیر آب رفته و بکلی از استفاده افتاده است و هزاران راس دام با تلف شده و بیابدون علوفه رها شده اند.

سران رژیم برای بااصلاح ابراز همدردی و دلجوئی از سیزدگان خواستار تسریع در اجرائی پروژه های زیر بنایی مربوط به مهار سیلاب ها و آب های ورودی به این منطقه شدند. اما قابل ذکر است که این برای اولین بار نیست که سیلاب در این منطقه جاری شده و هست و نیست کشاورزان زحمت کش را نابود میکند. تقریباً هر ساله در نتیجه طغیان رودخانه هیرمند در این منطقه سیل جاری شده و هر ساله سران رژیم وعده داده اند که بزودی برای مهار سیلابهای رودخانه هیرمند اقدام خواهند کرد. از جمله اینکه در سال گذشته نیز در پی جاری شدن سیل دولت رفسنجانی وعده اقدامات عاجل را داد ولی تاکنون هیچگونه اقدامی در این زمینه انجام نشده است.

برده آهنین ...

دنباله از صفحه ۷

میرد حمله هوایی نیروهای متحدین قرار گفت و در نتیجه آن صدها کونک و زن کشته و زخمی شدند. پتر آرت خیرنگر شبکه تلویزیونی سی - ان - ان که پس از بازدید از پناهگاه اعلام کرد که هیچ نوع نشانی از نقش نظامی این پناهگاه دیده نمیشود. شدت زیر باران اتهامات مقامات آمریکائی قرار گفت. در همین مورد دستگاه تبلیغاتی کاخ سفید حرکت در آمد تا به جانبیان بقبولاند که آنچه مورد حمله قرار گرفته یک مرکز کنترل و فرماندهی نظامی بوده است و نه پناهگاه غیر نظامیان. مارلن فیتزواتر، بوش و ژنرال نیل بلافاصله وارد این کارزار تبلیغاتی شدند و بدنیال آن از لندن، پاریس و ۰۰۰ تأییدهای گوناگونی ناظر بر خصلت نظامی این پناهگاه وارد رسانههای همگانی شد. روز بعد کاخ سفید کارت نقش حقوق بشر توسط دولت عراق در کویت را از جیب خود درآورد و بدین ترتیب ناباوران نیز معتقد شدند که پناهگاه بیبج وجه کار کرد غیر نظامی نداشته است. این طبعاً گوشه کوچکی از اثرات آنجیزی است که بزرگترین بماران تاریخ نام گرفته است.

اما آیا رسانههای همگانی آمریکا و دول سرمایه داری موضعی مخالف با سیاست جنگ در خلیج فارس دارند؟ نه چنین نیست. این رسانهها نه فقط در موضع ستیز نیستند بلکه در مجموع نقش همگاری دارند. آنها بخشی از نهادهای روبنائی نظام سرمایه داری هستند که در مجموع سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی طبقات حاکم را در جامعه منتشر میسازند. اما اگر چنین باشد چه نیازی به سانسور رسمی و خشن دولتی وجود دارد؟ باید گفت که رسانههای همگانی برای آنچه نقش موثر خود را بمثابة عنصری از اعمال سلطه طبقات حاکمه ایفا کنند باید همواره فاصله معینی بین خود و دولت ایجاد کرده و بااصلاح نقش بیطرفانه خود را حفظ کنند زیرا در غیر اینصورت نقش آنها در شکل دادن به ایدئولوژی و فرهنگ حاکم از طریق مکانیسمهای غیر مستقیم، "بیطرفانه"، میانجیگانه و

بنابراین موثرتر، از میان خواهد رفت. برای مثال همین رسانههای تظاهرات و اعتراضات ضد جنگ را بسیار کوچکتر از آنچه که اتفاق افتاده بود و تظاهرات حمایتی بسیار اندک را بسیار بزرگتر از آنچه که در واقعیت بود جلوه دادند. اما انعکاس هر چند کثیر سلاخی و وحشتناکی که ماشین جنگی سرمایه داری برآه میاندازد و بازتاب اجتماعی آن عواقب و نتایجی مانند اثرات انعکاس واقعیتبانی جنگ آمریکا علیه ویتنام در افکار عمومی مردم جهان میآوردند و لذا ضرورت اعمال برده آهنین سانسور بمثابة اهرم مکمل میلیتاریسم بیجان میآید. تبلیغات مقامات آمریکائی درباره اینکه گزارشات پتر آرت در خدمت اهداف عراق است ۶۹٪ از مردم آمریکا گزارشات او و ضرورت استعرا و انعکاس آنها را تأیید کردند (نیوزویک ۲۵ فوریه ص ۲۰)، براساس گزارش این نشریه اخبار سانسور شده جنگ شدت مردم را خسته و دلزده نموده بود اما علیرغم اعتراض بسیار وسیع روزنامهها، نشریات، شبکههای خبری و تعداد بسیار زیادی از خبرنگاران و نویسندگان سرشناسی به سانسوری که در تاریخ تمام جنگهای معاصر بیسابقه بونه است پنتاگون نژادی سیاست خود را تغییر نداد. در شرایطی که انقلاب در ارتباطات جمعی جهان را به دهکده کوچکی تبدیل نموده که در آن همگان میتوانند بطور مستقیم و همزمان در متن همه رویدادها قرار گیرند، در شرایطی که مناطقی منزهه عنایت دیروز، مانند اتحاد شوروی، به "جام بلورین" وسایل ارتباط جمعی تبدیل شده اند و در شرایطی که مردم دنیا حوادث مهمی مانند سقوط دیوار برلین و مهمترین حوادث سال ۸۹ را لحظه به لحظه با تمام جزئیات دنبال کردند عایق ضخیم سانسور جنگ خلیج فارس عدم انطباق نظام سرمایه داری با نیازها و حقوق پایتای انسان معاصر جهان ما را بشکل خیره کننده ای به نمایش میهد!

دلارا و دلار ...

دنباله از صفحه ۷

نشان میدهد که نارائی اعراب در شبکه مالی بین المللی بالغ بر ۶۷۰ میلیارد دلار است در

خلیج تعلق دارد در حالیکه سایر کشورهای عرب بار سنگین و عظیم بدهی ۲۰۸ میلیارد دلاری را بدوش میکشند. روزنامه صری الاهرام (۳) میزان بدهی جهان عرب را (بجز کشورهای حوزه خلیج فارس) ۲۶۰ میلیارد دلار ارزیابی میکند که ۷۵٪ آن به کشورهای عراق، مصر، الجزایر، مراکش و سوئان تعلق دارد. حال میزان این بدهی را با تولید ناخالص ملی کشورهای عربی (غیر از کشورهای حوزه خلیج فارس) مقایسه کنید: کل تولید ناخالص ملی آنها بالغ بر ۲۲۰ میلیارد دلار است در حالیکه بدهی آنها طبق ۲ ارزیابی از ۲۶۰ تا ۲۰۸ میلیارد دلار میباشد.

بدین ترتیب در حالیکه سلاطین نفتی بر ثروتبای انسانهای تکیه زده اند، ۱۹۰ میلیون عرب کورشان در زیر بار بدهیهای عظیم خم میگردد! در میان این ۱۹۰ میلیون، ۴۴ میلیون شامل کشورهای سومالی، یمن، سوئان و موریتانی به

حالیکه بدهی اعراب به شبکه بانکهای بین المللی میلیی بالغ بر ۲۰۸ میلیارد دلار است از مجموع این نارائی ۴۷۰ میلیارد دلار به شش کشور جدول ثروتمند حوزه خلیج فارس یا اعضا شورای همکاری

گروه کشورها	جمعیت به میلیون	تولید ناخالص ملی سرانه دلار	تولید ناخالص ملی به میلیارد دلار
کشورهای ثروتمند حوزه خلیج فارس	۱۰	۱۵۰۰۰	۱۵۰
کشورهای خلیج فقیر	۴۴	۳۹۰	۱۸
کشورهای با تولید ناخالص ملی ۵۰۰-۱۰۰۰	۷۵	۷۵۰	۵۳
۱۰۰۰-۲۰۰۰	۴۳	۱۵۰۰	۳۳
از ۲۰۰۰ به بالا	۴۵	۲۶۰۰	۱۳۲

در لابلای مطبوعات

توضیح "اکثریت" بر شعار "انتخابات آزاد"

آقای "الف - مومنی" که مدتی است طی مقالاتی در نشریه کار، مواضع و مانی فکری کمیسیون منتخب شورای مرکزی برای تدوین اهداف و خط مشی سیاسی "اکثریت" را توضیح میدهد، در شماره ۸۲ این نشریه دیدگاه کمیسیون را درباره شعار "انتخابات آزاد" (که اکثریت نیز از مبلغان آن است) تشریح کرده است. وی ابتدا ادعا میکند که گویا مبلغان این شعار استنباطات متفاوتی از آن دارند و سپس برای آنکه تفاوت استنباط "اکثریت" را با دیگران روشن کند به بحث درباره جنبه‌های استراتژیک و تاکتیکی این شعار و رابطه آن با شعار سرنگونی یا برکناری، یا پایان دادن به رژیم: به رابطه آن با قهر و مسالمت؛ و به امکان یا عدم امکان تحقق انتخابات آزاد در شرایط حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی میپردازد.

مومنی با بیان اینکه کمیسیون، شعار انتخابات آزاد را در پیوند با حکم کنکره مبنی بر "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" به پیش کشیده است، ادعای کسانی را که شعار سرنگونی و یا شعار "پایان دادن" را با شعار انتخابات آزاد "مانع‌الجمع" یا متناقض میدانند، رد میکند. وی میگوید منظور "اکثریت" از جایگزین کردن شعار سرنگونی با شعار "پایان دادن به رژیم"، صرفاً تغییر در روش مبارزه بوده است و نه اعتقاد به استحاله رژیم به یک حکومت لیبرال. وی نتیجه میگیرد: "بنابراین تا آنجائی که به نظریه استحاله مربوط میشود، شعار پایان دادن، هیچ تفاوتی با شعار سرنگونی ندارد و از این زاویه، اندیشمندی که سرنگونی را با انتخابات آزاد مانع‌الجمع میداند، کاملاً محق است که پایان دادن را نیز با آن متناقض تصور کند، اما از نظر کمیسیون تدوین سند، تناقضی میان این دو شعار وجود ندارد."

از این اظهارات چنین استنباط میشود که از نظر اکثریت، به عمر این رژیم باید پایان داده شود و شعار انتخابات آزاد بی‌بوجه بمعنی امید به استحاله این یا کنار آمدن با آن نیست. اما چرا پایان دادن به عمر این رژیم ناگزیر است و راه استحاله این رژیم به یک رژیم لیبرالی و راه کار آمدن با آن بسته است؟ (این همان سؤال مربوط به امکان یا عدم امکان تحقق انتخابات آزاد در شرایط حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی است). آقای مومنی جواب میدهد که این رژیم "هنوز با همان شدت سابق شعار مرده باد و نابود باد میدهد و حتی نماینده مجلس و برادر تنی خودش را با شعار جاسوس اسرائیل انعام باید گردد، مورد حمله قرار میدهد". مومنی میگوید "اگر رژیم حداقل نشان میداد که ظرفیت مطالبه این پروژه (یعنی انتخابات آزاد) را دارد، در آن صورت ما تا گیر نبودیم به شمار پایان دادن جنگ بزیم. اما کدام محقق بی طرفی است که بتواند ادعا کند که نرفای تغییر مثبت در سیاست رژیم در مواجهه با مخالفین

سیاسی را مشاهده کرده و یا در چشم انداز قابل رویت چنین تغییری را محتمل میدانند؟"

از این اظهارات هم استنباط میشود که قصد اکثریت، طلب برگزاری انتخابات آزاد از رژیم جمهوری اسلامی نیست و برای ممکن شدن انتخابات آزاد، اول باید به رژیم جمهوری اسلامی پایان داد.

اما به عمر این رژیم چگونه باید پایان داد؟ چیزی که از اظهارات یاد شده آقای مومنی استنباط میشود این است که بپیر حال راه پایان دادن به عمر رژیم جمهوری اسلامی، برگزاری انتخابات آزاد نیست. (میدانیم که لیبرالها میگویند که قصد دارند با مجبور کردن رژیم به برگزاری انتخابات آزاد، بدون توسل به قهر، به عمر آن پایان دهند). علیرغم اینکه کنکره "اکثریت" بمنظور رد شکل قهر آمیز مبارزه با رژیم و جایگزینی آن با روش مسالمت جویانه، شعار سرنگونی را با شعار "پایان دادن به رژیم" عوض کرده است، آقای مومنی آن هسته از طرفداران انتخابات آزاد را که مبارزه قهر آمیز و بطور مشخص مبارزه مسلحانه را رد میکنند مورد انتقاد قرار میدهد که به تجربیات و واقعیات بی توجهی میکنند و بطور یکجانبه شکل مسالمت آمیز مبارزه را مطلق میکنند، و می‌افزاید: "شکل مبارزه را ما تعیین نمی‌کنیم و همانگونه که دیروز قادر نبودیم شکل قهر آمیز مبارزه، را به مردم دیکته کنیم، امروز نیز نخواهیم توانست کار بست اشکال صرفاً مسالمت آمیز مبارزه را از مردم بخواهیم. اگر دیروز آرزو را بجای واقعیت می‌نشانیدیم، امروز نباید این خطا را تکرار کنیم. البته نفرت از خونریزی در میان مردم ایران زیاد است، اما چگالی قهر نیز در فضای سیاسی کشور بسیار بالاست و هیچ کس نمیتواند پیش بینی کند که مبارزات مسالمت آمیز به فرجام برسد و مردم، مجبور نشوند برای رهایی خود از جنگ حکومت خونریز فقها، بار دیگر دست به خونریزی بزنند... چه کسی میتواند اجتناب پذیری خونریزی را اثبات کند؟ حد توحش و سببیت در فقهای حاکم بر ایران چنان بالاست که خوشبین‌ترین ناظران هم حاضر به شرط بندی بر سر این مسئله نخواهند شد." آقای مومنی در رابطه با حق مردم برای انتخاب آزاد حکومت کنندگان مینویسد: "غاصبان این حق مسلم و بنیعی مردم تا وقتی موجودیت دارند که حق نصب شده را در تملک خویش دارند و اعاده حق به مفهوم نیست شدن غاصبان حق به مثابه حکومت کنندگان است. در نتیجه این کار داوطلبانه صورت نخواهد گرفت و باید مقاومت حکومت از جانب مردم در هم شکسته شود و نه فقط با اشکال صرفاً مسالمت آمیز مبارزه، بلکه با بکارگیری همه اشکال مبارزه و از جمله مبارزه مسلحانه."

اگر توضیحات آقای مومنی را تا اینجا خلاصه کنیم نتیجه میشود که: بر خلاف دیگر مبلغان شعار انتخابات آزاد، از دیدگاه اکثریت، این شعار نه

تنها با پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی در تناقض نیست، بلکه حتی با سرنگونی قهر آمیز و مسلحانه آن نیز تناقض ندارد. این شعار بمعنی امید به استحاله رژیم یا امکان پذیر دانستن برگزاری انتخابات آزاد در شرایط حاکمیت این رژیم نیست، بلکه بر عکس همه شواهد حاکی از توهم بودن چنین امیدی است و حد توحش و سببیت در فقهای حاکم بر ایران چنان بالاست که رد مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم، خطائی بعور از واقع بینی خواهد بود. غاصبان حق مردم برای انتخابات آزاد، داوطلبانند این حق را به مردم نخواهند داد و مردم برای دستیابی به حق انتخابات آزاد، باید ابتدا مقاومت حکومت کنندگان را با همه اشکال - حتی با بکارگیری اشکال مبارزه قهر آمیز و از جمله مسلحانه در هم بشکنند.

الحق که نظرات سخنگوی کمیسیون، با نظرات لیبرالهای خاش به آزادی و دمکراسی که از ترس انقلاب، از ترس صلح شدن تودمها، و از ترس در هم شکستن ابزارهای زورگویی بر مردم، به تبلیغ شعار انتخابات آزاد تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی می‌پردازند و توهم انتقال مسالمت آمیز قدرت به مردم از طریق انتخابات آزاد را می‌راکنند، زمین تا آسمان فرقی ندارد. این نظر بیشتر به نظر ما شبیه است که معتقدیم برای انتخابات آزاد و دمکراتیک باید اول رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد.

اما اگر آنگونه که از استدلالات آقای مومنی برمی‌آید امید چندانی به انتقال مسالمت آمیز قدرت به مردم از طریق انتخابات آزاد نیست، پس بمنظور اجتناب از توهم پراکی و هر گونه خوشبینی کاذب اساساً بر چه طریقی باید تکیه کرد؟ پاسخی که سخنگوی کمیسیون بعنوان نتیجه‌گیری از همه استدلالاتی که این پرسش داده است چنین است: "بطور خلاصه ما باید با پرهیز از هر گونه خوش بینی کاذب، تا سر حد امکان برای انتقال مسالمت آمیز قدرت به مردم از طریق انتخابات آزاد مبارزه کنیم!"

با این نتیجه‌گیری ۱۸۰ درجای و متناقض با استدلالات و مقدمات، آقای مومنی دوباره به همان استنباطی از شعار انتخابات آزاد برمیگردد که با ادعای فاضلمگیری از آن به راه افتاده بود! در اینجاست که تناقضی میان انتخابات آزاد بعنوان وسیله، و پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی یا سرنگونی بعنوان هدف، دوباره عریان میشود. آقای مومنی در ادامه این تذکر خود که: "از نظر کمیسیون تدوین سند، تناقضی میان این دو شعار وجود ندارد"، به وجود تناقض اعتراف میکند: "و اگر تناقضی هم به نظر می‌آید، انعکاس شرایط پیچیده و شاید هم متناقضی است که نیروهای سیاسی کشور را احاطه کرده است."

حداکثر ساعت کار - یکی از موثرترین راههای گسترش حق کار، کم کردن ساعات کار هفتگی کارگران شاغل (بدون کاهش دستمزد آنها) است، تا برای ایجاد همین مقدار کار کاهش یافته، کارگران بیکار جذب کار شوند. قانون کار تصویب شده، حداکثر ساعت کار هفتگی را علیرغم خواست کارگران که فعلاً ۴۰ ساعت است ۴۸ ساعت تعیین کرده است؛ و این تصمیم که بلا هدف بالا نگاهداشتن نرخ بیکاری و رقابت در بازار کار و بائین نگاهداشتن دستمزد اتخاذ شده است، گذشته از همه عوارض منفی و جنبه‌های ارتجاعی اش تعرضی است آشکار به حق کار.

افزافه کاری - به دلالی که در مورد حداکثر ساعات کار هفتگی گفته شود در دفاع از حق کار، انجام اضافه کاری نیز باید بطریق اولی ممنوع باشد. هر ساعت اضافه کاری، حق ضایع شده یک نیروی آماده بکار ولی بیکار است. شرایط بسیار ویژه‌ای پیش می‌آید که اضافه کاری اجتناب ناپذیر میشود. مثلاً کارگران آتش نشانی نمیتوانند در حین اطفاء حریق دست از کار بکشند به این دلیل که ساعت کار معمولی شان تمام شده است. با این حال اضافه کاری باید بعنوان یک اصل و یک قاعده صراحتاً ممنوع اعلام شود. ولی شرایط آن برای اوضاع ویژه و مشاغل خاص، بعنوان حالتی استثنائی توضیح داده شود. ولی قانون کار حاضر، اضافه کاری را بعنوان یک قاعده و در شرایط عادی صراحتاً مجاز اعلام کرده است. (ماده ۵۹).

دستمزد

مزد جنسی - ماده ۳۵، مزد را وجوه نقدی یا غیر نقدی یا مجموع آنها که در مقابل انجام کار به کارگر پرداخته میشود تعریف میکند. ماده ۴۰ ایها م "وجوه غیر نقدی" را از بین میبرد و معلوم میکند که غرض از آن، مثلاً پرداخت با چک نیست، بلکه مشخصاً پرداخت جنس بجای پول است. پرداخت دستمزد جنسی از شیوه‌های منسوخ متعلق به دوره‌های بربریت آغاز سرمایه داری است که رژیم قرون وسطائی اسلامی آنرا دوباره احیا میکند.

مزد به میزان تولید شدیدیترین و بیرحمانه ترین شکل بهره کشی که سرمایه داران کشف کرده‌اند، پرداخت مزد برحسب مقدار کار انجام شده توسط کارگر است، بجای پرداخت مزد بر حسب ساعاتی که او کار کرده است. در این شیوه، کارگر وادار میشود مدام بر سرعت کار خود بیفزاید تا در مدت ثابت مقدار هر چه بیشتری کالا تولید کند. قانون کار جمهوری اسلامی این وحشیانه ترین شکل بهره کشی را با اسم "کارمزد" به رسمیت شناخته است (تبصره یک ماده ۳۵).

حداقل دستمزد در این مورد، ماده ۴۱، شورای عالی کار را موظف کرده است که همه ساله میزان حداقل مزد کارگران را "برای نقاط مختلف کشور و با صنایع مختلف" باتوجه به معیارهای زیر تعیین کند:

- ۱ - درصد تورم، که از طرف بانک مرکزی اعلام میشود.
- ۲ - حداقل مزد بایسده اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده را تامین کند.

تعداد متوسط خانواده توسط مراجع رسمی اعلام میشود.

وابسته کردن حداقل دستمزد به نقاط مختلف و صنایع مختلف کساری است که تاکنون دیده و شنیده نشده بود. قصد رژیم اسلامی از وارد کردن عوامل جغرافیائی و تفاوت‌های صنایع این است که حداقل دستمزد را در مناطق عقب مانده کشور - که هزینه زندگی کمتر از تهران و شهرهای بزرگ است - و نیز در روستاها نسبت به شهرها؛ و برای کارگران رشته‌های معینی مثلاً کارگران ساختمانی با خانگی و غیره به سهانه بائین بودن نسبی هزینه زندگی در آن مناطق و ساده تر بودن برخی مشاغل، هرچه میتواند بائینتر نگه دارد.

بوجود آمدن چندین نوع "حداقل دستمزد" در کشور، از معنسی انداختن حداقل دستمزد، و ایجاد هرج و مرجی در بازار کار است که سرمایه داران به انحاء مختلف حداکثر سوء استفاده را از آن خواهند کرد. حداقل دستمزد باید مستقل از فاکتور جغرافیائی و تفاوت‌های حرفه‌ای، برای سراسر کشور رقم یکسانی باشد. تنها در مورد مشاغل سخت و خطرناک است که استثنائاً یک رده بالاتر برای حداقل دستمزد باید وجود داشته باشد.

در محاسبه حداقل دستمزد، باید هزینه زندگی یک خانواده شهری مینا قرار گیرد و هرگونه مداخله دادن تفاوت سطح زندگی در تهران و شهرستان؛ شهر و ده و مناطق پیشرفته تر و عقب مانده تر کشور، علاوه بر آنکه موج مهاجرتی

بپذیری این باند مورد ارزیابی قرار دهیم، هم محتوا و چارچوب اساساً ضد - دمکراتیک و ضد کارگری آن، و هم شیوه و مرجع تصویب آن، نشان میدهند که ظرفیت رژیم بپذیری این رژیم تا چه حد ناچیز است و لیبرالهاییکه مردم را به امید فرمهای این باند از مبارزه برای سرنگونی رژیم پرهیز میدهند، چگونه مردم را در سراب، سرگردان میکنند و به دوام بقای استبداد ارتجاع باری میرسانند.

پس از ملاحظات، در مورد اعتبار عملی و ارزش اجرائی قانون کار مصوبه همینقدر میتوان گفت که دولتیکه ۱۲ سال با پذیرش ابتدائیترین حقوق کارگران مخالفت کرده است؛ دولتیکه تمایل آزادانه و تلاشی برای بازگرداندن کارگران به شرایط بردگی دوران صدر اسلام بوده است؛ دولتی که برخسی از حقوق جزئی کارگران را از روی مصلحت نظام و نه بعنوان حق مسلم کارگران بپذیرفته است؛ دولتی مذهبی که قوانین دینی و قانون اساسی اش با همیسن مختصر حقوق مصوبه نیز کماکان مخالف است؛ دولتیکه با وجود تصویب مصلحتی این حقوق، بعنوان یک اصل شرعی، ملزم کردن سرمایه داران را از طرف دولت به رعایت حقوق کارگران، حرام شرعی میدانند؛ و دولتیکه حتی قانون اساسی خودش را رعایت نمیکند؛ چنین دولتی فقط میتواند پشتوانه اجرائی جنبه‌های ارتجاعی و ضد کارگری این قانون باشد و نه ضامن اجرائی حقوق تحمیل شده کارگران که بدانها اعتقاد ندارد.

حتی اگر علیرغم اعتبار مشروط و موقت همه مصوبات شورای تشخیص مصلحت نظام، این قانون کار عملاً یک قانون دائمی تلقی شود و تا پایان حیات رژیم اسلامی معتبر باقی بماند، آنچه تفاوتی نخواهد کرد، بی اعتباری عملی حقوق کارگران است، زیرا نه فقط دولتی که آنرا تصویب کرده به ایسن حقوق اعتقاد ندارد، بلکه همانطور که در بررسی متن قانون خواهیم دید، همه امکانات و ابزارهای دفاع دمکراتیک از حقوق خود را از کارگران دریغ کرده است. در یک جمله، این قانون کار "مصلحتی"، برای کارگران ایسران "کبریت بی خطر" است که از ده چوب آن یکی روشن نخواهد شد؛ و تسازه آن دهمی هم اگر روشن شود، در باد خواهد بود.

بررسی مختصر قانون کار

برای بررسی متن این قانون کار، بجای مکت روی یکایک مواد آن کفافی است که به چند موضوع اصلی پرداخته شود.

حق کار

حق کار، بعنوان یکی از پایه‌های ترین حقوق انسانی از زوایای مختلفی در این قانون نقش شده است که از جمله میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

آزادی انتخاب شغل - میدانیم که فقهای حاکم و سران مرتجع رژیم اسلامی علی‌العموم با اشتغال زنان در خارج از خانه مخالفاند و جز در موارد معدودی مثل تعلیم و تربیت کودکان در مدارس دخترانه؛ پرستاری و پزشکی زنان؛ زندانبانی و شکنجه گری زنان و نظایر اینها، نظر مساعدی نسبت به کار زنان در بیرون از خانه ندارند و بامنع و مکره دانستن بسیاری از مشاغل برای زنان، آنان را که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند از حق کسار محروم میسازند و در سالهای حاکمیت رژیم اسلامی تا جائیکه زورشان رسید است، در جهت خانه نشین کردن زنان تلاش کرده‌اند. با توجه به جنبس زمینه‌ای، نه تنها در این قانون آزادی کامل همه زنان در انتخاب شغل مورد تصریح قرار نگرفته، بلکه پس از ذکر "برابری زن و مرد در برابر قانون"، آزادی انتخاب شغل به عدم مفایرت شغل مورد نظر با اسلام (ماده ۶) و عدم ممنوعیت انجام کار مورد نظر از لحاظ شرعی (شرط "ج" ماده ۹) مشروط شده است. به این ترتیب، جمهوری اسلامی، بر همه موانعی که طبیعت سرمایه داری در برابر حق کار ایجاد میکند، موانع شرعی و اسلامی را نیز افزوده و قانونیت میبخشد.

اخراج - نه تنها ممنوعیت اخراج در این قانون تصریح نشده بلکه بکرات بعنوان امری سدی و مجاز از آن یاد شده است.

نقد قانون کار جمهوری اسلامی

قانون کاری که اکنون سرانجام به تصویب رسیده است، هر چند بسا اولین لایحه کار (که حتی حاضر نبود نام کارگر را به رسمیت بشناسد و آنرا "کاربذیر" مینامید) تفاوت‌هایی دارد و برخی از حقوق جزئی کارگران را بسه رسمیت شناخته است، اما بهیچوجه کلی به سر کارگران نمی‌زند و بی آنکه امتیاز محسوسی بر قانون کار قبل از انقلاب داشته باشد، از یارهای جهات براتب ارتجاعی‌تر از آن است. در ارزیابی از مفاد این قانون، میتوان گفت که کارگران در اثر مقاومت چشمگیر و موثرشان، فقط بخشی از حقوق جزئی خود را که توسط حکومت اسلامی یابمال شده بود پس گرفته‌اند. دوازده سال مبارزه، فقط برای اعاده بخشی از حقوق جزئی، حد ضدیت رژیم اسلامی را با کارگران نشان میدهد. اما نباید تصور کرد که تصویب این قانون بمعنای بابان یافتن یا کاهش این ضدیت و بمعنای صحه گذاشتن رژیم جمهوری اسلامی بر همین بخش از حقوق جزئی کارگران است. این حقیقت را بیش از هر چیز دیگری، شرایط و مرجع تصویب این قانون نشان میدهد.

این قانون کار، توسط "شورای تشخیص مصلحت نظام" به تصویب رسیده است. این شورا را خمینی تشکیل داد تا لوایح و تصمیماتی را که شرع اسلام و قانون اساسی با آنها مخالفت و مایشت دارد (و به این دلیل شورای نگهبان آنها را رد میکند) ولی رد این لوایح و تصمیمات، در شرایط ویزه و حساس، مصالح سیاسی و یا حتی موجودیت رژیم اسلامی را به خطر میاندازد، موقتاً و صرفاً بنا به مصلحت تصویب کند. قوانینی که توسط شورای تشخیص تصویب میشوند، بخاطر آنکه کماکان مغایر شرع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی اند، قوانینی مشروط و موقت تلقی میشوند که با برطرف شدن شرایط ویژه، از اعتبار ساقط میشوند.

خودداری شورای نگهبان از تصویب این قانون و تصویب آن توسط شورا، تشخیص مصلحت نظام، روشن‌کننده این حقیقت است که رژیم جمهوری اسلامی حتی این حقوق جزئی و ناقص را برای کارگران، به رسمیت نشناخته است و این قانون را نه از آن جهت که حالا دیگر حق کارگران میدانند، بلکه فقط از روی "مصلحت نظام" تصویب کرده است. این شیوه تصویب قانون کار، اعتراضی است بر اینکه قوانین شرع و قانون اساسی جمهوری اسلامی، بهیچوجه سر سازش با حقوق مسلم و ابتدائی کارگران و مردم زحمتکش را ندارند. با این شیوه تصویب قانون کار، رژیم اسلامی دارد کارگران و زحمتکشان ایران را مجاب و متقاعد میکند که اگر بخواهند، حتی همین قانون بی‌بهره و خاصیت مصوب شورای تشخیص مصلحت، از حالت مصلحتی و موقتی درآید و بعنوان یک قانون کار معتبر و منگی بر قانون اساسی کشور تثبیت شود، هیچ چاره‌ای بجز این ندارند که ابتدا رژیم اسلامی را با قانون اساسی اش از میان بردارند. تا چه رسد به آنکه بخواهند به حقوق اساسی و کاملشان دست یابند!

در اشاره به عوامل و شرایطی که سبب شده‌اند سران رژیم اسلامی مصلحت نظام را در تصویب موقت این قانون تشخیص دهند، قبل از هر چیز باید بیکار دیگر از اعتراضات و مقاومت‌های چندین ساله بیکارچه و موثر کارگر در برابر لایحه‌های براتب ارتجاعی ترقلی یاد کرد که سران رژیم را در محصه قرار داده و از تداوم این تراضیها و اعتراضات خشماکین کارگران (که حتی کارگران عقب مانده متشکل در انجمنها و شوراهای اسلامی و خانسه کارگر را نیز در بر گرفته بود) نگران ساخته است.

عامل دیگر، نیاز سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاری در تولید، به هر چه "قانونی" تر کردن امنیت سرمایه و یکدست‌تر کردن شرایط بازار کار و ضوابط حاکم بر دستمزد است. قانون کار حاضر، منافع سرمایه‌داران را از این جهات کاملاً تامین میکند و باسخگوی نیاز آنهاست.

عامل مهم دیگری که بیشتر خصلت سیاسی دارد، نیاز حیاتی بانسده رنسنجانی - خامه‌ای به شهرت یافتن بعنوان جناح "میان‌رو" و "معتدل" و اصلاحگر (رفرمانور) است: شهری که بقول معروف، هم مصرف داخلی دارد و هم مصرف خارجی. در واقع، "مصلحت نظام" از این زاویه و دراین مقطع زمانی، همانا مصلحت همین باند است که میکوشد از یکسو با فریب افکار عمومی در داخل و ایجاد امیدهای واهی برای اقشار مختلف مردم؛ و از سوی دیگر با تظاهر به حاکمیت قانون و جلب اعتماد سرمایه‌داران داخلی و خارجی موقعیت خود را تثبیت کرده و عمر این رژیم ارتجاعی را هر چه درازتر کند.

اما اگر همین قانون کار را بعنوان برجسته‌ترین نمونه تظاهر به رفم -

سرانجام بی از ۱۲ سال فقدان قانون کار در کشور، در پایان آبان‌ماه ۶۹ قانون کار جمهوری اسلامی از تصویب نهائی گذشت و برای اجرا، به دولت ابلاغ شد.

تاریخچه، چگونگی و مرجع تصویب این قانون، بیانگر حقایق مهمی است که در نظر داشتن آنها برای ارزیابی این قانون و سنجش اعتبار عملی آن، اهمیت دارد.

همین موضوع که در طول ۱۲ سال پس از حاکمیت رژیم اسلامی، در ایران قانون کار وجود نداشته است، به خودی خود آشکارترین دلیل خصلت ضد کارگری این رژیم است. اگر این رژیم آنطور که ادعا میکرد و میکند، حامی "مستضعفان" میبود، چرا تهید و تصویب قانون کار میبایست ۱۲ سال طول میکشید؟ اگر این حکومت واقعاً حامی زحمتکشان و کارگران میبود، اولین و کمترین انتظاری که از آن میرفت این بود که بلافاصله بعد از انقلاب بهمن تدوین و تصویب نوری قانون کاری را در دستور کار قرار دهد که از هر جهت مدافع حقوق کارگران در برابر سوجدوشی سرمایه‌داران و فاقد تعامی ایرادات و نواقص قانون کار قبل از انقلاب باشد. برای یک رژیم مردمی و طرفدار منافع مردم زحمتکش و حامی حقوق کارگران، چنین کاری بیش از دو سه ماه وقت لازم نمیداشت؛ اما در رژیم اسلامی تصویب قانون کار دوازده سال طول کشید است؛ و این یعنی دوازده سال مقاومت در برابر ابتدائی‌ترین حقوق کارگران! البته این دوازده سال بخاطر یک مقاومت دوجانبه سپری شده است. در همان سالهای اولیه حکومت خمینی، لایحه کاری موسوم به "قانون کارتوکی" به مجلس اسلامی برده شد که اگر همه چیز به اراده و میل سران مرتجع جمهوری اسلامی بود، همان لایحه را بلافاصله بتصویب میرساندند. اما کارگران ایران این لایحه رسوا و شدت ارتجاعی را چنان یکصد و یکبارچه هو کردند که برای سران رژیم راهی جز پس گرفتن آن باقی نماند. بر طبق آن لایحه که با الهام از قوانین شرع اسلام تهیه شده بود، کارگر، اجیر کارفرما تلقی میشد و از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبود، مگر آنکه کارفرما بهنگام عقد قرارداد، بسا این یا آن شرط کارگر موافقت کند و حقوقی را برایش به رسمیت بشناسد. بر اساس آن لایحه، توافق آزاد طرفین، تنظیم‌کننده رابطه کار و سرمایه بود، و مجبور و ملزم کردن کارفرمایان کشور از سوی دولت، به رعایت یکرشته حقوق پایه‌ای و عمومی کارگران، حرام شرعی و مغایر با آزادی تجارت و کسب در اسلام دانسته میشد. به این ترتیب اولین لایحه کار دستبخت رژیم اسلامی برای کارگران ایران، تلاشی بود برای از میان برداشتن هرگونه قانون کاری که سرمایه‌داران ملزم به رعایت آن باشند؛ یعنی رژیم اسلامی قصد داشت نسه تنها حقوق محدود ولی تثبیت شده کارگران در قانون کار قبل از انقلاب را از اعتبار ببیندازد، بلکه میخواست کارگران را رسماً به بردگان و غلامان دوران بربریت و صدر اسلام تبدیل کند.

از برکت اعتراض بیکارچه و مقاومت سراسری کارگران، تیر آن لایحه فوق ارتجاعی و ضد کارگری به سنگ خورد. از آن تاریخ به بعد چند لایحه دیگر با اصلاحاتی تحت فشار کارگران یا از ترس واکنش آنان، به مجلس ملایان برده شده، که هر بار بخاطر آنکه حقوق و امتیازات برسمیت شناخته شده در آنها برای کارگران، با قسوس اساسی جمهوری اسلامی و باقوانین شرعی مغایرت داشته، توسط شورای نگهبان رد شده‌اند. به این ترتیب فقدان قانون کار در طول این دوازده سال، محمول مخالفت حکومت اسلامی با حقوق اولیه و حداقل کارگران از یکطرف، مقاومت کارگران در برابر یابمال شدن این حقوق از طرف دیگر بوده است.

آن با سایر تشکلهای کارگری به یکی از معضلات اساسی تبدیل شده است. بعنوان مثال پارنای از صندوقها بخاطر فقدان پایه وسیع تودهای موجودیت خود را از دست دادهاند، برخی از صندوقها پس از شکل گیری ناتوان از جذب توده وسیع کارگران بودهاند.

صندوقها انعطاف لازم را در بعهده گرفتن وظیفه دیگر از خود نشان دادند. مثلا در تجربه مشخصی در شرایط اعتصاب، صندوق همیاری سهم خود هزینه اعتصاب را بعهده گرفته است، اما کارکرد متعارف و دائمی خود را از دست نداده است. معینا پارنای دیگر

جنبش طبقه کارگر در برابر تعرض سرمایه داران و دولت حامی آن دفاع از حداقل معاش زندگی به مبارزهای چشمگیر در اشکال تحصن، اعتصاب و غیره دست زده است. و در همین راستا به سازماندهی تشکلهائی پرداخته، که بتواند این اشکال مبارزه را بسط

نگاتی در باره ارتقاء کیفیت صندوقهای همیاری

از صندوقها در این امر راه افراط پیش نمودند و کارکرد و علت وجودی خود را از دست دادند، و در مسیر فروپاشی افتادند. اگر عدم انعطاف لازم در بعهده گرفتن وظائف دیگر برای صندوق همیاری بک اشکال اساسی تلقی میگردد، ترک هویت و عملکرد واقعی صندوق نیز اشتباه محسوب میشود. مسئله مهم دیگری که صندوقهای همیاری هم اکنون میبایست بدان توجه نمایند، ایجاد رابطه با تشکلهای دیگر کارگری است. صندوقهای همیاری میبایست حمایت تعاونیهای مصرف و مسکن کارگری را بلحاظ ارائه بخشی از سود سهام و کمک مالی در مواقع اضطرار بخود جلب نمایند، و در جهت تقویت بنیه خود تلاش ورزند. اما مسئله مهم و اساسی در ارتباط با سایر تشکلهای این مسئله است که با توجه به تازگی جنبش صندوقهای کارگری و خلصت تودهای آن، ما باید با کار طولانی و پیگیری صندوقهای کارگری را به مبارزات سندیکائی و تشکیلات کمونیستی خودمان پیوند دهیم. ما باید از طریق عضویت در صندوقها و مدیریت آنها نه تنها با وسیعترین تودههای کارگر ارتباط برقرار نمائیم، بلکه همچنین باید از طریق آنها تمام افراد جدیدی را به تشکیلات و مبارزات اتحادیهای طبقه جلب نمائیم. همچنین ما باید با نفوذ در مدیریت صندوقها و تشکیلات و تشکیلات و مشارکت دادن آنها در اعتراضات و مبارزات کارگری، از این مجامع بعنوان محلی در راه تحکیم پیوندهای طبیعی و علمی با مبارزه مخفی طبقه کارگر و اشکال دیگر جنبش، شناسائی فعالین و عناصر مبارز جنبش کارگری، شناخت دقیقتر از وضعیت مالی و معیشتی بکایک اعضای صندوق و طرح ایدههای دموکراتیک و سوسیالیستی در میان کارگران و همچنین مطالبات اتحادیهای از قبیل بیمههای اجتماعی، افزایش دستمزد و غیره استفاده لازم را بعمل آوریم.

پارنای دیگر از صندوقهای همیاری در شرایط اخراج همکاران خود به صندوق دفاع از اخراجیون تبدیل شدهاند؛ اما پس از مدتی موجودیت آنها نیز مورد مخاطره قرار گرفته است.

واقعیت این است که برای گسترش صندوق نمیتوان ابتدا بساکن این هدف را در سراسر کارخانه سازمان داد، بلکه این امر مقدماتا از بخشهای کوچکتری شروع شده و سپس به دیگر قسمتهای کارخانه گسترش مییابد. در این رابطه ما نیابتی انرژی خود را بخش نموده و در همه جا نیرو اختصاصی دهیم. بلکه با تمرکز نیرو بر روی قسمتهای مستعد، میبایست با تجمع کمتری امر سازماندهی صندوق را نه پیش ببریم. اما پس از پشت سر گذاشتن این مرحله، اگر صندوق دامنه فعالیت خود را گسترده نماند، عملا موجودیت خود را بخطر خواهد انداخت. گسترش صندوق در این شرایط میبایست با عضوگیری جدید و با اقدام با صندوقهای موجود دیگر دنبال گردد. در همین رابطه افزایش بنیه مالی صندوق اهمیت مهمی کسب مینماید. منابع جدید برای تامین مالی تحت این شرایط میبایست در دستور قرار گیرد. اما مسئله مهمتر در رابطه با گسترش صندوق تامین مالی آن نیست، بلکه دامن زدن به روحیه جمعی، همیاری متقابل و اعتماد رفیقانه میان کارگران است، که باید مورد توجه فعالین کارگری قرار گیرد. مضافا اینکه ارتقا کیفیت صندوقها در شرایط مشخص کشور ما تنها با افزایش بنیه مالی و کمیت نیروی حمایت کنندگان آن بدست نمیآید، بلکه تا حد معینی میبایست وظائف صندوق اعتصاب، صندوق حمایت از اخراجیون، صندوق دفاع از بیگران را نیز زمانیکه این مسائل برای کارگران مطرح است بعهده بگیرد. در همین رابطه پارنای از

و توسعه ببخشد. جنبش صندوقهای همیاری یکی از تشکلهائی است که طبقه کارگر در چند ساله اخیر در ابعاد وسیع بدان روی آورده و در سطح کارخانهها و در محلات به سازماندهی آن پرداخته است. با قاطعیت میتوان گفت که در بخش اعظم کارخانههای ایران، کارگران دارای صندوق همیاری هستند. این صندوقها که بیان همستگی داوطلبانه خود کارگران است، با مدیریت و اراده کارگری هدایت میشود، و نیازی به ضامن و معرفی فرد معتمدی ندارد. تنها اعتبار برای ورود به صندوق دستهای پینه بسته کارگران است، که بنیادی همیاری این دستهای پینه بسته، این صندوقها بک تشکل مستقل کارگری بحساب میآیند.

نگاهی به نحوه شکل گیری و عملکرد صندوقهای همیاری نشان میدهد که آنها بر ستر نیاز و خواست عینی طبقه کارگر بوجود میآیند، و در پاسخگوئی به آن به بقا خود ادامه میدهند. بنابراین صندوقها تنها بر مبنای شناخت همه جانبه مسائل و مشکلات کارگران، درک روانشناسی و روحیه عمومی آنها و بر پایه اراده کارگران است که میتوانند شکل بگیرند و موجودیت یابند. جسمبندی تجارب تکوین صندوق همیاری نشان میدهد که آنها نه بر پایه درکی کلی از مسائل و خواستههای کارگران بلکه بر مبنای خواستهها و مطالبات مشخص و ملموس بوجود میآیند. صندوقها عموما بر پایه تنگنای مالی، کمک به کارگران صدمه دیده در محیط و خانوادههایشان، کمک به کارگران اخراجی، جمع آوری کمک مالی برای روزهای اعتصاب، همیاری متقابل در مواقع بیماری کارگر یا پرداخت فلان بدهی یا کرایه خانه و دیگر مسائل روزمره زندگی شکل میگیرند. در عین حال بررسی فعالیت صندوقهای همیاری کارگری نشان میدهد که ارتقا کیفیت و گسترش دامنه فعالیت آنها، و ارتباط

کارگران، با هر عقیده و مرامی، در جبهه واحد کارگری علیه استبداد و استثمار متحد شوید!

افزایش ریالی دستمزد کارگران یا ارائه ارزان نیروی کار

تومان رسانید.

اینک باید دید آیا این افزایش میتواند حداقل هزینه يك خانوار شهری را تامین كند. مطابق برآوردهای مركز آمار رژیم حتی در سال ۱۳۶۴، متوسط هزینه يك خانوار شهری روزانه ۲۵۶۵ ریال بوده است. در حالیکه تورم رشد شتابان خود را ادامه داده است و بی هیچ تردیدی متوسط هزینهها امروز يك و نیم برابر همین مقدار است و این در حالیست که رژیم اسلامی حداقل دستمزد روزانه کارگران را با سر و صدای فراوان تنها به ۱۶۶۷ ریال افزایش میدهد یعنی حداقل دستمزد کارگران نسبت به متوسط هزینه يك خانوار شهری در سال ۱۳۶۴، ۱۸۹۸ ریال کمتر است، چه برسد به سال ۱۳۷۰.

هر چند این مقایسه، با نادیده انگاشتن اقدام اقتصادی دولت، صنی بر شناور شدن ارزش ریال صورت میگیرد. شناور شدن ارزش ریال و بعبارت دقیقتر کاهش ارزش ریال که همزمان با افزایش دستمزدها اعلام شد باعث گردیده است که ارزش رسمی ریال در قبال دلار، از ۷۶ ریال به حدود ۱۴۰۰ ریال برسد. بنابراین در برابر کاهش تقریباً ۱۳۵۰ درصدی ارزش رسمی پول کشور در قبال دلار و ارزشهای خارجی دیگر، حداقل دستمزد کارگران، با دو ماه تاخیر تنها ۶۷ درصد افزایش مییابد و این در حالیست که قیمتها نه متناسب با افزایش ۶۷ درصدی دستمزدها، بلکه متناسب با کاهش ۱۳۵۰ درصدی ارزش ریال، بالا خواهند رفت و این چیزی جز ربودن هر چه بیشرمانتر نان خشک از سفره کارگران نخواهد بود.

اما چرا دولت رفسنجانی، همزمان، اقدام به افزایش دو هزار تومانی حداقل دستمزد کارگران و شناور شدن ارزش ریال کرده است؟ بی شك این اقدام از یکطرف يك اقدام سیاسی برای متوهم کردن کارگران و جلب آنان به سیاستهای دولت و ترغیب

شورای عالی کار جمهوری اسلامی در نهم دیماه گذشته تصمیم گرفت به حداقل دستمزد ماهانه کارگران در سال ۶۹، ۶۰ هزار تومان اضافه کند بدین ترتیب از ابتدای سال ۷۰ دستمزد کارگران از یکمصد تومان به ۱۶۶۷ تومان افزایش خواهد یافت. بنابراین مصوبه سایر اضافات معمول مزد کارگران نظیر يك پایه سنوات و توابع مزد مانند بن کارگری و كلك هزینهها نیز به جای خود برقرار خواهد بود.

پیش از این دولت اسلامی، حقوق کارمندان دولت و بازنشستگان و نیروهای مسلح خود را نیز بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش داده بود. اعلام این افزایشها پیش از موعد هر سال نشان داد که دولت رفسنجانی بشدت از عواقب امتصاات کارگری و کارمندی و گسترش آنها به هرایی افتاده است. امتصااتی نظیر امتصاات سراسری معلمان و اعتراضات کارگری که خصوصاً با فعال شدن خانه کارگر میتوانست برای رژیم و سیاستهای بازسازی آن خطرناک باشد. برای مقابله با این خطر بود که دولت رفسنجانی افزایش دو هزار تومانی دستمزدها را اعلام داشت. امری که در گذشته به این شکل سابقه نداشته است. تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی نشان میدهد که این رژیم در فاصله دوازده ساله حکومتش هرگز به افزایش اینچنینی دستمزدها اقدام نکرده است و همواره کوشیده است با بیانههایی نظیر افزایش نرخ تورم خالی بودن خزانه دولت و پائین بودن سطح تولید و ۰۰۰ از افزایش واقعی دستمزدها جلوگیری کند. بطور نمونه از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۷ تنها ۱۵۵ ریال به حداقل دستمزدها اضافه شده بود و این در حالی بود که قیمتها با سرعتی باور نکردنی افزایش یافته بودند و متوسط هزینه يك خانوار شهری حداقل ۳ برابر شده بود. پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق، که متوسط هزینه يك خانوار شهری به ۱۵ هزار تومان افزایش یافته بود، رژیم طی دو سال حداکثر ۲۴ تومان به حداقل دستمزدها اضافه کرد و حداقل دستمزد روزانه کارگران را به یکمصد

آنان به افزایش تولید بوده است، و از طرف دیگر، اقدامی است از زنجیره اقدامات گذشته، برای جلب سرمایه گذاریهای خارجی و وامهای خارجی و ترغیب و تشویق بخش خصوصی به سرمایه گذاری در رشتههای تولیدی و افزایش درآمدهای دولتی. چرا که توده کارگر با افزایش یکباره و بی سابقه دو هزار تومان به حقوق ماهاناش، محذوب اقدام دولت میشود. محذوب اقدامی که ظاهراً قدرت خرید کارگران را افزایش میدهد. تا این توهم فرو ریزد و کارگران به مواضع مبارزاتی خود برگردند، خود فرصتی برای دولت تلقی میشود. فرصتی که باید از آن برای بالا بردن تولید در کارخانهها و افزایش بار آوری کار استفاده کرد. طبیعاً این خود باعث میشود که دولت دست بازتری در واگذاری کارخانهها به بخش خصوصی و جلب تایل آنها داشته باشد. از طرف دیگر دولت با کاهش علی ارزش ریال، دستمزد کارگران را در سال ۷۰، به کمتر از ۱/۵ دلار رسانده است. کارگر ارزان خود محرکی برای جلب سرمایههای خارجی است. و دولت اسلامی با این دو اقدام میخواهد، محرك لازم را برای سیاستهای بازسازی بدست آورد. اما آیا این سیاست میتواند موثر باشد. این امری است که به جنبش کارگری ایران و سازماندهندگان آن بستگی دارد. به کسانی که نمیخواهند مفت و مجانی در پیشگاه سرمایه قربانی شوند. کارگران آگاه و پیشرو میبایست این سیاست دولت رفسنجانی را برای توده کارگر توضیح دهند و آنان را برای مقابله با این سیاست عوامفریبانه و بیشرمانه سازمان دهند و همچون گذشته بجزم افزایش دستمزدها متناسب با تورم و هزینه يك خانوار پنج نفری را برافرازند!



باشد و نه يك ماشین انتخاباتی بشیوه آمریکائی حزبی تودنای برای همه آتهائی که خواهان مشارکت در اقدامات ما هستند و نه حزب نخنگان... حزبی که مرکز ثقل آن سازمانهای پایبندی میباشد... حزبی دمکراتیک که به طرفدارانش تعلق دارد نه به چند سر کرده؛ اصل راهنمای ما سانترالیزم دمکراتیک است، البته روشن است کسه این اصطلاح توسط تمامی احزاب کمونیست از بنو تاسیسشان بگر رفته است و نیز این همان اصلی است که در دوره استالین در حزب کمونیست شوروی جاری بود و تحت این عنوان احزاب دیروز اروپای شرقی تجار انحطاط شدند. این احزاب بدون شك دارای سانترالیزم بودند ولی نه سانترالیزم دمکراتیک بلکه سانترالیزمی خود گامانه (اتوکراتیک) و بیروکراتیک، سو استفاده از این

بیست و هفتمین...

دنباله از صفحه ۲۵

را میگرد... تعداد به حاشیه برتاب شنگان افزونی میگرد... باید تدابیر لازم برای فعالیتشان در بین تهبستان و نیز در میان همه مقولات کارگران و کارمندان را گسترش دهیم. در همان حال باید دست اندر کار جاه عمل پوشانیدن بیک مرحله قطعی فعالیت و شکل دادن به نفوذشان در بین مهندسين، تکنیسینها، کاهرها و محققین شوریم... نمیتوان حزب طبقه کارگر بود بدون آنکه ریشه خود را در میان تمامی اجزای آن گسترش داد... شیوه کارکرد حزب باید منطبق با اهدافی باشد که بلحاظ سیاسی انتخاب میشود بیش از هر وقت دیگر حزب کمونیست فرانسه باید حزب فعالین

اصطلاح نمیتوانند موجب محکومیت مفهومی که از آن مستفاد میشود گردد و حزب ما نیز تلاش میکند تا آنرا بشکل زنده و متنی به اجرا بگذارد... بهمین ترتیب ما ایجاد فراکسیون و یا گرایشات سازمان یافته در حزب را قاطعانه رد میکنیم. تجربه سایر احزاب نشان میدهد که این نوع سازمان به اتکا همان منطق خود، عدم توافقات را منجمد ساخته، اعضا را به رای دهند رهبرانی تبدیل میکند که بجای آنها میاندیشند و بدین ترتیب مانع دمکراسی میگردد."



آیا يك جنگ تجاری در راه هست؟

شکست کامل اجلاس گات (موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت) امر ۷ دسامبر گذشته در بروکسل، نشان داد که بحران مناسبات اقتصاد بین‌المللی وارد دوران تازه‌ای شده است. تحلیل‌گران و مطبوعات وابسته به بلژیک و جناح‌های سرمایه داری هم، از چنین بحرانی صحبت میکنند و با خشنودی از امکان اروپایی این تشکیلات اقتصادی بین‌المللی خیر میدهند ولی اغلب بن بست مذاکرات اخیر را به مسئله تجارت محصولات کشاورزی و دعواهایی که پیرامون آن میان آمریکا از یک سو و بازار مشترک و بطور مشخصتر فرانسه و آلمان از سوی دیگر درگیر است تنزل میدهند. البته این راست است که تعمیم تجارت آزاد به محصولات کشاورزی یا بقولی لیبرالیزه کردن تجارت کشاورزی و حذف یا کاهش چشمگیر سیاست‌های حمایتگرانه که از طرف آمریکا دنبال میشود و با مقاومت بازار مشترک روبروست موضوع دائمی است که از گذشته خطر جنگ تجاری را در نطفه داشته است و طرفین دعوا عموماً برای جلوگیری از تشدید این خطر بحث درباره آنرا به آینده سریده بودند و در همین رابطه اجلاس مهم موسوم به "دور اروگوئه" تعیین کرده بود که در نشست بزرگ بعدی که هر شش سال یک بار تشکیل میشود تجارت محصولات کشاورزی را هم حل کنند و تا آنوقت چه در نشستهای سالانه گات و چه از راه‌های دیگر زمینه‌های توافق فراهم شود. ولی با اینهمه خطر از هم پاشیدگی گات عدم توافق روی مسئله کشاورزی نیست. در واقع کشاورزی مناسبترین عرصه بروز آن تضاد اساسی است که از قدیم، یعنی از بدو تاسیس این نهاد در سال ۱۹۴۷ در آن وجود داشته است. تضاد میان سیاست حمایتگرانه و تجارت آزاد تضادی که از بطن اقتصاد سرمایه داری بیرون میجوید و هیچ نوع توافقنامه و قرار دادی نمیتواند مانع عملکرد آن بشود. همراه با این تضاد، توسعه ناموزون و اقتصادی هر کشور و بلوک عضو گات، این سازمان را به عرصه درگیریهای پنهان و آشکار میان اعضا آن و بویژه سوگرایش عمده طرفداران بازار آزاد و حامیان دخالت دولت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته تبدیل کرده است. اکنون منتهاست که اقتصاد دانان و سیاستمداران طرفدار بازار آزاد معتقدند که گات به آخر خط رسیده و بخاطر دخالت دولتها این سازمان در آینده نزدیک منقرض خواهد شد. اگر چه این ارزیابی دور از واقع نیست ولی غلطی که این افراد ذکر میکنند همه واقعبینانه را منعکس نمیکند. در کنار این تضاد باید به رقابتهایی که دم به دم میان اعضا رشد میکنند و تلاشی که هر يك از آنها برای نفوذ در بازار دیگری بخرج میدهد، بخصوص رقابتهایی که میان سه قطب ژاپن، بازار مشترک اروپا و آمریکا وجود دارد توجه کرد.

البته این رقابتهای و زیر پا گذاشتن مقررات گات همیشه غلطی نیست و حتی میتوان گفت در اغلب موارد پنهانی و آنگونه که در میان اقتصاد دانان صنایع است شکل "حمایت سبانه" رواج دارد. یعنی در ظاهر امر همه ۱۰۵ عضو گات به قراردادهای مورد توافق پایبندند و عدم کار بست تعرفه‌های حمایتی را برای محصولات مورد توافق رعایت میکنند. ولی در باطن اغلب آنها همین تعرفه‌ها را به صورتهای دیگر معمول میدارند و قرار دادهای را نقض میکنند. به همین علت از روز اول تأسیس گات انبوهی از شکایات متقابل و پیشنهادات اصلاحی دستور جلسات و مذاکرات فراهین را تشکیل میداده است برای مثال طبق لیستی که یکی از کارشناسان اقتصادی دولت انگلیس در سال ۸۶ تنظیم کرده است، این کشور که خود را طرفدار آزادی تجارت میدانند، برای ورود کفش، ظروف سرامیک، کارد، چنگال، تلویزیون و اتومبیل از ژاپن و سایر کشورهای آسیائی، محدودیتهایی اعمال میکند. تأثیر مالی در اینباره مینویسد "حمایت سبانه" گاهی بسیار ابتکار آمیز است. استخوان کنترل آلودگی محیط از ورود اتومبیل‌های لوکس رقیب جلوگیری کردن (گاهی ضبطت آمیز است) بستن تعرفه‌های اصلی بر کوجه فرنگی پیرس (زمانی کاملاً عامدانه است) (اهدایت کردن کالا به دفتر کمرکی که تا مرز فاصله زیادی دارد) و گاه بطور آشکار ضد خارجی است (تغییر دادن نحوه آزمایش ایمنی کالا بدون اطلاع به صادر کنندگان خارجی) اما بهترین روشهایی که بانک جهانی مورد بررسی قرار داده عبارتست از زیر نظر داشتن قیمت‌ها و حجم کالاها توسط کمیسیون رسمی، برقرار کردن سهمیه و محصور کردن صادر کننده به اعمال محدودیتهای "ناوطنانه". بکار بردن نوع اخیر آسان است زیرا صادر کننده برای حیران کاهش حجم کالاهای صادره قیمت را بالا میبرد. همین نشریه در مورد موانع غیر تعرفه با همان "حمایت سبانه" در مورد محصولات کشاورزی مینویسد: "موانع غیر تعرفه‌ای اکنون شامل ۳۴ در صد واردات کشاورزی جامعه اقتصادی اروپا، ۲۴ در صد واردات کشاورزی آمریکا، ۴۳ در صد واردات کشاورزی ژاپن و ۷۳ در صد واردات کشاورزی سوئیس میشود". رقم مهم در اینجا مربوط به آمریکاست. کشوری که در همین مذاکرات اخیر با زست حمایت از آزادی تجارت طرف اروپایی خود را تهدید میکرد که اگر سوسید محصولات کشاورزی خود را تا ۷۰ در صد پائین نیاید، آمریکا ممکن است اصلاحات را ترک کند و تشکیلات دیگری با کسان متفاوت تاسیس کند. و باز کارشناسان آمریکائی - و البته اروپائی‌ها هم - معتقدند که سدهای بزرگانی ژاپن زیرکانه است و مجموعه‌ای از توصیه‌های دولتی، تعلیمات بوروکراسی، مجاری توزیع

کنترل شده و طرز فکر هدایت شده مردم این کشور راه ورود کالاهای خارجی را به بازار این کشور بسته است. البته این کلکهای تجاری فقط در میان این قطب‌های اصلی نیست. همه این طرف‌ها در رابطه با کشورهای عقب مانده عضو گات هر چه در جنته دارند بکار می‌نهند. مثلاً ناظران بانک جهانی مطرح کرده‌اند که اعمال کنترل بر محصولات کشورهای فقیر طی دهه هشتاد بطور تصاعدی بالا رفته است. همین سازمان به رقمی حدود ۲۵۰۰ مانع غیر تعرفه‌ای - "حمایت سبانه" - در مورد این کشورهایی برده است. و تازه این اقدامات سوای شیوه‌های مخصوص امپریالیستها، یعنی تهدید، کاربرد فشارهای سیاسی و توطئه‌های مزورانه علیه کشورهای توسعه نیافته است. برای نمونه وقتی مصر، هندوستان و برزیل با طرح آمریکا مبنی بر گنجاندن خدمات در قرار داد گات مخالفت کردند، آمریکا نتوانست خشم خود را مخفی نگذارد و توسط یکی از نمایندگان کنگره اعلام کرد این کشور نام سه کشور مذکور را از لیست ترجیحات آمریکا حذف کرد. این در حالی بود که دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز با طرح آمریکا بدین بودند. این لیست ترجیحی که آمریکا با آن به تهدید کشورهای مصر و برزیل و هندوستان پرداخت، همان امتیازی است که به کشورهای توسعه نیافته بواسطه شرکتشان در گات در نظر گرفته شده است. طبق قرار گات کشورهای توسعه نیافته از حق صادرات بدون عوارض و همچنین کنترل کردن واردات برخوردارند. این حقوق اقتصادی البته از لحاظ تئوریک اهمیت زیادی برای توسعه صنعتی این کشورها دارد. ولی مسئله آنجاست که این حقوق در عمل همواره از طرف امپریالیستها زیر پا گذاشته میشود. به همین علت کشورهای توسعه نیافته از سال ۱۹۷۶ یعنی اجلاس وزرای گروه ۷۷ در ما نیل به فکر توسعه همکاری میان خود افتادند و طرح يك نظام بین‌المللی امتیازات بزرگانی را بی ریختند.

هدف از ذکر این مثالها اثبات این ادعا است که اولاً معضل گات محدود به رشته‌های کشاورزی نیست و ثانیاً چنانکه تاریخچه آن نشان میدهد، کشورهای پیشرفته سرمایه داری علیرغم ادعایشان به آزادی تجارت جهانی، هر گاه که صنایع داخلیشان در مسرفرخطر قرار میگیرد نه فقط پنهانی بلکه آشکارا از توسل به حمایتگرانی اباثی ندارند. و بالاتر از این، چنانکه خطر از دست دادن بازارهای صادراتی خود را احساس کند به آسانی از شیوه‌های مخرب صادرات به قیمت ارزان، تخفیف مالیات برای صنایع صادراتی و سوسید صادرات

و بالاخره به کشورهای فقیر یا بقول پل باران جمهوری‌های موز و شکر میرسیم که همچنان خلعت نامی تضادهای سرمایه ناری عصر ماست. شکاف میان این کشورها با سرمایه ناری‌های پیشرفته، همچنان عمیقتر میشود. این شکاف شامل آن دسته از این کشورها که در مسیر همگرایی با بلوکهای منطقه‌ای هستند نیز میشود. نباید پنداشت که شکل گیری بلوکهای منطقه‌ای به کاهش فاصله میان کشورهای عضو منتهی خواهد شد همچنانکه تجربه خود گات نشان داده است که اعضا فقیر آن طی دهه‌های گذشته وضع بهتری نسبت به کشورهای عقب مانده خارج از گات پیدا نکرده‌اند. علاوه بر اینها هنوز بخش اعظم کشورهای عقب مانده، در جریان همگرایی در گروه‌بندیهای منطقه‌ای قرار نگرفته‌اند. بنابراین مشخص وضعیت اقتصادی این باشگاه فراقطریغ مرزهای اقتصادی که میانشان پیدا شده است، گامان توسعه نیافتگی، وابستگی و بدهکاری است. به لحاظ وضعیت تجاری، این کشورها در بدترین شرایط قرار دارند. اتوماسیون تولید و ورود تکنولوژی‌های نوین در فرایند تولید کشورهای امیرالیستی دائما از مزیت نسبی کشورهای توسعه نیافته که بر نیروی کار ارزان تکیه دارند، می‌کاهد. بی جهت نیست که کشورهای امیرالیستی، که زمانی از وارد کنندگان اصلی مواد غذایی یا کشاورزی بودند امروز جزو صادر کنندگان اصلی شده‌اند و توسعه نیافته‌ها خود به موقعیت وارد کنندگان مهم محصولات کشاورزی تنزل کرده‌اند. نه فقط تعمیق دستاوردهای تکنولوژیک به مزیت‌های نسبی عقب مانده‌ها لطمه وارد میکند، بلکه افزایش بازگانی میان سرمایه ناری‌های پیشرفته و کاربست سیاستهای حمایتگرانه همین کشورها طبق محصولات توسعه نیافته‌ها ضربات جدی بر بنیه اقتصادی آنها وارد کرده و میکند. این فشارها و محدودیتهای مضاعف شانس توسعه نیافته‌ها را روز به روز کمتر کرده و آنها را به جمهوری‌های بدهکار مبدل میکند. تشدید تضادها میان قطبهای امیرالیستی و نزدیک شدن خطر جنگ تجاری، بیشترین صدمه را به همین کشورهای زیر دست وارد خواهد ساخت. سرنوشت مهم این کشورها و افزایش بدهکاری‌های آنها، به سهم خود دورنمای تجارت جهانی را در تیرگی فرو برده است. مقاله به مثل این کشورها از طریق ایجاد نهادهای مشابه گات در میان خود گر چه تا حدی قدرت دفاعی آنها را افزایش میدهد ولی اساسا کار ساز نیستند. زیرا احتیاجات اقتصادی این کشورها برای غلبه بر عقب ماندگی کمتر در داخل خودشان قابل تامین است. با این حال قرار دادهای مشترک تجاری میان این کشورها، همانند مذاکراتی که برای حل مسئله بدهکاریشان صورت داده‌اند فشار در خوری را به باشگاه تروتنندان - سه قطب امیرالیستی - وارد خواهد ساخت. ضرورت این تلاشها، در صورت داغتر شدن جنگ تجاری و بهم ریختن قرار و مدار گات بیشتر خواهد شد. کشورهای تحت سلطه در این حالت بهتر خواهند توانست از جنگ تجاری قطبها و رشد رقابتی

ترکیب جدید، یعنی در آمیختن اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته و اقتصادیات توسعه نیافته است. نظیر گروه‌بندیهای حاشیه غربی اقیانوس آرام که ژاپن و چین، استرالیا، زلندنو، کره، مالتی و ۷ کشور رو بد توسعه دیگر را شامل میشود که در آمد سرانه دو کشور اول ژاپن معادل ۲۰۰۰۰ دلار و چین ۳۰۰ دلار است و گروه‌بندی کشورهای اروپا که کشورهای فقیری چون ایرلند و برتقال و البته اسپانیا را از حاشیه قاره بیرون خود وارد میکند و چنانکه میدانید نام این کشورها در بازار مشترک است که به دعوی کشاورزی در گات نامن زده است. در حالیکه این آزمون هنوز به پایان نرسیده مسائلی که بدنبال اقتصاد بازار در شرق اروپا آغاز گردیده مشکلات حادی برای جامعه اقتصادی اروپا ایجاد خواهد کرد. برای مثال، اگر جامعه اروپا موانع ورود کالاهای صادراتی همسایگان شرقی خود را کاهش دهد، ممکن است با ورود سیل آسای کالاهائی مواجه شود که مشابه محصولاتی باشند که هم اکنون این جامعه از کشورهای آسیائی وارد میکند. برای اروپای غربی، امتناع از پذیرش کالاهای لیستان، چکسلواکی و مجارستان که بغل گوششان هستند ساده نیست. و این انتخاب قطعا به زیان کشورهای آسیائی خواهد بود.

از گروه‌بندی آمریکای شمالی نیز باید نام ببریم که با جذب احتمالی مکزیک در بلوک خود، انگیزه‌های مشابهی در دیگر کشورهای منطقه کارائیب ایجاد خواهد کرد. بر رابطه با تجارت جهانی نزدیکترین احتمال اینست که بمرور که کشورهای عضو گروه‌بندیهای منطقه‌ای به هم نزدیک میشوند، موانع بازگانی میان خود را به زیان دیگران از پیش پا بردارند. واضح است که این نوع سیاستهای حمایتگرانه محلی به تضعیف شدید گات می‌انجامد، و به جنگ تجاری نامن سیزد، تجربه حی حاضر در این مورد، برخورد‌های تهدید آمیز آمریکا مبنی بر کاربست سیاستهای حمایتی در تقابل با اروپای مشترک است. عاقلی که به تشدید این درگیریهای تجاری منطقه‌ای نامن میزند، اختلافات و رقابتهای قدیمی میان نیروهای اصلی در این بلوکهاست. ناراضیاتی ژاپن و آلمان از کسری تجاری آمریکا، و مقابلا انتظارات آمریکا برای برخورداری از مازاد این دو کشور؛ کار بست سیاستهای حمایتگرانه آمریکا در برابر محصولات تکنولوژی عالی ژاپن و متقابلا حصارهای ناروئی بازگانی خارجی ژاپن در برابر کالاهای آمریکا و اروپا گوشه‌هایی از زمینهای بالقوه بروز تصادمات این سه مرکز اقتصادی مهم است. با توجه به خطر جنگ تجاری میان آنها، ابعید است که این سه مرکز همه مسائل تجاری خود را از طریق بلوکهای منطقه‌ای یا گات پیش ببرند؛ کماینکه پیش از این نیز در نشستهای سالانه هفت کشور امیرالیستی بسیاری از این مسائل مورد مذاکره قرار میگرفت. بنابراین اشکال دیگری از مذاکرات مستقیم و توطئههای چنانگانه ضرورت پیدا میکند و این بعلت رقابتهای بیرحمانه‌ای که این سه مرکز با کشورهای فقیر و توسعه نیافته دارند اجتناب ناپذیر است.

استفاده میکنند. شیوهائی که علی‌القاعده با اهداف گات مغایرت دارد.

نقش طفرات گات در سالهای گذشته یا بهتر است بگوئیم دهه هفتاد و تا حدی دهه هشتاد بر متن يك سلسله تحولات مهم اقتصادی همچون، بحران نفت، کساد اوائل دهه ۷۰، کسری تجارت خارجی آمریکا از یکطرف و مازاد ژاپن از سوی دیگر، تغییر استراتژی رشد - رشد قابل ملاحظه تعدادی از آنها، ظهور اثرات انقلاب تکنولوژیک سوم در رشته‌های مختلف صنعت و خدمات در متروپلیا صورت گرفته است. اما این تحولات با وجود اهمیتشان روند کلی تجارت جهانی را بیگونی تغییر نداد که نهادی مانند گات یکسره در آستانه فروپاشی یا تحول ساختاری قرار گیرد. گات علیرغم تکانهای سختی که خورد، و در مواجهه با رشد دو دسته تضاد، تضاد شمال و جنوب و تضاد قطبهای امیرالیستی موقعیت نامناسبی پیدا کرد، ولی همچنان معتبر باقی ماند و حتی از جهانی توسعه یافت. اما نیمه دوم دهه هشتاد با پیدایش یکرشته دگرگونیهای اقتصادی و سیاسی و در آمیختن آنها با تغییر و تحولات پیشین که تاثیرات همه جانبه‌ای بر کلیه سازمانها و نهادهای بین‌المللی دارند نهاد گات نیز در آستانه تحول اساسی قرار گرفت. اکنون دیگر خیلی از حتی خوشبین‌ترین افراد در باره بالا گرفتن خطر جنگ تجاری هشدار میدهند. این البته يك شق است. شق دیگر اینست که گات تحول یابد، یعنی کشورهای عضو، و طرفیهای اصلی در تجارت جهانی، حتی آنهایی که خارج از این نهاد هستند مانند کشورهای اروپای شرقی که تحولاتشان از پدیده‌های تازه اقتصاد جهانی است موفق شوند در مورد يك رشته مسائل تجاری به توافق برسند. در نگاهی به رهئوس مهمترین تحولات اقتصاد جهان، قبل از همه تاثیرات دگرگونیهای بلوک شرقی به عنوان تازمترین رویدادهائی که جریان مرزبندیهای اقتصادی جهان را شتاب بخشید جلب توجه میکند، اگر ویژگیهای اساسی روند تحولات اقتصاد جهان سرمایه ناری را پیش از بهم ریختن اردوگاه، و پایان جنگ سرد بخاطر بیابوریم، تاثیرات این تحولات را بهتر میتوانیم در نظر آوریم. با يك نگاه گذرا به روند تکامل سرمایه ناری جهانی این ویژگیها جلب نظر میکنند: تعمیق و تعمیم دستاوردهای انقلاب تکنولوژیک سوم؛ زوال قدرتی اقتصاد آمریکا و تشدید رقابت میان سه قطب اروپا، ژاپن و آمریکا؛ آغاز اقتصاد جهانی چند قطبی و بالاخره، بهم ریختن مرزهای گذشته در "جنوب" یا کشورهای توسعه نیافته و آغاز در آمیختن آنها در قطبهای منطقه‌ای. تحولات کشورهای بلوک شرق در همین راستاها، تحرك و عناصر تازه‌ای افزوده است و تا آنجا که به بحث حاضر مربوط میشود، زمینهای اقتصادی و تضادهای بحران بازگانی بین‌المللی را تشدید کرد و عرصه‌های تازه‌ای برای نیروهای رقیب بوجود آورد است از جمله این عرصه‌های تازه که در بالا هم به آنها اشاره شد پیدایش قطبهای اقتصادی منطقه‌ای با

اعتصاب یکپارچه و دو هفته‌ای کارگران صنعت نفت

توازن قوا را به نفع آن تغییر داده است. بنابراین بیانگر پتانسیل مبارزاتی عظیمی است که پیشرو - ترین بخش طبقه کارگر - کارگران صنعت نفت - هم - چنان از آن برخوردارند. هماهنگی و سراسری بودن حرکت یکبار دیگر نشان داد که کارگران قادرند - حتی تحت بدترین شرایط نیز متشکل گردند و علی - رغم قوانین ضد کارگری، قدرت متحد خویش را به نمایش گزارند.

زمینه مادی این اعتصاب، علاوه بر نارضایتی شدید کارگران، عبارتست از نقش کلیدی صنعت نفت در اقتصاد کشور و بویژه در مقطع کنونی که رژیم تمامی تلاش خود را بر بازسازی این بخش از اقتصاد متمرکز کرده و هرگونه تحرکی در مجموعه برنامه‌های اقتصادی رژیم منوط به پیش برد این بازسازی است. بر این مسئله در عین حال باید درصد بالای کارگران متخصص شاغل در صنعت نفت را نیز اضافه نمود: عاملی که جایگزینی سریع نیروی گرانقیمت ممکن کرده و دست رژیم را در اخراج‌های گسترده و واکنش شدید در مقابل مبارزه چوونسی کارگران مینماید. خصوصیتی که در حال حاضر به هیچوجه بر بخشهای دیگر اقتصاد قابل تعمیم نیست.

بی تردید انعکاس خیر این اعتصاب قهرمانانه، بر روحیه مبارزاتی کل طبقه کارگر و مقاومت کارگران در برابر سیاستهای ضد کارگری رژیم، تاثیر مثبتی خواهد گذاشت. اما مهمترین دستاورد این حرکت چیزی جز تاکید بر ضرورت سازمانیابی سراسری کارگران و تلاش برای دستیابی به وحدتی گسترده تر از پیش، نیست. این نکته‌ای است که باید از آن بسیار آموخت و کارگران پیشرو را بسر بیگیری آن فرا خواند.

زمینه به بالايشگاههای مختلف داده شده است و با صرفا این پیشنهاد نماینده وزارت کار است، اظهار داشت که خشنامه‌ای در این زمینه صادر نشده و کارگران میتوانند "رابط" انتخاب کنند. این گزارش مینماید که در صنعت نفت حتی تشکیل شوراهای اسلامی نیز ممنوع است.

بنا به این گزارش کارگران با امتناع از انتخاب "رابط" خواستار حضور شخصی وزیر نفت یا وزیر کار در اجتماع خود میشوند. در مقابل، رژیم ضدکارگری در ۲۲ دیماه از طرف وزارت اطلاعات، نردی را روانه اجتماع کارگران اعتصابی کرد. او با اشاره به بحرانی بودن منطقه خلیج فارس، کارگری را تهدید میکند که "از امروز مسئولیت امنیت بالايشگاه را مایعده میگیریم و شما با ما طسرف هستید و صلاح مملکت اینست که شما به اعتصابات پایان دهید". وی در پایان مجددا خواستار مهلت دادن به دولت جهت رسیدگی به خواستهای کارگران شد.

بنا به این گزارش، کارگران در آخر وقت این روز تصمیم گرفتند که روز بعد، یکشنبه ۲۰ دیماه به سر کار بروند و تا یکشنبه ۳۰ دیماه به مقاصد مهلت بدهند. این گزارش همچنین از سیرماتسه حرکت اعتصابی در دیگر بالايشگاههای ایران و از قول مساعدی که مقامات به کارگران داده‌اند، خبر میدهد. در گزارشات انتشار یافته دیگر گفته میشود که مقامات دولتی یا خواستهای کارگران، بکروز پس از پایان اعتصاب، موافقت کرده‌اند. این اعتصاب قهرمانانه درست در شرایطی برپا گردید که بحران خلیج فارس، آشکارا موقعیت رژیم را به لحاظ سیاسی و اقتصادی تحکیم نموده و

در شرایطی که بحران خلیج فارس همه مسائل را تحت الشعاع خود قرار داده است، هزاران کارگر بالايشگاههای مختلف کشور برای دستیابی به مطالباتی واحد و مشترک، دست به اعتصابی هماهنگ زدند. بنا به خبر منتشره در نشریه "کارگرمروز" که در خارج از کشور انتشار مییابد، این اعتصاب از روز هفتم تا بیست و سوم دیماه گذشته صورت گرفته است. این اعتصاب ابتدا با اعتصاب غذای کارگران بالايشگاه اصهبان و آبادان در هشتم دیماه آغاز شد و روز بعد به بالايشگاه تهران و سایر بالايشگاهها سرایت کرد. کارگران بعد از چهارروز اعتصاب غذا و مشاهده بی‌اعتنایی مقامات دولتی، کار را نیز متوقف کردند.

"افزایش دستمزدها متناسب با تورم، تغییر موقعیت استخدامی بخشی از کارگران که شامل قانون کار نیستند، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل تهیه مسکن و افزایش حق مسکن، دادن بنهای عقب افتاده کارگران، دادن جیره خواربار مطابق قرارداد دسته جمعی سال ۱۳۵۷ (هر ماه ۲۰ کیلو برنج، ۵ کیلو روغن، ۳ کیلو حبوبات)، بجای ۹۰۰ تومان حق خواربار که اکنون پرداخت میشود"، مطالبه مشترک کارگران اعتصابی بود.

بنا به این گزارش، در دومین هفته اعتصاب روز ۱۹ دیماه نماینده‌ای از وزارت کار به اجتماع اعتصابیون بالايشگاه تهران میآید و از کارگران میخواهد با معرفی نماینده خود، دست از اعتصاب بردارند و به مقامات دولتی نرسند. در نهایت خواهشهای آنان رسیدگی کند. نماینده وزارت کار در پاسخ به این سؤال کارگران، که آیا انتخاب نماینده امری قانونی است و خشنامه‌ای در این

دنباله از صفحه ۲۴

قانون کار...

سرشان نمیشود، و با داشتن دولت ضد کارگری و ضد دمکراتیک چون جمهوری اسلامی، بیش از کارگران هر کشوری در دنیا کنونی مستحق برخورداری از حق اعتصابند؛ اما برخورداری از این حق مسلم حیاتی با موجودیت چنین رژیمی در تضاد است، همچنانکه برخورداری از اتحادیه‌های مستقل نیز با موجودیت این رژیم در تضاد است و کارگران برای دستیابی به این حقوق پایه‌ای دمکراتیک جز سرنگون کردن رژیم ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی چاره‌ای ندارند.

این بررسی مختصر، نشان میدهد که چگونه مهمترین حقوق کارگران در این قانون کار باهمال شده است و پذیرش باره‌ای از حقوق ابتدایی کارگران نظیر افزایش حداقل دستمزد با احتساب درصد تورم؛ برابری دستمزد زنان و مردان برای کار یکسان؛ و پذیرش تعطیلی اول ماه مه، بهیچوجه پاسخگوی حقوق اولیه کارگران نیست. کارگران ایران باید ضمن مبارزه برای اجراء درآمد تمام حقوقی که بر دولت و سرمایه‌داران در این قانون تحمیل کرده‌اند، مبارزه برای حقوق باهمال شده خود را که این قانون مظهر مجسم آن است، همچنان با یکپارچگی و با یقین به پیروزی ادامه دهند.

بویژ و تصحیح!

در پیش نویس جدید برنامه سازمان مندرج در بولتن صاحت کنگره شماره ۹ - که اشفاها شماره ۸ قید شده بود - غلطهای تایپ شده، بدین وسیله تصحیح میگردد.

صفحه	ستون	سطر	غلط	درست
۱۶	۱	اول	تخارپ	تخارت
۱۶	۱	آخر	بیره برداری ناسیونالیسم	بیره برداری از ناسیونالیسم
۱۶	۲	اول	تعمصات مانی	تعمصات ملی
۱۶	۲	۸	کسب به آن	کسب سود به آن
۱۷	۲	۱۳-۱۴	انگن مفت	انگن صفت،
۱۸	۲	۱۵	انحصارشان	انحصاریشان
۱۸	۲	آخر	تصمیم	تعمیه

همگام با کارگران و زحمتگشان جهان

تظاهرات علیه بیکار سازی

آلمان - روزهای اواسط ماه فوریه شهرهای مختلف آلمان (شرقی سابق) شاهد تظاهرات و اعتصابهای هزاران نفر از کارگران راه آهن، صنایع فلزی علیه خطر بیکاری و از بین رفتن تأمینات اجتماعی بود. در روز پنجشنبه ۲۱ فوریه هزاران نفر از کارگران راه آهن در برلین به تظاهرات گسترده دست زدند. در روز چهارشنبه ۲۰ فوریه ۲۵ هزار کارگر عضو اتحادیه فلزکاران در شهر چمپتی نسبت به خطر بیکاری و اوضاع نابسامان اقتصادی اقدام به تظاهرات نمودند. در تظاهرات مشابهی در شهر رستوک ۲۵ هزار نفر از کارگران شعار "کار برای زندگی" را در اعتراض به خطر بیکاری سر دادند. ناظران اظهار عقیده کرده اند که تظاهرات و اعتصاب های گسترده کارگران در شهرهای آلمان (شرقی سابق) بزرگترین تظاهرات از زمان ۹ نوامبر سال گذشته بوده است. کارگران در تظاهرات خود نسبت به تخریب اوضاع اقتصادی آلمان (شرقی سابق) و خطر اخراجهای دسته جمعی اظهار نگرانی کرده و غالباً با اعلام عدم اعتماد خود نسبت به رژیم محافظه کار کنونی آلمان وعده های دروغین این رژیم را محکوم کرده اند. کارگران در تظاهرات خود با سر دادن شعارهای سال گذشته "ما خلق هستیم خلق اینجاست" خواهان اقدام فوری دولت شده و کمک نظامی ۱۷ میلیاردی دولت آلمان به آمریکا را برای جنگ خلیج فارس محکوم کردند.

پایان پیروزمند اعتصاب

رومانی - کارگران راه آهن رومانی در شهر بخارست برای تأمین خواسته های خود دست به اعتصاب ده روزه زدند. در پایان اعتصاب ده روزه دولت وعده تأمین خواسته ها را داد. بخشی از کارگران اعتصابی به اعتصاب خود در روز پنجشنبه ۲۱ فوریه پایان دادند و بخش دیگر هنوز در اعتصاب هستند تا تمامی خواسته های شان مورد اجرا گذاشته شود. دولت کارگران اعتصابی را به اخراج و اقدامات تنبیهی تهدید کرده است و اعلام نمود که در نتیجه اعتصاب کارگران خساراتی برابر ۲۴ میلیون مارك ایجاد شده است.

رد مذاکرات از جانب رئیس جمهور

آرژانتین - رئیس جمهوری آرژانتین موزیم مذاکرات با کارگران راه آهن بوشوس آیرس را رد کرد. وی اعلام کرده که تا زمانیکه کارگران به سر کارهای خود بازنگردند، مذاکرات برای بررسی خواسته های شان انجام نخواهد شد.

راه بنیان توسط کارگران

برزیل - بیش از ۱۵ هزار کارگر کارخانه فولکی واکن ساو بائولو جاده اتوبان شهرهای جنوبی به سواحل را بمدت ۱/۵ ساعت بستند. دلیل این حرکت اعتراضی کارگران، حمایت از ۱۸۰۰ کارگری بود که اخراج آنها از جانب کارفرمایان اعلام شده بود. این حرکت در روز سه شنبه ۱۹ فوریه انجام شد.

اخراجهای وسیع کارگران

برزیل - در پی رکود اقتصادی در سال گذشته نرخ رشد اقتصادی کشور برزیل به رقم ۴ درصد سقوط کرد. در نتیجه تنها در سال گذشته حدود ۲۸۰/۰۰۰ کارگر به صفوف بیکاران رانده شدند. کارخانجات فورد و فولکس واگن که صنایع اصلی اتومبیل سازی برزیل را تشکیل میدهند، تصمیم گرفته اند که در ماههای آینده ۵۱۱۰ نفر از کارگران خود را اخراج کنند. علاوه بر آن تصمیم بر آنست که ۵۴۰۰ نفر از کارگران نیز اخراج شده و به ایسن ترتیب نیروی کار شافل در این کارخانجات به ۱۵ درصد کاهش یابد. این تصمیم در روز پنجشنبه ۲۱ فوریه از جانب کارفرمایان اعلام گردید. در صنایع معادن نیز در ماه ژانویه حدود ۲۰۰۰ کارگر اخراج شدند. بدنبال این اخراجها، اتحادیه های سراسری کارگران برزیل کارگران را به تظاهرات گسترده در شهرهای مختلف فرا خواند که بطور مداوم تاکنون ادامه دارد. کارگران اعلام کرده اند که تسلیم تصمیمات ضد کارگری دولت و کارفرمایان نخواهند شد.

گسترش دامنه اعتصابها در لهستان

لهستان - اعتصابها برای افزایش دستمزدها در لهستان همچنان روبه گسترش است. این اعتصابها که از اواسط فوریه آغاز شده اند در روز چهارشنبه ۲۰ فوریه به مرحله جدیدی ارتقا یافتند. در این روز رانندگان اتوبوس منطقه پوزن نیز به اعتصاب کنندگان منطقه استولپ پیوستند. اعتصابیون خواهان افزایش دستمزدی معادل ۵۰٪ هستند. همچنین کارگران انبارها نیز در این روز اعتصاب خود را آغاز کردند. در کارخانه رادیو یونیترا در شهر لوبارتف، ۱۶۰۰ کارگر در اعتراض به خطر اخراجهای آتی دست از کار کشیدند. مسئولان دولت لهستان در رابطه با گسترش اعتصاب ها که عمدتاً در اعتراض به گرانی و افزایش مالیاتها صورت میگیرد، خواهان مذاکره با اتحادیه های کارگری شده اند. با این حال وزیر دارایی از سیاست افزایش مالیاتها دفاع کرده است.

اعتصاب در کارخانه بایر

برو - کارگران کارخانجات بایر پرو (کسه شرکت وابسته به بایر آلمان است) از روز شنبه ۱۶ فوریه به اعتصاب نامحدود دست زدند. چرا که مدیران کارخانه برای قراردادهای جدید پیش شرط هاشی را قائل شده و خواهان کاهش دستمزد کارگران بدلیل بااملاح ضرردهای کارخانجات بایر در پسر و شده بودند. قابل ذکر است که نرخ تورم در پسر و در سال گذشته به رقم ۷۰۰ درصد رسید. مسئولان اتحادیه ادعای کارفرمایان مبنی بر ضرردهای و کاهش تولید را دروغ محض خوانده و اظهار داشتند که کارخانه در سال گذشته با ظرفیت کامل کار کرده است.

خود فاری کارگران از ارسال محمولات نظامی

کارگران بندر فرانسه وابسته به اتحادیه س.ژ.ت در بندر ماری، ارسال مهمات و قطعات یکنی به منطقه خلیج فارس را بایکوت کردند. طبق اظهارات مسئولین بندر ماری در روز پنجشنبه ۱۴ فوریه، میبایست ۲۵ کانتینر به وزن هر کدام ۱۲ تا ۱۵ تن، به گمرک الیمام عربستان سعودی ارسال میشد که بخاطر مخالفت کارگران در محل باقی ماند. گفته میشود ۱۹ کانتینر حاوی مهمات و بقیه سلاحهای جنگی بوده است.

استعداد اتحادیه بین المللی

(WFTU) برای کارگران مهاجر

در تلگرامی که از جانب اتحادیه بین المللی کارگران به دبیر کل سازمان ملل ارسال شد، این اتحادیه با ابراز نگرانی نسبت به وضعیت کارگران مهاجری که از عراق و کویت خارج شده و به اردن آمده اند، خواهان کمک به آنها شد. در این تلگرام آمده است که: بنا به گزارشات دریافت شده کارگر مهاجری که از عراق و کویت خارج شده و اکنون در بیابانهای اردن سرگردان هستند از حداقل امکانات برای زندگی خود محروم هستند. از اینرو برای جلوگیری از حوادث غم انگیزی که در نتیجه اوضاع نابسامان زندگی میتواند برای کارگران مهاجر بوجود بیاید، تدارک و ارسال کمکهای بین المللی ضروری است. این اتحادیه خواهان سازماندهی کمکهای بین المللی برای ارسال غذا و دارو به کارگران مهاجر تازمان بازگشت آنها به کشورهای خود شده است.

قرن مارکسیستی، قرن آمریکائی: تکوین و بازسازی جنبش جهانی کارگری نوشته، حیوانی آریگی ترجمه آرمان

مقاله حاضر با توجه به ملاحظات در خور تأمل و برانگیزانندهای کسب دربارۀ تاریخ صد و چهل ساله جنبش جهانی کارگری مطرح میکند، به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله، حیوانی آریگی از جمله نظریه پردازان شناخته شده "جیب جدید" میباشد و مقاله برای اولین بار در شماره ۱۷۹ "نیولفت ریویو" (ژانویه - فوریه ۱۹۹۰) منتشر شده و توسط رفیق آرمان به فارسی برگردانده شده است. لازم به یاد آوری است که انتشار ترجمه آن ضرورتاً بمعنای تأیید نظرات مطرح شده در آن از طرف نشریه نیست. هیأت تحریریه

در بندهای پایانی بخش نخست مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس دو بحث مشخص را مبنی بر اینکه چرا حاکمیت بورژوازی پایان خواهد یافت، ارائه میدهند. (*) بورژوازی از سوئی: "برای حکومت کردن نامناسب است زیرا نمیتواند در چهارچوب نظام خود که مبتنی بر عبودیت است زیست برده خود را تضمین کند، زیرا نمیتواند جلو سقوط او را به چنان وضعیتی که مجبور باشد او را تغذیه کند بجای اینکه از او تغذیه شود را بگیرد. جامعه نمیتواند تحت این نظام تداوم یابد، به دیگر بیان، تداوم این نظام دیگر با جامعه خوانایی ندارد" از دیگر سو: "توسعه صنعت که پیش برنده ناخواسته آن بورژوازی است، انزوای ناشی از رقابت کارگران را در برتو تجمع، بسا اتحاد انقلابی جایگزین میکند. سناریوین توسعه صنعت جدید پایه‌هایی که بورژوازی بر مبنای آن به تولید سامان میدهد و فرآورده‌ها را به دارایی خسود در می‌آورد را بلرز در می‌آورد. بدین ترتیب آنچه بورژوازی تولید میکند به کورکن او مبدل میشود. سقوط بورژوازی و به همان اندازه پیروزی پرولتاریا گریزناپذیر است." (۱) در اینجا تر من عبارتست از اینکه این دو پیش‌بینی هم ناظر بر نقطه قوت و هم ضعف میراث مارکسیسم است. این گفته‌ها بیانگر نقطه قوت مارکسیسم است زیرا از بسیاری جنبه‌های حیاتی توسط گرایش‌های بنیادی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در صدوچهل سال گذشته تأیید شده‌اند. آنها معرف نقطه ضعف مارکسیسم‌اند، زیرا بنحوی متناقضند. علاوه بر آن این تناقض در تئوری و عمل پیروان مارکس حل نشده باقی مانده است.

تناقض آنگونه که من میبینم از این قرار است: سناریوی نخستین بیانگر ناتوانی پرولتاریاست. رقابت مانع سهم شدن پرولتاریا در تسمرات پیشرفت صنعتی میشود و آنرا به چنان فقر و فلاکتی میکشد که بجای نیروی مولد برای جامعه به بار سنگینی تبدیل میگردد. در مقابل، سناریوی دوم نشانگر قدرت پرولتاریاست. پیشرفت صنعت تجمع را در میان پرولتاریا بسا جایگزین رقابت میکند، بطوریکه توانایی بورژوازی در تصاحب ثمرات توسعه صنعتی کاهش میپذیرد.

البته از نظر مارکس تناقض واقعی وجود نداشت. گرایش به تضعیف پرولتاریا به ارتش ذخیره صنعتی مربوط میشد و قانونیت حاکمیت بورژوازی را سست میکرد. گرایش به تقویت پرولتاریا به ارتش فعال صنعتی مربوط میشد و ظرفیت تصاحب ارزش اضافی توسط بورژوازی را کاهش میداد. افزون بر این، این دو گرایش مستقل از یکدیگر انگاشته نمیشد. تاحدی که ظرفیت تصاحب ارزش اضافی توسط بورژوازی کاهش مییابد، در رابطه با ارتش ذخیره صنعتی دو نتیجه حاصل میشود. ابزاری که در اختیار بورژوازی است تساه "تغذیه کند"، یعنی ارتش ذخیره را باز تولید کند تقلیل پیدا میکند، درحالیکه انگیزه استخدام نیروی کار پرولتری مشابه وسیله‌ای برای افزایش سرمایه نیز کم میشود و در شرایط مشابه، ارتش ذخیره زیاد میشود. بدین ترتیب هر نوع افزایش قدرت ارتش ذخیره صنعتی بمنظور مقاومت در مقابل استثمار خود بخود به از بین رفتن قانونیت نظم بورژوازی ترجمان مییابند. همینطور، از بین رفتن قانونیت بورژوازی بعلت ناتوانی در تضمین منبش ارتش ذخیره کار، خود بخود کم و بیش ناظر بر قدرت‌گیری بیشتر (وبلحاظ کمیت برتر) ارتش فعال کار است. زیرا از نظر مارکس ارتش فعال و ذخیره نیروی کار خمیرمایه انسانی واحدی را شامل میشد که فرض بر این بود که سه بی‌وقفه از یک وضعیت بر وضعیت دیگر در گردش است. همان فردی که امروز جزء ارتش فعال است بسته به فراز و فرود شرکتها، خطوط و وضعیت تولید فردا به ارتش ذخیره تبدیل میشود. بدین ترتیب نظم بورژوازی قانونیت خود را در میان ارتش ذخیره و فعال به یک نسبت از دست میدهد و در نتیجه

به گرایش‌هایی هم که جز، ارتش فعال کارند، دامن زده میشود تا تجمع و همکاری نیروهای مولده را از ابزار استثمار بورژوازی به وسیله مبارزه علیه آن تبدیل کنند.

نقطه قوت این مدل در سادگی آنست. این قدرت بر سه پیش‌شرط مبتنی است. نخست اینکه همانگونه که مارکس در جلد سوم سرمایه بیان کرد، محدوده سرمایه خود سرمایه است: بدین معنی که تکامل و مرگ سرمایه در "نطفه" آن رقم خورده است. عنصر پویا عبارتست از "پیشرفت صنعت" که بدون آن انباشت سرمایه نمیتواند جریان داشته باشد. اما پیشرفت صنعت جای رقابت که انباشت سرمایه متکی به آنست را به تجمع میسپارد و دیر بسا زود انباشت سرمایه خود خویش را به شکست میکشاند. اما این نقطه نظر قدر گریانه فقط در مورد نظام بطور کلی و در دوره‌های طولانی صادق است؛ اینکه از این حکم در مکان و زمان مشخص چه حاصل میگردد کاملاً نامعین باقی میماند. برای پرولتاریا هم پیروزی هست، هم شکست ولی هر دو ضرورتاً رویدادهایی موقت و گذرا بند و با منطقی رقابت در میان شرکتهای صنعتی سرمایه‌داری و پرولتاریا "محک زده" میشوند. آنچه در این مدل حتمی است؛ اینست که دراز مدت انباشت سرمایه شرایط پیروزیهای بیشتر را بسا برای پرولتاریا نسبت به شکستهای فراهم میکند تا بدانجا که حاکمیت بورژوازی بطرز غیر قابل شناختی با اختلال، تبویض و شغییر شکل روبرو میشود. زمان و شیوه تحول به نظم بعد از بورژوازی نیز نامعین باقی میماند. دقیقاً به همین علت که تحول منگور به پیروزیها و شکستهای زیادی وابسته بود که طرق غیر قابل پیش‌بینی، موقتا و بلحاظ مکانی مشخصا با یکدیگر در آمیخته بودند، در مانیفست پیرامون چارچوب جامعه آتی بسیار انسداد کفته شده است، تنها چیزی که گفته شده اینکه این جامعه آتی مهر و نشان فرهنگ پرولتری را بر خود دارد، فرق نمیکند که این فرهنگ در زمان تحول چه باشد.

پیش فرض دوم اینست که عوامل دگرگونی اجتماعی دراز مدت و در مقیاس وسیع در گرایشات ساختی تجسم مییابند. رقابت در بین اعضاء منفرد بورژوازی توسعه صنعت را تضمین میکند، درحالیکه رقابت در میان اعضاء منفرد پرولتاریا ریختن منافع حیب بورژوازی را تضمین میکند. با این وجود، پیشرفت صنعت بمعنی همکاری روز افزون بین بخشهای گوناگون کارگران در روند تولید است و در مرحله‌ای از تکامل، این امر پرولتاریا را از مجموعه افراد رقیب به طبقه منجمعی تبدیل میکند که میتواند به استثمار خاتمه دهد. آگاهی و تشکیلات بازتاب روندهای ساختاری رقابت و همکاری است که به اراده فردی یا جمعی بستگی ندارد. مبارزات چند جانبه‌ای که توسط پرولتاریا انجام میشود، جزء اساسی دگرگونی تحولات ساختاری به تحولات نظری و تشکیلاتی است، اما خود ریشه در دگرگونیهای ساختاری دارد. این تنها "درکی" است که میتوان بطرز موثر خارج از شرایط پرولتاریا به آن منتقل کرد. کمونیستها حزب مجزایی در مقابل دیگر احزاب کارگری تشکیل نمیدهند. آنها منافعی متفاوت و جدا از کل پرولتاریا ندارند. آنها اصول جزئی از خود بوجود نمیآورند که توسط آن جنبش پرولتری را شکل و جهت دهد. کمونیستها از دیگر احزاب کارگری تنها با دو مشخصه زیر متمایز میگردند:

- ۱- آنها در مبارزات ملی و پرولترهای کشورهای گوناگون منافع کل پرولتاریا را صرفنظر از ملیتها مطرح و برجسته میکنند.
- ۲- آنها در مراحل گوناگونی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی مییابست

بدان دارد که این دو ویژگی را در هم آمیزد و آنرا به از بین رفتن همه جانبه قانونیت نظم بورژوازی تبدیل کند و مشوق جابگزینی این نظم با نظم جهانی بدون رقابت و استثمار گردد.

بمنظور بررسی اینکه این پیشگویی در تاریخ سندی سرمایه‌داری تا چه حد تحقق پیدا کرده‌اند، ضروری است که صد و چهل سال فاصله ما تا سال ۱۸۴۸ را به سه دوره کم و بیش مساوی تقسیم کنیم: ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶، ۱۸۹۶ تا ۱۹۴۸ و ۱۹۴۸ تا امروز. این زمانبندی در رابطه با بسیاری از مسائل موجود مفهوم پیدا میکند. این زمانبندیها با "موج طولانی" فعالیت اقتصادی خوانایی دارد؟ هر یک از این دوره‌ها شامل یک برهه "شکوفایی" است که در آن مناسبات مستنی بر همکاری اقتصادی حاکم است (فاز نخست) و یک برهه "افول" که در آن مناسبات مستنی بر رقابت حاکم است (فاز دوم). گذشته از این هر پنجاه سالی ویژگیهای خاص خود را دارد.

بین سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۹۶ سرمایه‌داری مبتنی بر بازار و جامعیه بورژوازی آنگونه که مارکس تحلیل کرد به نقطه اوج خود رسید. جنبش کارگری مدرن در این دوره بوجود آمد و بلافاصله به مرکز قدرت ضد نظام تبدیل شد. پس از مبارزه‌های طولانی علیه عقاید رقیب، مارکسیسم ایدئولوژی مسلط این جنبش شد. در سالهای بین ۱۸۹۶ تا ۱۹۴۸ سرمایه‌داری بازار و جامعیه بورژوازی آنگونه که مارکس آنرا تشریح کرده به بحران طولانی و نهایتاً ناپدیدکننده خود وارد شد. جنبش کارگری بعنوان قدرت مرکزی ضد نظام به اوج خود رسید و مارکسیسم استحکام یافت و هژمونی خود را بر جنبشهای ضد نظام‌های موجود گسترش داد. اما در جنبشهای ضد نظام تقسیمات جدیدی رخ داد و مارکسیسم خود به دو جناح انقلابی و اصلاح طلب تقسیم شد. پس از سال ۱۹۴۸ سرمایه‌داری مشترک مبتنی بر مدیریت بر خاکستر سرمایه‌داری بازار بمثابه ساختار اقتصادی جهانی شکل گرفت. رشد جنبشهای ضد نظام و همینطور نیز انشعابها و تضادهای دوجانبه آنها نیز ادامه یافت. تحت فشار چنین تضادهایی، مارکسیسم به بحرانی پا گذاشت که مبیاسی از آن نجات پیدا کند و در حقیقت ممکن است هرگز نتواند آنرا پشت سرگذارد.

رشد جنبش جهانی کارگری

گرایشات و رویدادهای دوره نخست (۱۸۹۶ - ۱۸۴۸) با انتظارات مانیفست (کمونیست) خوانایی داشت. گسترش فعالیت تجارت آزاد و انقلاب در حمل و نقل در بیست تا بیست و پنج سال پس از ۱۹۴۸ سرمایه‌داری بازار را بیش از هر زمان دیگر به واقعیتی جهانی تبدیل کرد. رقابت در بازار جهانی شدت گرفت و صنعت در این دوره پنجاه ساله بسرعت توسعه پیدا کرد. پرولتریزه شدن اقشار میانی گرچه نه آنگونه وسیع و تغییرناپذیر که ادعا میشود، اما برجسته‌تر شد. طیف‌بندی اجتماعی بخشا بعطت کم شدن اقشار میانی، بعضاً بعطت عمیق شدن فاصله بین درآمد خانواده‌های پرولتر و بورژوا و نیز بعطت تمرکز مکانی و جدایی پرولتاریا و بوجود آمدن در طبقه مشخصاً رو به گرایش ظاهر ا بی‌چون و چرا تبدیل شد، هرچند ایسین گرایش در باره ای از کشورها قویتر بود.

گرایش انباشت سرمایه‌داری که همزمان پرولتاریا را فقیر و قوی مینمود نیز بارز شد و تمرکز بیشتر پرولتاریا در رابطه با صنعتی شدن هرچه بیشتر، ایجاد تشکیلات پرولتری در شکل اتحادیه‌ها را آسانتر ساخت و داشتن موقعیت استراتژیک کارگران مزدگیر در روند تولیدی جدید به این قبیل سازمانهای کارگری نه تنها در مقابل کارفرمایان سرمایه‌دار بلکه در مقابل دولت‌ها نیز قدرتی قابل ملاحظه بخشید. پیروزیهای جنبش کارگری بریتانیا در خلال اواسط دهه نوزده (فاز نخست) در مورد محدود کردن ساعات کار روزانه و افزایش حقوق و آزادیهای کارگران یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های این قدرت بود. با این احوال پرولتاریا در عین حال فقیر میشد. هر پیروزی مبیاسی توسط نیروهای بازار تأیید میشد و این امر دقیقاً ظرفیت کارگران را برای مقاومت در مقابل حاکمیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی محدود میکرد. در این دوره بود که بیکاری بلحاظ کمی و کیفی ابعاد جدیدی بخود گرفت و بهبود شرایط کاری و زیستی پرولتاریا را مانع گردید و فشارهای ناشی از رقابت بین آنها را افزایش داد.

بشت سر گذارد، همواره و هر کجا منافع جنبش بطور عام را نمایندگی میکنند. (۲)

پیش فرض سوم این مدل اولویت داشتن اقتصاد بر فرهنگ و سیاست است. پرولتاریا صرفاً در مفهوم اقتصادی کلمه بعنوان "طبقه‌ای از زحمتکشان که تنها مادام‌کد کار میکنند زنده‌اند و تنها مادام‌کد با کارشان سرمایه را افزایش دهند کار پیدا میکنند تعریف میشوند. این زحمتکشان که مجبورند نیروی خود را ذره ذره بفروشند کالایی هستند همچون هر کالای دیگر و نتبجستاً در معرض تمامی زیر و بم‌های رقابت و نوسانات بازار." (۳)

شرایط پرولتری

مطمئناً کل اثر مارکس به این منظور نوشته شده بود که انسانه شهادت نیروی کار به دیگر کالاها را بر ملا کند. نیروی کار بعنوان یک کالا، از آنجا که از صاحب خود جدا نیست و بنابراین دارای اراده و شعور است با دیگر "اقلام تجاری" تفاوت دارد. با این وجود، در طرح مارکس این امر تنها در مبارزات پرولتاریا علیه بورژوازی نمایان میگردد و حتی در آنجا نیز بمثابه اراده و شعور پرولتری یکسان و بدون تمایز. تفاوت‌های فردی و گروهی در میان پرولتاریا به حداقل میرسد با مثابه بقایای گذشته که توسط قوانین رقابت بازار در جریان از بین رفتن است کنار گذاشته میشود. پرولتاریا نه کشور دارد نه خانواده: "تمایزات سنی و جنسی دیگر ارزش اجتماعی مشخصی بر ای طبقه کارگر ندارد. همه ابزار کارند و برطبق سن و جنسشان ابزاری کم و بیش گرانقیمت." (۴)

تابعیت (جدید) طبقه کارگر به سرمایه، که در انگلستان همانگونه است که در آمریکا و در آمریکا همانطور که در آلمان، هر نوع ویژگی ملی را از این طبقه میزداید. تمایزات ملی و تضادهای بین ملل گوناگون روز به روز در پرتو توسعه بورژوازی، آزادی تجارت، بازار جهانی و هماهنگی در وجوه تولید و شرایط زندگی منطبق با آن از بین میرود." (۵)

بنابراین در شمال مارکس پرولتاریا یا افراد پراکنده‌ای هستند که سر سر مسائل معاش با دیگر افراد رقابت میکنند یا عضوی از طبقه‌ای جهانی‌اند که علیه بورژوازی مبارزه میکنند. بین طبقه جهانی‌ان مجزا و منفرد تجمع بلاواسطه‌ای وجود ندارد که بتواند امنیت یا موقعیتی در رقابت بسا عضو طبقه انجام دهد. رقابت بازار همه تجمعات بیواسطه را بی‌ثبات و در نتیجه گذرا مینماید. همینطور هم شمال مارکس مبارزه قدرت را به بازتاب صرف رقابت بازار یا مبارزه طبقاتی تقلیل میدهد. جایی برای پی‌جویی قدرت بخاطر قدرت وجود ندارد. تنها چیزی که بخاطر خود دنبال میشود و نه چیز دیگری، سود است که شکل اصلی ارزش اضافی است و انباشت تاریخی از طریق آن عملی میگردد. دولت‌ها ابزار رقابت یا حاکمیت طبقاتند، صرفاً کمیته‌هایی هستند که هدفشان "اداره امور عام کل بورژوازی است"، و باز هم رقابت بازار است که دولت را چنین شکل میدهد. اگر با قوانین بازی سرمایه‌داری همگام نشوند مطمئناً در بازی قدرت نیز بازنده خواهند بود: "قیمت ارزان فرآورده‌ها برای بورژوازی زرادخانه سنگینی در اختیارش قرار میدهد که توسط آن همه دیوارهای چین را بزمیر میکشد و بکمک آن نفرت بیسار شدید و سمج بربرها را از میان میبرد. همه ملتها را مجبور میکند، بقیمت نابودی خود، شیوه تولید بورژوازی را در پیش گیرند و آنچه را او تمدن مینامد تا اعماق ببزیرند یعنی خود بورژوا شوند. در یک کلام دنبای خاص خود را مبیاترینند." (۶)

مختصر اینکه، میراث مارکس بدوا شامل مدل جامعیه بورژوازی بود که سه پیشگویی مهم کرد: ۱- جامعیه بورژوازی گرایش به قطب بندی به دو طبقه دارد: بورژوازی و پرولتاریا؛ پرولتاریا را طبقه‌ای از کارگران میدانند که تنها تا زمانیکه زندگی میکنند که کار پیدا کنند و تنها زمانی کار پیدا میکنند که کارشان موجب افزایش سرمایه شود. ۲- انباشت سرمایه‌داری در آن واحد پرولتاریا را در جامعیه بورژوازی هم تهدیدست و هم قوی میکند. قدرت بافتن آن به نقش‌بعضی تولیدکننده ثروت اجتماعی و فقرش به آن مربوط است که کم و بیش نیروی کارش بصورت کالایی درآمده‌است که تابع تمامی تغییرات ناشی از رقابت است. ۳- قوانین کور اجتماعی و سیاسی رقابت بازار گرایش

همه مهتر با خود سیاست پرولتری - خوانایی نداشت . زیرا تنها تلاش عمده پرولتاریا برای تثبیت خود بعنوان طبقه حاکم در چهارچوبی که مارکس تئور - بزه کرده بود ، یعنی کمون پاریس ، تقریباً بطور کامل با نوع گرایشاتی کسه طبق این تئوری فرض شده بود که چنین قدرت گیری ، انقلابی را ممکن ساز د بی ارتباط بود . این گرایشات نه نتیجه عوامل ساختاری (قدرت گیری پرولتار - ریا در نتیجه پیشرفت صنعت و همراه با آن فلاکت فزاینده آن در اثر تبدیل شدنش به کالا) بلکه اساساً نتیجه عوامل سیاسی بود : شکست فرانسه توسط پروس و شرایط سختی که در اثر جنگ بوجود آمد . در واقع پرولتاریا اقدام سه انقلاب سیاسی میکرد . نه به خاطر رشد فزاینده تضاد بین استثمار ربه رشد و قدرت اوج گیرنده او در روند تولید ، بلکه بدین علت که حکومت بورژوازیی ثابت کرده بود که در " حمایت " از جامعه فرانسه عموماً و پرولتاریای پاریس بطور اخص در رابطه و علیه یک حکومت دیگر ناتوان است .

شاید چنین بحث شود که شکست در جنگ تنها چاشنی تضادهای ساختاری است که علت واقعی یعنی علت ریشه‌ای تر انفجار بود . مطمئناً حقیقتی است که هر جا تضادهای ساختاری بیشتری رشد را کرده بود (در انگلستان ، سراسر مدتی که تحت بررسی است ، در ایالات متحده از اواخر دهه هفتاد به بعد) سطح جنگ طبقاتی مستقیم بین کار و سرمایه (همانطور که مثلاً از طریق فعالیت اعتصابی محک زده میشود) از جاهای دیگر بسیار پیشرفته‌تر است . (۸) اما مسئله اینستکه ناآرامیهای کارگری در این کشورها هیچگونه سمت و سوی انقلاب سیاسی بخود نگرفت . اگر پرولتاریای صنعتی بریتانیا (کسه بمشابه طبقه‌ای درخورد پیشرفته‌ترین و در حوالی سال ۱۸۷۱ بیشترین گرایش را به فعالیت اعتصابی داشت) کمترین تمایلی در این جهت داشت ، نماینده گانش در انترناسیونال اول میبایستی نگرش مثبت تری نسبت به کمون پاریس از آنچه واقعاً داشتند ، داشته باشند . نگرش منفی آنها نشانگر مسئله مهمی در رابطه با طرح مارکس است و احتمالاً در تئوئیک مارکس به ترک فعالیت موثرش در سیاست کارگری نقش داشته‌است . پس از کمون پاریس جدایی بین اشکال مستقیم و غیر مستقیم مبارزه طبقاتی مورد تأیید قرار گرفت . همانطور که دیده‌ایم ، فرا رسیدن بحران بزرگ اواخر قرن نوزدهم همزمان بود با اوج بزرگی در فعالیت اعتصابی (مستقیم‌ترین شکل مبارزه طبقاتی) و شکلگیری احزاب مطلق کارگری . (شکل غیر مستقیم مبارزه طبقاتی) . حتی اگر چه این دو گرایش پیشگوشیهای مانیفست را تأیید میکرد ، جدایی مکانی آنها سه سادگی در طرح مارکس نمیتوانست قرار گیرد . کشورهاییکه بلحاظ حرکات اعتصابی در راس قرار داشتند (بریتانیا و ایالات متحده آمریکا) در شکل دادن به احزاب کارگری عقب مانده بودند ، در حالیکه آلمان عکس این وضعیت را داشت . در مجموع باید گفت شکلگیری احزاب کارگری میبایستی ارتسناط اندکی با استثمار اقتصادی ، شکل‌یابی طبقه کارگر و کشمکش ساختاری بین کار و سرمایه داشته باشد ، بلکه ظاهراً در مرکز بودن دولت وضع قوانین اجتماعی و اقتصادی توسط آن و نیز مبارزه بخاطر حقوق مدنی اولیه (حق تجمع و حق رای در درجه نخست) میبایستی عوامل تعیین‌کننده اصلی باشند . در آلمان که حکومت حضور بسیار ملموسی داشت و پرولتاریای صنعتی ربه رشد از حقوق مدنی اولیه محروم بود ، مبارزه طبقاتی شکل غیر مستقیم یک حسزب کارگری را داشت . تنها در پایان بحران بزرگ ، مخصوصاً در فاز بعدی ، مبارزه طبقاتی شکر برخورد مستقیم بین کار و سرمایه را پیدا کرد . در بریتانیا و ایالات متحده که حکومت تمرکز سازمان‌یافته کمتری داشت و پرولتاریا حقوق مدنی یابداری برای خود تضمین کرده بود ، مبارزه طبقاتی شکل فعالیت اعتصابی و شکل‌یابی اتحادیه‌های داشت ، و تنها مدتها بعد (در بریتانیا) (و نه هرگز در ایالات متحده) تلاش برای ایجاد احزاب کارگری قابل توجه به نتیجه رسید . این تفاوت‌ها در بخش بعدی بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرت . در حال حاضر میتوان توجه داشت که تاریخ مبارزه طبقاتی در اوولین پنجاه سال پس از انتشار مانیفست (کمونیست) هم مدارک کافی در پشتیبانی از پیشگوشیهای عمده آن و هم پشتوانه تئوری کافی در رابطه با معتبر بسودن رابطه بین مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی که توسط مارکس و انگلس مطرح شده بود ، فراهم ساخت . دقیقتر بگوئیم ، شکلگیری اجتماعی - اقتصادی پرولتاریای صنعتی به گسترش اشکال ساختاری مبارزه طبقاتی منجر شد ، اما

سرانجام همانگونه که مانیفست پیشگوشی کرد ، دو گرایش متضاد فقر و قدرت‌گیری پرولتاریا ، رضایت آنها نسبت به حاکمیت بورژوازی بر خویش را از بین برد . گردش نسبتاً آزاد کالا ، سرمایه و کار در چهارچوب و بیرون از حد و مرزهای رسمی و قانونی ، مخارج و مخاضرات بیکاری را در میسسان خانواده‌های پرولتر گسترش داده ، بی‌قانونی ناشی از این امر به درجه کاملاً جدیدی از خود مختاری سیاسی پرولتاریا از بورژوازی منتهی شد . تنها در این لحظه بود که عمر احزاب سیاسی طبقه کارگر آغاز گردید . اما کارگران مزد بگیر در همه کشورهای اصلی خواه چنین احزابی بوجود آمده بودند خواه نباشد عهودیت سنتی در رابطه با منافع سیاسی بورژوازی را بدور ریختند و سه پیگیری منافع خود بطور خود مختار و در صورت ضرور در مقابل بورژوازی آغاز نمودند . چشمگیر ترین (و همچنان انگیزترین) مظهر این رهایی سیاسی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ بود . در کمون پاریس ، پرولتاریا برای اولین بار " دوماه کامل " (همانگونه که مارکس و انگلس با حرارت در مقدمه بر نسخه آلمانی مانیفست در سال ۱۸۷۲ نوشتند) قدرت سیاسی را در دست گرفت . کمون پاریس گرچه شکست خورد ، اما مارکس از آن همچون نمونه سازمان آتسی پرولتاریا بمشابه طبقه حاکم تجلیل کرد .

گرایشات و رویدادهای مربوط به سالهای ۱۸۹۶ - ۱۸۲۸ و پیشگوشیهای مانیفست در جهت توضیح سرکردگی (هژمونی) ای که مارکس و طرفدارانش در خصوص جنبش کارگری نیویارک اروپا مطرح کردند ، راه درازی را پشت سر میگذارد . پیروزی اینان تنها پس از مبارزه نظری طولانی پیرامون اینکه آیا پرولتریزه کردن روندی تاریخی گریزناپذیر است - و بدین طریق نیز زمینه مناسب پیش بردن مبارزات کنونی برای رسیدن به جامعه آتی که مارکس تئوریزه کرده بود فراهم شد - یا اسک پرولتاریا تاریخی میتواند استقلال اقتصادی از دست رفته خود را از طریق این یا آن شکل تولید تعاونی باز یابد میسر گردید . نظر اخیر در دوره‌های پیشین توسط طرفداران اوولین در انگلستان و فوریه در فرانسه مطرح شده بود ، اما طرفداران پروس ، باکوئین در فرانسه ، بلژیک ، روسیه ، ایتالیا و اسپانیا و طرفداران لاسال در آلمان همین نظر را به اشکال متفاوت و جدیدی تداوم بخشیدند .

انترناسیونال اول چیزی بیش از بازتاب همین مبارزه نظری نبود . در این مبارزه مارکس طرفدار اغضا ، اتحادیه کارگری بریتانیا (تنها نمایندگان واقعی پرولتاریای صنعتی و اتسنا موجود) در مقابل ترکیبی مختلط از روشنفکران انقلابی و اصلاح طلب (که سخا ریشه کارگری داشتند) قاره اروپا بود . گرچه مارکس این مبارزه را عمدتاً پیش میبرد ، او هرگز به پیروزی ملموسی دست نیافت و وقتی هم که پیروز میشد تأثیر این پیروزی بر جنبش واقعی ، خیالی بود . کمون پاریس دستیابی به حقیقت را ممکن ساخت . نتایجی که مارکس از آن تجربه بدست آورد (یعنی نیاز به ایجاد احزاب قانونی طبقه کارگر در هر کشور بعنوان پیش شرط انقلاب سوسیالیستی) بدلائل متضاد هم انقلابیون قاره اروپا و هم طرفداران اتحادیه کارگری را از خود بیگانه کرد و پایان انترناسیونال رقم خورد . (۷)

بسوی انترناسیونال جدید

حوالی سال ۱۸۷۳ در حالیکه انترناسیونال اول متلاشی میشد ، بدون اینکه برنده‌ای داشته باشد ، و در عین داشتن بازندگان بسیار ، فاز " شکوفایی " اواسط قرن جای خود را به بحران بررکه پایان قرن داد ، و شرایط هم بسیرای جنبش کارگری در شکل مدرن خود و هم برای مارکسیست‌ها برای ایجاد هژمونی بر جنبش فراهم گردید . فشارهای رقابتی فزاینده روند پرولتریزه شدن را وسعت و عمق بخشید و فرصت درگیری بین کار و سرمایه را چند برابر کرد . بین سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۹۶ فعالیت اعتصابی در مقیاسی بسابقه در کشورها یکی پس از دیگری توسعه یافت و در عین حال احزاب کارگری در راستایی که مارکس در سال ۱۸۷۱ توصیه کرده بود در سراسر اروپا تأسیس گردید . با نرسا رسیدن سال ۱۸۹۶ انترناسیونال جدیدی اینسار بر پایه احزاب کارگری کسه بلحاظ هدف وسیعاً همخوانی داشتند به واقعیت تبدیل شده بود .

پیروزی مانیفست در پیشگوشی طرح جامع پنجاه سال بعد بسیار موثر بود و هست . با این حال ، همد اسناد (فاکتورها) مربوطه با طرح مارکس - و از

۱۹۴۸ به حزب حاکم در بریتانیا تبدیل شد و نفوذی تعیین کننده بر دولت آمریکا داشت. تمامی این پیشرفت‌ها دقیقاً در مسیری که برنشتاین پیشگوشی کرده بود حاصل شد، یعنی مسیری که جنبش‌های قوی و بالنده که خوب سازمان یافته بودند، میتوانستند از هر فرصتی که پیش می‌آمد برای تغییر قسده قدرت اجتماعی فزاینده کارگران به رفاه اقتصادی بیشتر و حضور سیاسی بهتر استفاده کنند. در این زمینه، هدف انقلاب اجتماعی هرگز به يك مسئله مهم مورد مشاجره تبدیل نشد و پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا طرفدار بسیار کمی برای خود بدست آورد. با این وجود، سالهای ۱۹۴۸ - ۱۸۹۶ دوران بزرگترین پیروزیها برای انقلاب سوسیالیستی بود. این دوران زمانی بود که پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا که حضور خود را اعلام کرده بود، ابزار حاکمیت بر حدود نیمی از بخش آسیایی اروپا را به کنترل خود درآورد. تجارت پرولتاریا در روسیه و امپراطوری پیشین چین گرچه در بسیاری جهات باهم متفاوت بود، شباهتهای بسیار مهمی نیز با یکدیگر داشت. جنبشهای اعتراضی قوی (در سال ۱۹۰۵ در امپراطوری روسیه، در سال ۲۷ - ۱۹۲۵ در چین) نتوانست شرایط ریاست پرولتاریا را بهبود بخشد. تجربه عمده پرولتاریا بجای افزایش قدرت اجتماعی فلاکت توده‌های روز افزون بود. علاوه بر آن، اوچگیری مبارزه قدرت بین دولتها (در تئوری انقلاب لنین "امپریالیسم") بازم توانایی طبقات حاکمه را در تضمین حداقل حمایت از پرولتاریا کاهش داد. تحت این شرایط يك پیشاهنگ مرکب از انقلابیون حرفه‌ای که در تجزیه و تحلیل رویدادهای اجتماعی، گرایشاً و بحرانها آموزش دیده بود، میتوانست از انشقاق در شبکه قدرت ملی-جهانی بمنظور پیشبرد موفق انقلابات سوسیالیستی استفاده کند، اساس قدرت این پیشاهنگ را فقر توده‌هایی تشکیل میداد که علیرغم جایگاه دقیق طبقاتشان بطرز فزاینده‌ای شدیداً استثمار میشدند: چرا که فلاکت توده‌ای رشد یابنده اکثریت وسیع جمعیت را به اعزاء حقیقی یا بالقوه ارتش ذخیره صنعتی تبدیل میکرد و در عین حال در هر زمان مانع از آن میشد که کسی که بسسه تصادف در ارتش فعال صنعتی بود هویت طبقاتی مجزایی از دیگر گروهها و طبقات تابع و زیر دست بدست آورد. در این زمینه جنبشهای اعتراضی که در شرایط گذرا و مخاطره‌آمیز نیروی کارگری مزدبگیر توسعه یافت نه اساس مناسبی جهت جنبش مداوم فراهم ساخت و نه مسیری را برای فعالیت سیاسی که سمت و سوی دگرگونی سوسیالیستی نظم اجتماعی موجود را داشته باشد ارائه نمود. راهها و ابزار این دگرگونی میبایستی واقعا در بیرون و غالباً در تقابل با جنبشهای اعتراضی خودمخودی توده‌های پرولتری توسعه پیدا کند.

بارزترین ویژگی این گرایشات گوناگون یعنی رشد قدرت اجتماعی کارگران در پاره‌ای مناطق و انقلاب سوسیالیستی در مقابل فلاکت توده‌ای، در دیگر مناطق و اگر همه را باهم در نظر بگیریم، نشانگر تاثیر ناپذیری تاریخی پرولتاریای صنعتی از ایدئولوژی و عمل انقلابی سوسیالیستی است. جائیکه قدرت اجتماعی پرولتاریای صنعتی برجسته و رشد یابنده بود، انقلاب سوسیالیستی زمینه نداشت و جائیکه انقلاب سوسیالیستی زمینه نداشت، پرولتاریای صنعتی قدرت اجتماعی نداشت. همانطوریکه فوقاً ملاحظه کردیم، رابطه منفی بین قدرت اجتماعی کارگران و زمینه‌های انقلابی سوسیالیستی خود را در شکل جنبشی در کمون پاریس نشان داده بود و احتمالاً تنها و مهم ترین علت کنار گذاشته شدن انترناسیونال اول بود. مارکس که میبایستی چه بلحاظ نظری و چه سیاسی بین يك جنبش کارگری قوی ولی اصلاح طلبانه در بریتانیا و جنبشی انقلابی ولی ضعیف در فرانسه یکی را انتخاب کند، هیچ کدام را انتخاب نکرد و مسئله را لاینحل باقی گذاشت.

گرایش‌های مرنوشت ساز

با تبدیل مارکسیسم به نهادی سیاسی، و برخلاف مقاصد اولیه مارکس و انگلس میبایستی گزینشی مضموماً با در نظر گرفتن این حقیقت که جدایی بین قدرت اجتماعی و گرایشات انقلابی پرولتاریا بجای کاهش افزایش میبافت صورت گیرد. برنشتاین با پیش کشیدن این مسئله حمایت از قدرت اجتماعی کارگران ("جنبش") را برگزید: لنین حمایت از گرایشات انقلابی کارگران که بر زمینه افزایش فلاکت توده‌های رشد میکرد (در حکم متناقض برنشتاین "هدف") را انتخاب کرد و کائوتسکی همچون سی سال قبل مارکس هیچ چیز

حمله شدید علیه تجدید نظر طلبی برنشتاین را هدایت میکرد. اساساً بحث کائوتسکی بر این مبنا بود که همه دستاوردهای اقتصادی و سیاسی پرولتاریا به یکدیگر مربوطند و بحران عمومی گریز ناپذیر و در حقیقت در شرف تکوین است: تحت چنین بحرانی بورژوازی سعی خواهد کرد تمامی امتیازات اقتصادی و سیاسی که قبلاً به پرولتاریا داده بود را به زور باز پس گیرد. تحت چنین شرایطی همه چیز از دست خواهد رفت، مگر اینکه پرولتاریا و سازمانهایش آماده باشند اهرمهای رهبری حکومت و اقتصاد را حتی اگر لازم باشد از راههای سیاسی انقلابی تصاحب و حفظ کنند. بدین ترتیب، گرچه کائوتسکی همه ابهامات مارکس در خصوص رابطه بین مبارزات کنونی پرولتاریا (در شمار برنشتاین "جنبش") و هدف نهایی انقلاب اجتماعی ("هدف") را همچنان تایید کرد، موضعگیری او در این زمان گامی هرچند کوچک با این نتیجه‌گیری که هدف همه چیز است و جنبش هیچ فاصله داشت. کائوتسکی خود هرگز جنبش گامی برنداشت. این گام بعهده لنین گذاشته شد که علیه برنشتاین و در کنار کائوتسکی بحث او را تاییدان منطقی اش پیش برد. اگر تصاحب سوسیالیستی قدرت دولتی میتوانست همه دستاوردهای پیشین جنبش را نجات دهد و توسعه بخشد، در آن صورت تز نخست بر تز دوم تقدم آشکار دارد. همچنین اینطور نتیجه‌گیری شد که دستاوردهای پیشین گول‌زننده بوده است. این دستاوردها از سویی ضررهای آینده جنبش، در صورت اینکه جنبش بحال خود گذاشته شود، را بحساب نمیآورد: علاوه بر این، این دستاوردها تنها منعکس کننده يك جنبه از شرایط پرولتاریاست. لنین با تاکید جدید بر "اشرافیست کارگری" تلویحاً نظر مارکس مبنی بر اینکه بهترین راهها برای آینده جنبش کارگری در قاره اروپا و دیگر جاها گذشته و حال جنبش بریتانیاست را رنگرد. قدرت اجتماعی فزاینده کارگران در بریتانیا پدیده‌ای محلی و کوتاه مدت است که به وضعیت بریتانیا بلحاظ در دست داشتن اهرم رهبری اختصاصاً د جهانی مربوط است. حال و آینده پرولتاریای قاره اروپا بطور عام و امپراطوری روسیه بطور خاص، علیرغم حضور جنبشهای کارگری بسیار بحرارت و خوب سازمان یافته در آنها عبارتست از فلاکت فزاینده توده‌ای و سرکوب سیاسی مداوم.

دو نتیجه گیری بدست آمد: نخست اینکه دستاوردهای (یا در همان رابطه شکستهای) جنبشهای پرولتری، ادراکات غلطی را در رهبران طرفداران آن بوجود آورده است. آگاهی به ضرورت و امکان انقلاب سوسیالیستی تنها میتوانست خارج از جنبشها رشد پیدا کند و میبایستی از طریق پیشگام انقلابی حرفه‌ای به درون آن برده شود. دوم اینکه سازمانهای جنبش را میبایستی به "تسمه‌های نقلی" تبدیل کرد که بتوانند دستورات پیشگام انقلابی را به توده پرولتاریا برسانند. در این فرمولبندی جنبش واقعا هیچ وسیله‌ای صرف بود و هدف همه چیز.

يك توان متعاری

با نگاهی به جنبش کارگری طی کل دوران ۱۹۴۸ - ۱۸۹۶ مدارک کانی دال بر تایید مواضع لنین و برنشتاین بدست میآوریم ولی در تایید موضع میانی کائوتسکی مدارک بسیار کم است. همه اینها به این بستگی دارد که به کدام سومینگریم. پیشگوشی و نسخه پیچی برنشتاین بر این مبنا که تشکیلات و فعالیت قوی بر حرارت کافی است تا طبقات حاکمه و ادار و تشویق شوند بلحاظ اقتصادی و سیاسی افزایش واقعی قدرت اجتماعی کارگران که در پیوند

با پیشرفت صنعتی است را تدارک ببینند، به اساس جنبشهای کارگری جهان آنگلو ساکسون و اسکاندیناوی مربوط میشود. علیرغم دو جنگ جهانی و بحران اقتصادی فاجعه بار جهانی که برنشتاین نتوانست پیشگوشی کند، پرولتاریا در این مناطق بلحاظ رفاه اقتصادی و نقش فزاینده‌ای که در نظام تولید اجتماعی دارد و در نتیجه نمایندگیش در دولت بهبود مداومی را پشت سر داشته است. برجسته‌ترین پیشرفت‌ها در سوئد و اطریش دیده شد. اساساً بارزترین پیشرفت‌ها از نقطه نظر سیاست مربوط به اقتصاد جهانی در بریتانیا (قدرت سرکرده رو به افول ولی همچنان قدرت استعماری غالب) و در ایالات متحده (قدرت سرکرده رو به رشد) جامه عمل پوشید. يك نیروی جنبی و تابع در سیاست ملی هر دو کشور در سال ۱۸۹۶ که کارگران را سازمان میداد، در سال

در فرانسه: حزب کمونیست فرانسه در معرض تجمع

حزب کمونیست فرانسه هدف خود را ایجاد يك تجمع مردمی مبتنی بر اکثریت میدانند که قادر باشد سیاست "ریاضت کشی" و سقوط طی را به شکست کشاند و شرایط نگرگونی را مهیا سازد. ما در کجا ایستادیم؟ موانعی که با آنها مواجهیم کدامند و چگونه میتوانیم آنها را از میان برداریم؟ نقطه عزیمت کمونیستها بر این واقعیت تکیه میکند که مشکلات مردم بطور نگران کنندهای در حال تشدید است.

علل و مسئولین مشکلات کشور فرانسه کشوری ثروتمند و پیشرفته است. از برکت نیروی

توانایی و تخصصهای نیروی انسانی و ۰۰۰ به خرابی اوضاع منجر شد. با تضعیف بنیه اقتصادی، بازار داخلی فرانسه تحت هجوم کالاهای خارجی قرار گرفته است. دولت و کارفرمایان در صددند که از موقعیت بیوه برداری کرده سیاست ریاضت را تحمیل نموده و کشور را در معرض تراج جوامع بزرگ سرمایه داری قرار دهند.

عقب کرد در ترعه آزادیها و دمکراسی - کشوری که مهد حقوق بشر میباشد. در آن طی سالین ۸۸-۸۲ شصت هزار سندیکا لیست اخراج شدند. تضمینهای دسته جمعی حقوق بگیران، حقوق و وسایل مداخلاتی که آنها و سندیکاهایشان در اختیار دارند - حتی اعتصاب، قانون کار، کمیتههای کارخانه، نمایندگان منتخب حقوقی بگیران ۰۰۰ - یعنی آنچههایی که دست آوردهای

بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه

(قسمت دوم)

مردم تنها از يك طریق میتوان به آن دست یافت: مداخله اکثریت مردم. سوسیالیسم عبارتست از دمکراتیزاسیون جامعه در همه ترصمها و بدست گرفتن امور توسط خود مردم. نیازهای اساسی زمانه ما چه میباشد؟ عدالت، آزادی و صلح. در این سه مسیر تا آنجا که ممکن است به پیش بتازید، با مضمون، اشکال و آهنگی که خود مردم درباره آن تصمیم بگیرند؛ چنین است درک ما از نگرگونی سوسیالیستی جامعه فرانسه، سوسیالیسم به سبک فرانسوی!

عدالت - عبارتست از دسترسی همگان به دانش، داشتن کار، زندگی مناسب، کاربرد تواناییهای خلاق هر فرد. ۰۰۰ یکی از شرایط اساسی چنین جامعه عادلانهای این است که اهرمهای اساسی، در تولید، خدمات، سادله بخش بانک و مالی در دست سرمایه قرار نداشته بلکه در خدمت پاسخ به نیازهای مردم قرار گیرد. این بدان معنا نیست که باید همه چیز را جمعی، دولتی و بوروکراتیک نمود بلکه مسئله بر سر تضمین حکمروایی دمکراتیک توسط ملت برای هر گروه اساسی و چنان نحوه عملی است که همه اشکال مالکیت - عمومی، خصوصی، تعاونی، همیاری، مختلط - بتوانند باهم هماهنگ شده، همدیگر را تکمیل نموده و بهم یاری رسانند!

آزادی - این ضامن اعمال موثر آزادیهای موجود برای همگان است. آزادی همچنین بمعنای فراتر رفتن بسوی خودگردانی و آفریدن آنچنان حقوق، قدرت و آزادیهایی است که مردم خودشان بتوانند تصمیم گیرند. همه ترصمها مربوط به خودشان باشند. از آنجا که دمکراسی هدف و وسیله نگرگونی سوسیالیستی است لذا درک ما از آزادی مصادره قدرت توسط يك حزب و سازماندهی سطره يك حزب بر مردم توسط دولت را مردود مینماید. ما طرفدار استقرار قدرت مردمی هستیم؛ قدرتی دمکراتیک، غیر متمرکز، غیر بوروکراتیک که الزاما باید به آن نیروی اجتماعی که بیش از همه در

تاریخی جنبش کارگری بشمار میرود در معرض تهاجم قرار گرفته است. حمله علیه استقلال قوه قضائیه افزایش میابد. دوست سال پیش پس از انقلاب کبیر و فرانسه "دولت سوسیالیست"، سیستم ریاست جمهوری و ارگانهای غیر انتخابی با توافق الیزه بر فراز پارلمان و نهادهای منطقتی قرار میگرفت. حکومت در صدد است تا ضربتی قاجعه بار بر پیکر کمونیا که نزدیکترین نهادها به شهروندان بوده و از دست آوردهای اساسی دمکراتیک مردم ما بشمار میاید وارد آورد.

عقب کرد فرهنگی - خصلت غیر دمکراتیک و انحصاری وسائل ارتباط جمعی، تجاری کردن فرهنگ، خصوصی نمودن کالاهای تلویزیون، محروم ساختن خالقین واقعی فرهنگ از امکانات و وسایل آن و محکوم نمودن آنها به رقابتی حیوانی علیه همدیگر. ۰۰۰ حاصل این سقوط فرهنگی خود پرستی، فردگرایی، خشونت، نژاد پرستی، فاشیسم و ضد بیود گرایی و بیگانه ستیزی است.

و بالاخره عقب کرد ملی - نیروهای سرمایه از طریق کاربست برنامه ویرانگر خود در ارتباط با وحدت اروپا تلاش میکنند تا سلطه یول و قدرتمندترین کشورهای سرمایه داری را بر مردم عملی سازند. وحدت احتمالی که حاصلی جز واداشتن کارگران اروپا برای رقابت با همدیگر ندارد در حالیکه سرمایهها بطور آزاد میتوانند گردش نمایند. انظام اقتصادی و یولی منمائی جز محروم شدن فرانسو از استقلال بودجعی و یولی نخواهد داشت. وحدت سیاسی آلمان را مسلط خواهد گردانید و وحدت نظامی مفهومی جز ماندن در ناتو و الحاق به سیاست رهبری کننده آمریکا ندارد.

مدرنیزاسیون بر منای برنامه بورژوازی بزرگ فرانسه و بر منای خطوط بالا منجر به عقب کرد همه جانبه فرانسه شده است. این سیاست به آنجا که اتوریته فرانسوا میتران عملی شده و حکومت "روکار" (نخست وزیر فعلی) آنها سرعت بخشیده

کار و همچنین بخش عمومی ملی شده، فرانسه توانست از دهه پنجاه تا اواسط دهه هفتاد به پیشرفتهای مهم و دست آوردهای اجتماعی قابل توجهی نائل آید. اما بحران جامعه فرانسه که حزب کمونیست آنها بعنوان بحران سرمایه داری انحصاری دولتی خصلت بندی می نماید هیچ ترصمائی از جامعه و زندگی اجتماعی را مضمون ننهاده است. علت بحران را در کجا باید جستجو کرد؟ پیشرفت فنی و تکنولوژیک و انباشت وسیع سرمایه از سوی دیگر نیروهای سرمایه را در برابر ضرورت کاربست انقلاب تکنولوژیک برای افزودن سود آوری سرمایه قرار داده است اما افزودن بر سود آوری به آنجا تکنولوژی پیشرفته با مجموعه دست آوردهای اجتماعی و نیز دمکراسی در تقابل قرار میگردد. برنامه بورژوازی فرانسه از سالهای هفتاد تعرض به این دست آوردها و جایگزین ساختن مکانیسمهای جدید استثمار است که در مرکز آن مفهوم انعطاف پذیر ساختن، منفرد ساختن و تجزیه قربانیان شیوههای نوین استثمار و انضمام آنها به برنامههایشان قرار دارد. اما به اجرا نتهاده شدن این برنامه حاصلی جز يك عقب کرد وسیع ندارد که اجزا آن عبارتند از:

عقب کرد اجتماعی - از اوایل دهه هشتاد همه اشکال نابرابری در همه ترصمها تشدید شده است. کاهش دستمزدها، افزایش فقر، کاهش قدرت خرید، خرابی وحشیانه وضعیت کشاورزی، تبعیضهای اجتماعی در ترعه تحصیل، کار آموزی، مسکن، پزشکی، دسترسی به فرهنگ، ورزش، تفریحات، ۰۰۰ بیگاری سر به سه میلیون میزند، نا پایداری موقعیت شاغلین تشدید میشود! دست آوردهای اجتماعی زیر علامت سؤال میرود!

عقب کرد اقتصادی - دهه هشتاد شاهد سقوط شاخههای اصلی اقتصاد فرانسو صنعت، تکنولوژی و کشاورزی بود. مدرنیزاسیون تکنولوژیک با آنکه به سرمایه گذاری مادی در پیش گرفته شد. ولی سفتد بازی، جابجاییهای دولتی، خرج سرمایه، عدم تکامل

نقد قانون کار...

د نیاله از صفحه ۱۱

بی رویه نیروی کار را دامن میزند، محرومیت و فلاکت را توجیه و تشبیهت میکند.

مسکوت گذاشتن تعداد متوسط خانواده در این قانون و احاله تعیین آن به مراجع رسمی (که ابناً مجهول گذاشته شده است) عمداً بمنظور امکان مانور برای سرمایه‌داران و دولت، و قانونیت و قطعیت ندادن به بک عسدد معین صورت گرفته است. و گرنه هم تعداد متوسط خانواده در ایران روشن است (۵ نفر) و هم "مراجع رسمی" تعیین آن!

در خصوص مداخلت دادن درصد تورم سالانه که توسط بانک مرکزی اعلام میشود نیز برای همگان روشن است که بانک مرکزی جمهوری اسلامی همواره به دلائل سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی، درصد تورم را کمتر از واقع اعلام میکند و کارگران نباید به ارقام اعلام شده اعتماد و قناعت کنند.

افزایش عمومی دستمزد - قانون کار فقط به افزایش سالانه حداکثر ۳ درصد اشاره کرده ولی در مورد افزایش دستمزد بطور کلی، یعنی افزایش دستمزد بالاتر از حداقل، مطلقاً ساکت است. رژیم اسلامی آشکارا سرمایه‌داران را از الزام به افزایش دستمزد (جز در مورد دستمزد حداقل) معاف ساخته است.

افزایش سالانه دستمزدها به نسبت تورم، یک ضرورت بدیهی است که باید شامل همه دستمزدها در سطح ملی شود؛ و تازه این همگانی نیست. اکثر نرفراً در یک دوره معین تورم وجود نداشته باشد یا دستمزدها فقط به نسبت تورم افزایش یابند، معنایش ثابت ماندن دستمزد (قدرت خرید) خواهد بود؛ حال آنکه افزایش منظم قدرت خرید و سطح زندگی کارگران، یکی از پایه‌های - ترین حقوق آنان است. به همین دلیل، دستمزد کلیه کارگران باید علاوه بر افزایش به نسبت تورم (که فقط مانع سقوط قدرت خرید میشود)، بمنظور ارتقا، قدرت خرید آنان نیز افزایش یابد: با اینحال قانون کار جمهوری اسلامی حتی از تعمیم جبران تورم به عموم کارگران طفره رفته است.

برای ساعات عادی کار نوبتی و کار شبانه غیر نوبتی، ضرایبی بعنوان فوق‌العاده نوبت‌کاری و شدکاری تعیین شده است به شرح زیر: برای نوبت‌های صبح و عصر، ۱۰٪؛ عصر و شب، ۱۵٪؛ صبح و شب یا عصر و شب، ۲۲/۵٪ و برای کار غیر نوبتی شب ۳۵٪.

با توجه به اینکه کار نوبتی، نظم زندگی خانوادگی، اجتماعی و تعداد ل جسمی و عصبی کارگر را بطور دائمی بهم میریزد و بویژه کار مستمر شبانه پیوند طبیعی کارگر با خانواده و جامعه بکلی میگسند و شدیداً به سلامت جسمی و روحی اش لطمه میزند، ضرائب فوق بهیچوجه عادلانه نیستند و باید مورد تجدید نظر قرار گیرند.

قانون کار در حالیکه جزئیات فوق‌العاده کار نوبتی و شبانه را روشن کرده، در مورد دستمزد کارهای سخت و زیان آور چیزی بیان نکرده است و فقط از خلال تبصره یک ماده ۳۶ میتوان دریافت که به این نوع کارها "مزایای ثابت برای ترمیم مزد" تعلق خواهد گرفت. اولاً مسکوت گذاشتن هرگونه ضابطه‌ای در این مورد بمعنی واگذاری آن به میل کارفرمایان است؛ و ثانیاً فوق‌العاده کارهای سخت و زیان آور باید جزو مزد پایه محسوب شود و نسه بعنوان فوق‌العاده‌ای جداگانه برای "ترمیم‌مزد" اینکار از آن جهیست ضرورت دارد که از یکسو دستمزد بالاتر برای کارهای سخت و زیان‌آور با قطعیت به رسمیت شناخته شود و هرگونه امکان مانور کارفرمایان روی "فوق‌العاده"ها و "مزایا"ئی که جزو مزد پایه محسوب نمیشود نامکن شود؛ و از سوی دیگر در محاسبات جنبی، از جمله پرداخت سهم بیمه کارگر توسط کارفرما و غیره، حق کارگر ضایع نشود.

در این قانون کار برای کارگرانی که به طبیعت کار خود (همچون حمل و نقل، نانوائی، برق و تلخن، بیمارستانها، رستورانها و غیره) ناگزیرند در تعطیلات رسمی نیز کار کنند، هیچ فوق‌العاده‌ای منظور نشده است، حال آنکه برای کار عادی در تعطیلات رسمی باید ۱۰۰٪ فوق‌العاده پرداخت شود. مزایای اضافه‌کاری - برای هر ساعت اضافه کار، ۴۰٪ اضافه بر مسزدد عادی در نظر گرفته شده است؛ و این رقم بویژه با توجه به اینکه اضافه‌کاری اصولاً و قاعدتاً مبنایستی ممنوع میشد، رقم پائینی است. از این گذشته، بسا

توجه به اینکه حداکثر اضافه‌کاری در روز ۴ ساعت تعیین شده (و حتی بیش از آن نیز با توافق طرفین مجاز دانسته شده است!) یعنی کارفرما مجاز است هفته‌ای ۲۴ ساعت و ماهی ۹۶ ساعت کار اضافی از کارگر بکشد، ضریب ثابت ۴۰٪ برای هر ساعت غیر قابل قبول است و باید مبنای محاسبه را مجموع ساعات اضافه‌کاری در ماه قرار داده و برای پرداخت مزایا، ضرائب تصاعدی بکار برد. رقم ثابت ۴۰٪ برای اضافه کاری، بدین معنی هم هست که مزایای اضافه‌کاری برای روزهای عادی و روزهای تعطیلی تفاوتی نخواهد داشت؛ حال آنکه برای اضافه‌کاری در تعطیلات آخر هفته و تعطیلات رسمی برای هر ساعت باید ۱۰۰٪ اضافه پرداخت شود؛ و اگر روز تعطیلی رسمی مصادف با روزهای تعطیلی آخر هفته باشد، این ضریب باید ۲۰۰٪ باشد؛ و این البته جدا از ضریب تصاعدی مجموعه اضافه کاری ماهانه است.

خدمات رفاهی

در بحثی خدمات رفاهی قانون کار، هیچ اشاره‌ای به کمک‌عائله مندی، کمک هزینه مسکن، کمک هزینه تحصیلی، کمک هزینه زایمان نشده و فقط در تبصره ۳ ماده ۳۶ که ربطی به فعل خدمات رفاهی ندارد گفته شده است که "مزایای رفاهی و انگیزه‌ای از قبیل کمک هزینه مسکن، خوابگاه، و کمک‌عائله مندی، پاداش افزایش تولید و سود سالانه جزو مزد ثابت و مزد مینسا محسوب نمیشود". به این ترتیب با خود داری از طرح این خدمات در بخش خدمات رفاهی، رژیم اسلامی از الزامی کردن این خدمات و مکلف کردن سرما به‌داران به پرداخت این هزینه‌ها شانه خالی کرده و عملاً تقبل چنین خدماتی را به میل و اراده سرمایه‌داران موکول کرده است. در همینجا باید اضافه کرد که از پرداخت عیدی به کارگران نیز در هیچ جا سخنی گفته نشده است.

ساعت کار؛ تعطیلات؛ و مرخصیا

حداکثر ساعت کار - در مورد حداکثر ساعت کار هفتگی گفته شده است که ساعات کار کارگران در شبانه روز نباید از ۸ ساعت تجاوز نماید. به این ترتیب بجای حداکثر ۴۰ ساعت در هفته که از انقلاب تاکنون مورد درخواست کارگران بوده است، ۴۸ ساعت کار، قانونیت یافته است. حداکثر ساعت کار برای کارهای سخت و زیان‌آور و زیر زمینی هم بجای ۳۰ ساعت، ۳۶ ساعت تعیین شده است.

ساعت کار - ساعت کار در این قانون مدت زمانی است که کارگر نیرو با وقت خود را به منظور کار در اختیار کارفرما قرار میدهد. بر این اساس تمامی ساعاتی که نه مستقیماً در کار، بلکه در ارتباط ضروری برای کار صرف میشوند، از کسبه کارگر میروند، از قبیل زمان ایاب و ذهاب به محل کار؛ زمان تعویض لباس و شستشو باید جزو ساعات کار محسوب گردد. در رژیم جمهوری اسلامی که کارگران را به زور مجبور و مکلف به برگزاری نماز و مراسم مختلف مذهبی میکند، ساعاتی را که صرف این مراسم تحمیل شده از جانب حکومت با کارفرما چه در محل کار چه در بیرون از آن میشود باید جزو ساعات کار محسوب کرد؛ و اگر چنین مراسمی بعد از ساعات کار عادی یا در روزهای تعطیلی به کارگران تحمیل شود، باید به حساب اضافه‌کاری یا کار در روز تعطیلی گذاشته شود. همچنین ساعاتی که صرف مجمع عمومی کارگران، اجلاسهای مختلف تشکلهای کارگری در محل کار یا صرف مذاکره با مدیریت میشود باید جزو ساعات کار محسوب گردند.

تعطیلات هفتگی - در این قانون، دو روز تعطیلی هفتگی که خواست عمومی کارگران ایران است، پذیرفته نشده و فقط روز جمعه تعطیل پایسان هفته شناخته شده است. به این ترتیب رژیم اسلامی نه فقط با کاهش فرسایش جسمی کارگران مخالفت کرده است، بلکه بجای دو روز تعطیلی با پرداخت دستمزد، کارگران را مجبور به یکروز بیگاری برای سرمایه‌داران میکند؛ زیرا کارگری که میبایست برای ۵ روز کار در هفته، یعنی ۴۰ ساعت کار، دستمزد حداقل را میگیرد، طبق این قانون برای همین دستمزد باید ۶ روز در هفته، یعنی ۴۸ ساعت کار کند.

برای کارهای سخت و زیان‌آور و زیرزمینی هم استثناً، و امتیازی در نظر گرفته نشده است.

مرخصی‌ها - برای کارگرانی که به کارهای سخت و زیان‌آور و زیرزمینی

حقوق دمکراتیک کارگران مقابل می‌کنند و بعنوان واسطه مستقیم میان پلیس امنیتی و توده کارگران عمل می‌کنند، نکته تازه‌ای را روشن نمی‌کنند. هویست شوراها اسلامی کار نیز بعنوان نهادهای ارتجاعی سازش و هماهنگی کارگران با سرمایه‌داران بقدر کانی شناخته شده است و این هر دو تشکّل ارتجاعی هیچ ربطی به مسائل و مطالبات و مبارزات صنفی کارگران ندارند و در طی سالهای گذشته با تحریم، بی‌اعتنائی و مبارزه بخش وسیعی از کارگرانی برای انحلال این نهادها، مواجه بوده‌اند.

در اثر همین مبارزات و فشار کارگران، در قانون کار حاضر ماده‌ای نیز در رابطه با ایجاد تشکلهای صنفی گنجانده شده است به شرح زیر:

" ماده ۱۳۱ - در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بمنظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان، که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک حرفه یا صنعت می‌توانند مبادرت به تشکیل انجمن‌های صنفی نمایند."

پذیرش این تشکّل صنفی همانگونه که دیده می‌شود، اولاً به دفاع از آنچه که از دید رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران، مشروع و قانونی است، و ثانیاً به عدم مغایرت با حفظ منافع جامعه (که البته مرجع تشخیص این منافع، خود رژیم و دستگاههای پلیسی، اداری و امنیتی اش هستند) مشروط شده است و با چنین قید و شرطی روشن است که چنین تشکلهایی تا چه حد شکننده و زیر تیغ تهدید رژیم خواهند بود. از جانب دیگر انتخاب نام "انجمن‌های صنفی" نشان می‌دهد که رژیم هنوز تا چه حد حتی از نام سندیکا و اتحادیه کارگری در هراس است و می‌ترسد اگر این اساسی را بکار گیرد، شانس کمتری داشته باشد که این "انجمن‌ها" را از مضمون و مسیر مبارزه اقتصادی طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار دور سازد.

در حال کارگران ایران باید از قانونی شدن "انجمنهای صنفی" حد اکثر بهره برداری را در جهت تاسیس سندیکاها و اتحادیه‌های قانونی (ولسی مستقل) کارگری بکنند.

اما نباید پنداشت که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی تشکیل "انجمن‌های صنفی" را به همین سادگی پذیرفته و مبارزه برای "حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی" را حق عمومی کارگران دانسته است. تبصره ۴ ماده ۱۳۱ شرط عمومی تشکیل این انجمنهای صنفی را بدینگونه اعلام کرده است: "کارگران یک واحد فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورا، اسلامی کار، انجمن صنفی، یا نماینده کارگران را داشته باشند".

این تبصره سنگ بزرگی است که بر سر راه تشکیل انجمنهای صنفی انداخته شده است: زیرا همه کارخانه‌های دارای شورای اسلامی کار و همسه کارگاههای کوچک را که (بدلیل قلت تعداد کارگران خود مشمول این قانون نبوده و) فقط نماینده کارگر دارند، از حق تشکیل انجمنهای صنفی کارخانه، و در مورد کارگاههای کوچک از حق تشکیل سندیکاهای منطقه‌ای، قانوناً منع کرده است. روشن است که با این شرط بخش اعظم کارخانه‌ها و کارگاههای ایران از حق تشکّل صنفی رسماً محروم میشوند.

در تاریخ تشکلهای اتحادیه‌ای، هرگز تشکّل صنفی کارگران مغایرت و تضادی با وجود نماینده کارگران نداشته و حتی همیشه ملازم و همراه یکدیگر بوده‌اند؛ ولی تشکلهای صنفی کارگری همواره با سازمانهای سازش طبقاتی مغایرت و تضاد داشته‌اند. اگر چه این تبصره برای ناممکن کردن تشکّل وسیع سازمانهای صنفی کارگری تهیه شده است، ولی حسن بزرگ آن این است که برای دستیابی کارگران به حق قانونی تشکیل سازمانهای صنفی خود، راهی جز مبارزه بمراتب جدیتر از پیش برای انحلال و از میان برداشتن شوراها و اسلامی باقی می‌گذارد.

حق اعتصاب - قانون کار جمهوری اسلامی البته طبیعتاً و بر حسب ذات ضد دمکراتیک و ضد کارگری خود، حق اعتصاب را نیز برای کارگران برسمیت نشناخته است. آخرین وسیله مسالمت آمیز مبارزه است برای واداشتن سرمایه‌داران به رعایت حقوق قانونی، زمانی که آنها زیر بار می‌گذارند و دولت هم از تضمین اجرائی حقوق کارگران شانه خالی میکند؛ و نیز وسیله ای است برای واداشتن سرمایه‌داران و دولت به پذیرش تغییراتی در قوانین موجود به نفع کارگران و ارتقاء حقوق مختلف آنان. کارگران ایران با داشتن چنین قانون کاری، با سرمایه‌داران خونا شام و بیرحمی که هیچ انصاف و قانونی

اشتغال دارند فقط بکفته بیش از دیگر کارگران مرخصی سالانه در نظر گرفته شده است که بهیچوجه برای ترمیم نرسودگی جسمی آنان کفایت نمی‌کند. (در همینجا باید اشاره کرد که برای اشتغال به کار نوبتی: کار شبانه مستمر، و کارهای سخت و زیان آور و زیرزمینی، هیچ محدودیت سنواتی در این قانون تعیین نشده است.)

مرخصی بارداری و زایمان زنان جمعا ۹۰ روز تعیین شده است، حال آنکه این مدت باید جمعا ۱۲۰ روز باشد.

مهمتر از این، طبق تبصره یک ماده ۲۶، پرداخت مستمری از جانب کارفرما برای مرخصی بارداری و زایمان قطع میشود (و کارگر به تامین اجتماعی حواله داده میشود)؛ و طبق تبصره ۲ همین ماده، کارگر پس از پایان ایسن مرخصی مجدداً بر سر کار خود برمیگردد و فقط در صورت تایید سازمان تامین اجتماعی، مدت مرخصی وی جزو سابقه کارش حساب میشود. شرایطی که در این دو تبصره ذکر شده‌اند، در انطباق کامل با شرایط "تعلیق قرار داد" (مواد ۱۴ و ۱۵) هستند و در واقع مرخصی زایمان یک اخراج موقت است که بازگشت مجدد به کار در آن، مشروط شده است. این مقررات سیاست ارتجاعی رژیم اسلامی را در مورد زنان و ایراد فشار و تبعیض بر آنان بار دیگر به نمایش می‌گذارد. مرخصی بارداری و زایمان زنان باید عیناً شرایط مرخصی سالیانه آنان را داشته باشد.

استثمار نیروی کار

همه موارد ذکر شده تا اینجا روشن کننده شدت بهره‌کشی مورد تائید این قانون‌اند؛ اما عبارات مضحکی در این قانون به چشم می‌خورند که هر چند ذره‌ای ارزش مکت مگر برای استهزا، این رژیم ضد کارگری و مرتجع ندارند، ولی اشاره به آنها نیز در حد خود انشاکر است.

در ماده ۶ در استناد به قانون اساسی جمهوری اسلامی گفته میشود: "بهره‌کشی از دیگری ممنوع است". یا در ماده ۴۸ گفته میشود: "بمنظور جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری، وزارت کار و امور اجتماعی موظف است نظام ارزیابی و طبقه بندی مشاغل را با استفاده از استاندارد مشاغل و عسرف مشاغل کارگری در کشور تهیه نماید و به مرحله اجرا درآورد".

این ماده فقط به یک کاریکاتور بدون شرح شباهت دارد؛ طبقه بندی مشاغل، به بهره‌کشی از کار دیگری پایان میدهد! (در باره این ادعای مسخره چیزی جز این نمیتوان گفت که بهره‌کشی از دید رژیم اسلامی عبارتست از پرداخت دستمزدی پایینتر از استاندارد مورد قبول وزارت کار و عرف مسورد پذیرش سرمایه‌داران. و این یعنی هر جا که طبقه بندی مشاغل به اجرا درآید بهره‌کشی به پایان رسیده و کارگران به همد حقوق خود دست یافته‌اند و هر گونه مبارزه آنان برای حقوق بیشتر، تجاوز به حقوق مشروع سرمایه‌داران است.)

حقوق دمکراتیک کارگران

مداخله کارگران در تصمیمات - در این قانون، در هیچیک از موارد اساسی و مهم تصمیم‌گیری که مستقیماً به حقوق و منافع کارگران مربوط میشود، نظیر تعیین حداقل دستمزد (نرخ تورم سالانه: استاندارد زندگی خانواده؛ تعداد متوسط هر خانواده و ۰۰۰)، طبقه بندی مشاغل؛ تعیین کردن کارهای سخت و زیان آور و ۰۰۰ هیچگونه امکانی برای مداخله کارگران داده نشده و همه چیز شکل بوروکراتیک از بالای سر آنان و به زبان آنان تصمیم گرفته میشود.

تشکلهای کارگری - تحت عنوان دهان پرکن "تشکلهای کارگری و کارفرمایی"، به کارگران اجازه داده شده است که: "بمنظور تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی" در واحدهای تولیدی، صنعتی، کشاورزی، خدماتی و صنفی "نسبت به تاسیس انجمنهای اسلامی اقدام نمایند" (ماده ۱۳۰) و تصریح هم شده است که این انجمنها از لحاظ آئین نامه چگونگی تشکیل، حدود اختیارات و نحوه عملکرد خود وابسته به وزارتین کشور و کار و امور اجتماعی و سازمان تبلیغات اسلامی خواهند بود.

انجمنهای اسلامی بعنوان انجمنهای جاسوسی و پلیسی رژیم، برای عسوم کارگران ایران در تجربه سالیان گذشته کاملاً شناخته شده‌اند و تذکر مجسد د اینکه این انجمنها نه تشکلهای کارگری بلکه تشکلهای ضد کارگری‌اند که با

نیروهای تودعای باشد... بدین ترتیب حزب ما خود را برای همیشه از سوسیال - دموکراسی رها کرد... حزبی که به کشور بابوفا، کموناردها و نسلهای کمونیست تعلق دارد حزب کمونیست بوده و حزب کمونیست باقی خواهد ماند... حزب کمونیست اگر چه از زمان پیدایش خود مرتکب خطاهایی شد مانند انحراف استالین که مدت‌های مدید بر حزب سنگینی نمود و نیز "برنامه مشترک" که ضربات مهمی به مبارزه مردم وارد ساخت اما هیچگاه علیه آزادی دست بلند نکرده و از اهداف خود منحرف نشد... با پای بندی به دموکراسی و سوسیالیسم فرانسه بیش از هر زمان خود را کمونیست میدانند... ما به نوسازی خود ادامه میدهم تا نه حزبی استالینی نه سوسیال - دموکرات بلکه حزبی کمونیست و بنابراین دموکرات، منون، نو آور و انقلابی باشیم.

وسایله دیگری وجود ندارد جز آنکه سیاست عملی نوین‌مان را بشکل تهاجمی‌تر و با شرکت تعداد هر چه بیشتری از کمونیست‌ها به اجرا بکناریم... لازمه این، بهبود کار در همه سطوح میباشد... تحت تاثیر تکامل علمی و تکنولوژیک تغییرات پدید آمده در میان طبقه کارگر شتاب یافته است... تخصصها و حرفه‌های جدید بدون وقفه در حال پیدایش است... در این دگرگونیها بُعد فکری فعالیت طبقه کارگر در فعالیت تولیدی جدید بدون وقفه گسترش و افزایش می‌یابد... بنابراین اجزای طبقه کارگر تنوع بیشتر و توانایی‌های هر جزء غنای افزون‌تری می‌یابد... تحلیل فوق نشان میدهد که طبقه کارگر را نباید به کارگران محدود ساخت... کارگران پیدی، متخصص، ماهر، همچنین کارمندان، بخش وسیعی از تکنیسینها و مهندسين اجزای طبقه کارگر را تشکیل میدهند... همزمان با تحولات مربوط به طبقه کارگر بخش دیگر از مقوله حقوق بگوان و یا "بخش خدمات" دگرگونیهای مهمی را از سر می‌کنند... تکامل مشاغل از این نوع طبقه کارگر را تضعیف نمیکند بخشی از آنها به صف طبقه کارگر می‌پیوندند... تنوع بسیار وسیع و گسترده‌ای در شکل زندگی، روحیات و مختصات شغلی آنها وجود دارد با این وصف، شرایط استثمار سطح زندگی، وضعیت اجتماعی و در اغلب موارد روابط خانوادگی اکثریت عظیم آنها را بهم نزدیک می‌سازد... هیچ بندی از برنامه و هیچ ابتکاری از ابتکارات ما نیست که بطور مستقیم به آنها مربوط شده و در خدمت دفاع از منافعشان قرار نگیرد لذا باخطر وضعیتی که در آن بسر میرند باید گفت که ما حزب آنها هستیم... آیا آنها خود به این امر واقفند؟ مطمئناً نه! پس باید به این امر اقدام نمود... ما نشان دادیم که چگونه تکامل تکنولوژیک موجب دگرگونی تولید و تقویت شرایط وجودی طبقه کارگری شده که ترکیب آن بلحاظ شیوه زندگی و روحیات عمیقاً تغییر یافته است... بیش از هر وقت، حزب کمونیست باید حزب استثمار شونده‌گان، ستمکشان، رنجبران و لگدمال شدگان باشد... فقر گسترش یافته و دامن میلیونها انسان بقیه در صفحه ۱۳

به شکست کشاندن برنامه سرمایه و دگرگونی سیاست و قدرت سیاسی حاکم... برای جامعه عمل یوشاندن به این ضرورت باید جنبش تودعای نیرومندی شکل بگیرد و به اقدام متحد در برابر کودتاهای سرمایه داران و حکومت برخیزد... ولی هنوز پاسخ در خور و مقابله کافی با تهاجمات ضد اجتماعی سرمایه بزرگ صورت نگرفته است... در این زمینه بویژه طبقه کارگر و ثروت (بزرگترین سندیکای کارگری فرانسه که وابسته به حزب کمونیست است) اهمیت دارد... ثروت باید مناسبات سندیکائی را کاملاً دموکراتیزه نموده و با تمام تشکیلاتهای سندیکائی به اقدام مشترک برای مقابله با تعرض سرمایه بزرگ دست بزند... باید همه قربانیان بحران گرد هم آیند برای دفاع از منافعشان و برای ایجاد امکان دگرگونی... ما از گذشته درس گرفتیم و دیگر دنبال "برنامه مشترک" یا سوسیالیستی نیستیم... فرانسوا میتران و رهبران حزب سوسیالیست از رهگذر آن، ضربه بسیار سختی را به مردم ما تحمیل کردند... تکرار این تجربه همان نتایج خطرناک را بیار خواهد آورد... بنابراین برای دگرگونی سیاست و قدرت سیاسی حاکم باید اکثریتی را که همان اکثریت چپ است برای شکل دادن به دگرگونی سیاست و تغییر قدرت گرد آورد... ما فکر میکنیم که مبارزه در راه اتحاد نیروهای چپ را باید ادامه دهیم... لذا ما از حزب سوسیالیست دعوت میکنیم که سیاست راست خود را رها کند و به "چپ باز گردد" ولی روشن است که این دعوت نمیتواند در شرایط توازن قوای فعلی اجابت شود... باید شرایط را تغییر داد... تغییر این شرایط در دست میلیونها زن و مردی است که به چپ تعلق داشته و به ارزشهایی مانند عدالت، آزادی، صلح وابسته هستند... ما دست خود را بسوی آنها دراز میکنیم... تنها راه وادار ساختن رهبران سوسیالیست به ترک سیاست راستشان آن است که از طریق اقدام متحد این سیاست را دچار شکست سازیم.

به چگونه حزبی نیاز داریم؟

آیا حزب ما باید همچنان یک حزب کمونیست باقی بماند؟ این سؤال اکنون برای همه احزاب کمونیست مطرح میشود و بسیاری در اروپای مرکزی و غربی به کمونیست بودن خود خاتمه داده و به سوسیال - دموکراسی می‌گروند... آیا ما نیز باید از آنها تقلید ناخوشیم... آیا حزب انقلابی، حزب کمونیست دارای آینده است؟ کمیته مرکزی اینگونه پاسخ میدهد: طبقه کارگر، مردم، و فرانسه بیش از هر زمان دیگر به حزب کمونیست نیاز دارند... این نیازی است که از واقعیت برمیخیزد... ما با علمان اینرا ملل می‌سازیم... شما میتوانید تضمین داشته باشید که این حزب در کار آنها مانده و خواهد ماند، شما میتوانید بر روی این حزب حساب کنید! اکنون ۷۰ سال از زمان تاسیس حزب ما میگذرد، حزب سوسیالیست نیز بهین ترتیب وجود داشته است... هنگامیکه این حزب به تعهدات خود پشت کرد، در سال ۱۹۲۰ اکثر فعالان آن تصمیم گرفتند حزبی جدید تاسیس کنند که مورد اعتماد

ترتی جامعه ذینفع است یعنی طبقه کارگر نقش رهبری کننده عطا نماید.

و نهایتاً چنین دگرگونی‌هایی ایجاب می‌نماید که فرانسه بتواند آزادانه نظام اقتصادی و اجتماعی خود را انتخاب نموده، مستقل و صلح طلب باشد و همکاریهای متنوع الشكل خود را با اروپا و جهان گسترش دهد... چنین است خطوط عمومی طرح سوسیالیسم به سبک فرانسوی که کنگره قبلی حزب آنرا تدوین نموده است... کمیته مرکزی معتقد است که کنگره ۲۷ باید این طرح را غنی‌تر سازد بدون آنکه ضرورتاً وارد تفصیلات و جزئیات گردد زیرا سوسیالیسم آنگونه که باید ساخته شود امر خود مردم است و مردم در جریان عمل اجتماعی خود به آن روح و جسم خواهند بخشید... آنچه که پیشنهاد میگردد در حد پرداختن به "مدل سوسیالیسم" مورد نظر است... ولی تحولات فرانسه و همچنین تحولات روی داده در کشورهای سوسیالیستی ایجاب میکند که ما "طرحمان" را در دو راستا بهبود بخشیم:

— آشکار شدن شکاف عمیقی که بین احزاب حاکم و توده‌های مردم در کشورهای اروپای شرقی موجود بود ما را برآن میدارد که براین اعتقاد را سخته‌تر شویم که تنها راه مقابله با کژ رویا این است که قدرت در تمام سطوح در دست خود مردم قرار داشته باشد... — تجربه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اثبات میکند نژی که بر مبنای آن جامعه سوسیالیستی بدون وجود بازار میتواند بشیوه مطلوب انکشاف یابد نادرست است... شکل قوی‌تر بازار آنگونه که در سرمایه داری عمل میکند مصیبت آفرین است... باید بازار را از سلطه سرمایه داری رها ساخت و دست آوردهای آنرا بشکل دیگری مورد استفاده قرار داد!

کدام چشم انداز را پیشنهاد می‌نمائیم؟

بسیاری از فعالین بر پدیده متناقضی انکست می‌کنارند... چرا در حالیکه از يك سو ناراضی گسترش می‌یابد از سوی دیگر روحیه "گلیم خود را از آب کشیدن" دامن پیدا میکند! بورژوازی بزرگ برای پیش راندن برنامه خود نیاز دارد تا توده مردم را از اقدام علیه وضع موجود ناامید سازد تا کودتائی که علیه طبقه کارگر و دیگر اقشار صورت میگیرد با مقاومت روبرو نشود... سوسیالیست‌ها نیز نه فقط در برابر جنبش در خواستی مصالحه ناپذیرند بلکه تلاش میکنند تا دگرگونی وضع موجود را يك اتویی جلوه داده و تن سپردن به سیاست ریاضت اقتصادی را زمینه سازی کنند... سندیکاها باید تجربه شوند و جنبش رزمنده سندیکائی در هم شکسته شود! در عین حال آنها تلاش میکنند تا سیاست را امر نخبان و روسا جلوه دهند و بدین ترتیب این احساس را تلقین کنند که توده مردم توانائی دخالت در سیاست را ندارند... چشم اندازی را که ما به نیروهای تودعای پیشنهاد می‌نمائیم عبارتست از اتحاد در همه عرصهها برای

وفاق با حزب گرامشی و تولیاتی

بسیار حاد درونی را تجربه کرد. همانگونه که گفتیم موضع حزب در قبال جنگ بسیار اختلاف برانگیز بوده است. سناتورهای وابسته به حزب در رای گیری سیاست اعزام نیرو به خلیج رای ممتنع دادند اما بلافاصله فشارهای جناح کمونیست بر اوختو افزایش یافت. قطعنامه کنورگو ناپولیتانو، رهبریمست دو آتشه که طرفدار سرسخت اوختو میباشد و در آن اعلام شده بود که فرا خواستن قوای ایتالیایی از خلیج فارس نباید در اولویت باشد با ۸۲۴ رای مخالف رد شد قطعنامه مشترک اینگراو - بازولینو نیز با ۷۱۵ رای مخالف و ۳۶۵ رای موافق و ۵۸ ممتنع رد شد. این قطعنامه خواستار توسل بر اقدام تودهای برای فراخواندن قوای نظامی ایتالیا از خلیج میشد. بالاخره قطعنامه میانی اوختو با ۷۴۵ رای موافق، ۴۹ مخالف و ۴۹۱ ممتنع به تصویب رسید.

اما صحنه پایانی کنگره حزب دمکراتیک چپ یعنی انتخاب دبیر اول نیز به حادثهای بسیار با اهمیت و معنادار تبدیل شد. اوختو براساس اساسنامه جدید باید اکثریت مطلق آراء شورای مرکزی را حائز میشد! در رای گیری انجام شده برای دبیر اولی او از ۵۴۷ رای تنها ۲۶۴ رای موافق را بخود اختصاص داد در حالی که ۱۰۲ رای مخالف، ۴۱ رای ممتنع و ۱۳۲ رای غایب اوختو را از اکثریت مطلق محروم ساخت. این حادثه بلافاصله بعنوان يك حادثه بسیار مهم در مطبوعات و رسانتهای عمومی ایتالیا منعکس شد. اوختو نیز در حالیکه بشدت آزاده بود با خاطر نشان کردن خدماتش در ایجاد حزب جدید از اوضاع پیش آمده بشدت ابراز گد کرد و بحالت قهر از ریعی می رهسپار رم شد.

وجود يك اپوزیسیون قوی در درون حزب که مخالف سمتگیری سوسیال - دمکراتیک رهبری است موجب شده است که مبارزه درونی فشار زیادی به جناح مسلط و شتاب حرکتش وارد سازد. کمونیستهای ایتالیایی از نقش منفعل حزب در مبارزات کارگری ابراز ناخرسندی نموده و به شتاب یافتن خروج کارگران از حزب در چند سال اخیر اشاره میکنند. آراء حزب در انتخابات از ۳۳٪ در سال ۷۶ به ۲۴٪ در آخرین انتخابات کاهش یافته است، اما حزب همچنان دومین حزب بزرگ ایتالیاست.

بحران رو به تزايد در این کشور که هیچکس قادر به پیش بینی آن نیست از نکاتی بود که مورد تاکید اوختو قرار گرفت. براساس ارزیابی او درگیری شمال و جنوب جایگزین ستیز شرق و غرب خواهد شد و تنها ایجاد يك اروپای متحد و مستقل میتواند به نیازهای جنوب پاسخ گوید.

تورتولا از طرف پلاتفرم "تجدید بسطی کمونیستی" سخن گفت. او اعلام کرد که جنگ خلیج فارس به بهترین وجهی نشان دهنده آن نظم بین المللی جدیدی است که در حال ساخته شدن است. او خطاب به اوختو گفت که برای راضی ساختن حزب سوسیالیست در پیوستن به "برنامه مشترک" تنصیر پرجم و آرام کافی نیست آنها آنچه را که باقی مانده نیز طلب خواهند کرد. تورتولا گفت دفاع از منافع واقعی مردم و قبل از همه طبقه کارگر باید بیش از هر چیز مد نظر باشد. او همچون بازولینو رهبر پلاتفرم سوم خواهان توجه به توده مردم و طبقه کارگر، تا نگاه به بالا، به صاحبان قدرت شد. جالب این است که جنبش اجتماعی ایتالیا تنها دو سطر و نیم از گزارش ۴۰ صفحهای اوختو را بخود اختصاص میداد!

در رای گیری برای تبدیل حزب کمونیست به حزب دمکراتیک چپ، ۸۰۷ نماینده رای موافق، ۷۵ نماینده رای مخالف و ۴۹ نفر رای ممتنع دادند. ۳۲۸ نماینده با عدم شرکت خود در رای گیری مخالفتشان را به نمایش نهادند. پس از رای گیری آرماند کوسوتا همراه با ۹۰ نماینده از حزب خارج شدند و قصد خود را مبنی بر ایجاد يك سازمان کمونیستی اعلام کردند. (حداقل یازده سناتور و سی نماینده مجلس طرفدار این گروه بندی هستند. هنگامیکه الکساندرو ناتا، رهبر کنفسال حزب (دبیر اول حزب پس از فوت برلینگوش) از رفتن خود درخواست کرد که تصمیم و عزم او را برای عدم انتخاب شدن در رهبری جدید حزب ببینند موجهی از تاثر و هیجان بر سائلن کنگره سایه افکند. بولو بولترونی رهبر پارتنانهای کمونیست در جنگ دوم نیز به ناتا پیوست اما زیر فشار و اصرار عمومی از مقاومت خود دست برداشت. حزب دمکراتیک چپ محقق تولد درگیریهای

بسیار و آخرین کنگره حزب کمونیست ایتالیا برگزار شد. این کنگره بدینال ۱۴ ماه صاحت بسیار شدید درونی منعقد شد. ۱۵۵۹ نماینده در این کنگره شرکت نموده بودند. آرایش نمایندگان چنین بود: ۸۴۸ نماینده طرفدار پلاتفرم اوختو، ۳۹۹ نماینده دیگر طرفدار پلاتفرم "تجدید بنای کمونیستی" اینگراو، کوسوتا، کاراوبینی، ۷۲ نماینده طرفدار حزب "ستیزگرای بازولینو" و ۳۰۰ نماینده خارجی از اعضا کلوبیا و انجمنهای گوناگون. براساس نظر خواهی که قتل در درون فدراسیونهای حزب صورت گرفته بود ۶۸/۷٪ به پلاتفرم اوختو، ۲۶/۶٪ به پلاتفرم اینگراو و کوسوتا و ۵/۶٪ به بازولینو رای داده بودند.

پلاتفرم اوختو بر تبدیل حزب کمونیست به حزب دمکراتیک چپ تاکید میکند. هدف باید متحد کردن نیروهای چپ در ایتالیا، اروپا و جهان باشد. پلاتفرم خواهان ایجاد يك حکومت جهانی تحت نظر سازمان ملل در يك دنیای چند قطبی میباشد؛ برای پایان دادن به تفرقه نیروهای چپ باید حزب به انترناسیونال سوسیالیست بپیوندد.

پلاتفرم نوم یا پلاتفرم "تجدید بنای کمونیستی" خواهان حفظ نقطه نظر و اندیشه کمونیستی میباشد. طرفداران این پلاتفرم معتقدند علیرغم شکست سوسیالیسم بوروکراتیک سوسیالیسم همچنان يك انتخاب طبیعی ممکن میباشد. پلاتفرم بازولینو خواهان تجمع کلیه کمونیستهای طرفدار تغییر نام و سیاست حزب کمونیست بوده اما با انشعاب و سمتگیری راست روانه حزب دمکراتیک چپ مخالفت میکند.

مسئله جنگ خلیج فارس از مسائل بسیار مهم کنگره و نیز از موارد حاد اختلافات بین جناحهای حزب بود. تحت فشار شدید جناحهای مخالف، اوختو خواهان فراخواندن نیروی نظامی ایتالیا از خلیج فارس شد. مسائل مربوط به جنگ خلیج طبعاً جایگاه مهمی در گزارش اوختو اشغال میکرد. در مورد مسائل بین المللی او ضمن طرح حکومت جهانی چند قطبی خواهان آن شد که همه کشورها، عمومی و ملی بودن يك سلسله از مسائل عمومی را ببینند. شتاب حوادث در شوروی و

دارا و تدار دوره... دنباله از صفحه ۸

در قطبهای اصلی جهان سرمایه داری مانند اروپا و ژاپن سرمایه گذاری شده است. این شکاف عظیم طبعاً خشم و نفرت تودههای فقیر زده جهان عرب علیه سلاطین نفتی را

۷٪ سرمایه گذاریهای خارجی آنها را تشکیل میدهد در حالیکه برای نمونه دارایی و سرمایه گذاریهای کویت در غرب بالغ بر ۱۲۰ میلیارد دلار است که ۲۵ تا ۳۰ میلیارد دلار آن در آمریکا و بقیه آن

کشورهای فوق العاده فقیر جهان تعلق دارند که مجموعه تولید ناخالصی ملیشان ۱۸ میلیارد دلار است در حالیکه امارات متحد عربی با جمعیتی بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر که شامل کارگران و مهاجران خارجی نیز میباشد دارای تولید ناخالصی ملی بالغ بر ۲۳/۶۵ میلیارد دلار است. این امر به قطبی شدن شدید در جهان عرب بین قطب داراها و تدارها منجر شده و شمال و جنوب زنده و در هم تینتهای را در يك منطقه با زبان، فرهنگ، قومیت، تاریخ و مذهب مشترک بوجود آورده است. اما سرمایه گذاری کشورهای ثروتمند عرب در قطب فقیر جهان عرب بسیار اندک بوده و کمتر از

گروه کشورها	جمعیت	تولید ناخالصی ملی	میلیارد دلار	
			دارایی	دهی
شیوخ حوزه خلیج فارس	۱۰	۱۵۰	۴۷۰	—
سایر کشورهای عرب	۱۹۰	۲۳۶	—	۲۰۸-۲۶۰
جمع	۳۰۰	۳۸۶	۴۷۰	۳۰۸-۳۰

حدول ۲

دارا و نثار... دنباله از صفحه ۲۶

بر می‌انگیزد و زمینه مساعدی برای طرح شعارهای مساوات طلبانه و ضد سرمایه داری بوجود می‌آورد. از همینرو یکی از مولفهای اصلی "نظم بعد از جنگ خلیج فارس" در جهان عرب "تعدیل ثروت" است. در این مورد هم شیوخ نفتی و هم قدرتهای امپریالیستی و بویژه آمریکا اتفاق نظر دارند. آنها از هم اکنون طرح يك "بانك عمران برای خاورمیانه" را آماده می‌سازند. اما شیوخ نفتی خلیج فارس از هم اکنون بر روی يك نکته اتفاق نظر دارند "آنها برای انجایی که از عراق حمایت کردند مانند اردن، سازمان آزادیبخش، سوئان و یمن، پول خرج خواهند کرد!" آنها از نمونه بانک جهانی پیروی خواهند کرد؟ پرداخت اعتبار در برابر طرحهای اقتصادی که با آنها به قوانین بازار فعالیت کرده و از مدیریت سرمایه داری تبعیت میکنند. یعنی سرمایه گذاری سرمایههای سلاطین نفتی در طرحهای اقتصادی تضمین شده کشورهای دوست. عبدالله یعقوب بشاره (۶) از مقامات کویتی میگوید که دیگر از صدور جکهای سفید برای دولتهای دوست خبری نخواهد بود. هدف ایجاد يك فرجه بگا برای کشورهای مربوطه، در خدمت حفظ ثبات خلیج است. اما این طرحها و وعدهها حتی اگر به عمل نیز در بیایند نه تنها نمیتوانند جاشنی انفجاری بزرگی را که قطب ثروت و فقر در میان جهان عرب

جمهوری اسلامی... دنباله از صفحه ۴

واحد متحد نگهارد. آنچه در ایران این زمان را طولانی ساخت، بیش از هر چیز الزامات و بسیجهای جنگ هشت ساله ایران و عراق بود. اما اکنون، بعد از فرسودگیهای وحشتناک آن جنگ ویرانگر در ایران، در حالیکه جنبش اسلامگرائی در بسیاری از کشورهای دیگر، در نتیجه شوک جنگ اخیر خلیج فارس، در حال نوگیری است، در ایران منتهاست فروکش کرده و در سرازیری افتاده است. آنچه را که تودمهای وهم زده بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی اکنون می‌آزمایند، اکثریت قاطع تودمهای فلك زده مردم ایران سالها پیش آزمودند و سرخورده و پشیمان از کارشگناشتند و اکنون خیلی خوب می‌فهمند که حکومت اسلامی بمعنای چه جهنم وحشتباری است.

اگر بپذیریم که جنگ خلیج فارس شرایط بین‌المللی را بنفع جمهوری اسلامی تغییر داده است و اگر بپذیریم که جمهوری اسلامی میتواند با خانه تکانی‌هایی از این فرصت بهره‌برداری کند، باید بپذیریم که مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی، در کوتاه مدت با دشواریاتی روبرو خواهد شد. رژیم ولایت فقیه با کاهش فشار بین‌المللی، با راحتی بیشتری میتواند به سرکوب مبارزات مردم ایران بپردازد. بسیاری از دولتها و از جمله اکثریت قریب باتفاق دولتهای غربی بخاطر تضاد منافعی با جمهوری اسلامی گاهی به نقی حقوق بشر و سرکوبهای وحشیانه در جمهوری اسلامی اعتراض می‌کردند، سعی خواهند کرد آنچه را که در ایران

بوجود آورده خنثی سازند (همانگونه که سرمایه گذاریهای بانک جهانی گرهی از فقر دائم التزاید جهان سوم را نگشوده است) بلکه تاثیرات چند جانبه جنگ خلیج نیز بشابه عوامل تشدید کننده، هیزم بر آتش این نابرابریها خواهد ریخت.

۱- در محاسبه این جدول از ارقام آماري مندرج در نشریه لوموند دیپلماتیک استفاده شده است جمعیت کشورهای عربی حوزه خلیج فارس طبق این ارقام ۲۰ میلیون نفر است در حالیکه کمتر از ۱۰ میلیون جمعیت بومی بوده و بقیه را کارگران ماجر و یا مهاجرینی تشکیل میدهند که شیروند این کشورها محسوب نمیشوند، در مورد اخیر مراجعه کنید به دوریا آونی - لوموند دیپلماتیک سپتامبر ۹۰ ص ۱۹ همچنین در این جدول کشور لبنان که جمعیت و تولید ناخالصی ملی آن نامعلوم ذکر میگردد محاسبه نشده است.

۲- لوموند دیپلماتیک - سپتامبر ۹۰ ص ۱۹ دوریا آونی.

۳- آسیا - آفریقای امروز - بزبان انگلیسی - سال ۹۰ شماره ۴ ص ۴۰.

۴- در این مورد مراجعه کنید به مقاله فردریک کلرمونت در لوموند دیپلماتیک سپتامبر ۹۰ ص ۱۸، و یونیک موریس لوموند، "بزرگترین بانک جهانی" ۴ اوت ۹۰.

۵ و ۶- نیوزویک، ۲۵ فوریه ۹۱ ص ۲۳.

اتفاق می‌افتد نامیده بگیرند. طبعاً در چنین شرایطی جریانهایی که در مقابل با جمهوری اسلامی عمدتاً به حمایت نیروهای خارجی متکی بودند میان را خالی خواهند کرد و همچنین موعظه کنندگان رنگارنگ سازش و آشتی با جمهوری اسلامی بیش از پیش ماندن در صفوف اپوزیسیون را دشوار خواهند یافت و با گستاخی و وقاحت بیشتری برای جلب مرام رژیم فقها تلاش خواهند کرد. اما با همه اینها مبارزه انقلابی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی همچنان ادامه خواهد یافت و با روشنتر شدن خطها و مرزها، کارگران و زحمتکشان ایران، علی‌رغم تمام فراز و فرودهای کوتاه مدت سیاسی، بیش از گذشته ضرورت مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم را در خواهند یافت. آنجا که مدعیان دروغین دمکراسی در پی سازش با جمهوری اسلامی قبل از هر چیز دمکراسی را فراموش خواهند کرد، جنبش چپ ایران که قدیمی‌ترین و درخشانترین سنت مبارزه علیه استبداد را در تاریخ معاصر ما دارد، باید لختی و آشفتگی کونی را کنار بزند و بار دیگر برای مبارزه قاطع در راه دمکراسی و سوسیالیسم بیا خیزد. آشتی و تفاهم جمهوری اسلامی و قدرتهای پاسدار نظم قدیم و جدید بین‌المللی، توهمات عده زیادی از موافقان و مخالفان دیروزی و امروزی جمهوری اسلامی را بهم خواهد ریخت و بیش از پیش راه رهائی را به کارگران و زحمتکشان نشان خواهد داد. بنابراین، با همه دشواریهایی که ممکن است موقتاً بوجود بیایند، چپ میتواند و امکانات وسیعی دارد که خود را باز یابد و با وفاداری به پرچم رهائی طبقاتی، رسالت و تعهد تاریخی خود را دنبال بگیرد.

فاجعه محیط زیست...

دنباله از صفحه ۷

با تلبار شدن مردم در يك نقطه کوچک که فاقد امکانات لازم برای جا دادن آنان است، مهم‌ترین عامل آلودگی محیط زیست در تهران شمار می‌آید. چرا که تمامی عوامل موثر در آلودگی محیط زیست بر زمینه مساعد ناشی از مهاجرت میتوانند قدرت مخرب خویش را در ابعاد این چنین آشکار سازند، که از آنجملهاند دودزا بودن موتورهای ساخت داخل در ماشینهای شخصی یا اتوبوسها؛ فقدان سیستم مناسب حمل و نقل همگانی؛ فقدان امکانات لازم برای خدمات شهری از قبیل حمل و نقل مناسب زباله و یا سوزاندن زبالهها؛ فقدان فضای سبز کافی؛ ناکافی بودن شبکه گاز رسانی که منجر به مصرف سوختهای دودزا میگردد؛ کمبود شبکه تلفن شهری که منجر به بالا رفتن حجم رفت و آمد در شهر میگردد و الی آخر.

در برابر فاجعههای به این گستردگی، اما، سازمان کوچک حفاظت محیط زیست با يك ساختمان کلنگی و چند اطاق محقر، بیانگر ناتوانی رژیم اسلامی در حل معضل آلودگی محیط زیست است. تمامی راه حلهای ارائه شده از سوی انواع سینارها و تکنرها مانند جلوگیری از مهاجرت، بهبود سیستم احتراق در موتورهای ساخت داخل، گاز سوز کردن اتوموبیلها و نیروگاهها، بهبود خدمات شهری، توسعه شبکه تلفن شهری، تامین لوازم یدکی خودروها، بهبود سیستم حمل و نقل همگانی و امثالهم، قبل از هر چیز در گرو تغییرات اساسی در سیستم اقتصادی کشور و تغییر سیستم بوروکراتیک دولت در برخورد با نیازهای رفاهی مردم و خدمات شهری است. و این همان تغییری است که با جهت گیریهای تازه رژیم بیش از پیش ناممکن میگردد. جمهوری اسلامی در رابطه با محیط زیست فقط حرف میزند و حاصل زمانی که از دست میرود فاجعههای است که هیچگاه جبران نخواهد شد.

گسترش همه جانبه...

دنباله از صفحه ۶

ولایت فقیه خود را متسلط سازد تا بتواند از موجودیت خود دفاع کند. زیرا آنها بخوبی دریافته‌اند که جناح رقیب سیاست حذف و تصفیه آنها را در پیش گرفته است و دیگر خمینی نیز در قید حیات نیست تا بتواند حمایت موثر از آنها بنماید. تمرکز سازمانیافته جناح رفسنجانی - خامنه‌ای در حذف آنها از ارگانها و نهادهای اجرائی، مقننه و قضائیه و راه انداختن مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه علیه آنها، حرکتی است که هر روز سرعت بیشتری میگردد و بررسی اینکه جناح حزبالله تا کجا و تا چه میزان توان مقاومت و ایستادگی را خواهد داشت موضوعی است که آینده نشان خواهد داد.

قرن مارکسیستی،

د نیاله از صفحه ۲۱

به توسعه گرایشات سیاسی در میان پرولتاریا ره نبرد چه رسد به رشد گرایشات انقلابی سیاسی آن، نگرش پرولتاریا نسبت به قدرت سیاسی صرفاً جنبه ابزاری داشت، مگر جاهایی چون قاره اروپا که شرایط سیاسی خود (مانا - سبات بین دولتها، و روابط بین دولتها و ملت‌های آنها) شرکت مستقیمتر و در صورت ضرورت انقلابی‌تر، در فعالیت سیاسی را تشویق میکرد. این موارد بی ارتباط در چهارچوب پیشرفتهای سترگ جنبش کارگری (و پیشرفتست مارکسیسم در درون این جنبش) در اواخر قرن میانیستی جزئیاتی بوده‌باشند که ارزش بررسی چندانی را ندارند. علاوه بر این هنوز عاقلانه بود که انتظار رود، دست ناموفی بازار اختلافات ملی را مورد توجه قرار دهد و جنبش کارگری همه کشورها را به اتحاد در راستای الگوی مبارزاتی مشترک، آگاهی و تشکیلات وادار سازد. همانطور که روشن شد، آنچه اختلافی جزئی بود، در نیم قرن بعد به گرایش تاریخی عمده‌ای تبدیل شد که جنبش کارگری را به دوار دی متضاد و متخاصم تقسیم کرد.

جنگهای جهانی، جنبش و انقلاب

بین سالهای ۱۸۹۶ و ۱۹۴۸ نظم حاکمیت بازار جهانی از نظر بازیگران سیاسی و اجتماعی برهم خورد و انتظار مارکس در رابطه با بوجود آمدن شرایط زیست همگون برای پرولتاریای جهانی جامه عمل نیوشید. مارکس کسسه ایدئولوژی لیبرال قرن نوزدهم را دنبال میکرد، قبول داشت که بازار جهانی نه از طریق بازیگران حکومتی، بلکه بر وای آنان عمل کرده است. ثابت شد که این اعتقاد مارکس تصویری غلط است زیرا بازار جهانی زمان او، در درجه نخست و پیش از هر چیز ابزار حاکمیت بریتانیا بر نظام حکومتی توسعه- یافته اروپا بود. موثر بودن چنین بازاری بر توزیع معین قدرت و ثروت در میان گروههای حکومتی گوناگون قبلی بود که رضایت یا دستکم توافق آنسان برای ادامه سرکردگی بریتانیا ضروری بود.

بحران بزرگ سالهای ۱۸۹۶ - ۱۸۷۲ هم اوج و هم نقطه پایانی بود بر حاکمیت بازار جهانی که در قرن نوزدهم بوجود آمده بود. یکی از جنبه‌های عمده بحران بزرگ ورود ذخایر عظیم و ارزان غله از دول خارجی (و روسیه) به اروپا بود. سود برندگان اصلی کشورهای آنسوی دریاها بودند که غله را تامین میکردند و ایالات متحده در رأس آنها و صادر کننده اصلی غله بود که بیشترین نظارت را بر معاملات تجاری و مالی داشت. بازنده اصلی آلمان بود که ثروت و قدرت رو به افزایش آن هنوز عمدتاً به تولید داخلی غله و بسیار کم به سازماندهی تجارت و مالیه جهانی متکی بود. طسقات حاکم آلمان که مورد تهدید چنین تحولاتی قرار گرفته بودند، با افزایش مجتمع‌های نظامی صنعتی بمنظور کنار زدن بریتانیا یا ملحق شدن به آن در قرار گرفتن بر هرم فرماندهی اقتصاد جهانی پرداختند. نتیجه عبارت بود از مبارزه عمومی و آشکار بر سر قدرت در میان نظامهای حکومتی که حل آن دو جنگ جهانی لازم داشت.

در جریان این مبارزه حاکمیت بازار جهانی تضعیف شد و در خلال ویس از جنگ جهانی اول معلوم ماند. پایان حاکمیت بازار جهانی مانع " پیشرفت صنعت " و " کالاشی شدن کار " یعنی دو گرایشی که در طرح مارکس نرس شده بود، افزایش همزمان قدرت اجتماعی و فلاکت توده‌های کارگران را موجب شود، نگردید. برعکس، جنگهای جهانی و تدارک آنها عوامل قدرتمندتر حاکمیت بازار برای پیشرفت صنعتی و فلاکت عمومی پرولتاریای جهان در میان بخشهای گوناگون آن بیش از پیش نابرابر توزیع میشد. عموماً در دوره سیج جنگی حجم ارتش فعال صنعتی در اغلب مناطق اقتصاد جهانی منجملسه کشورهاشیکه مستقیماً درگیر جنگ نبودند (در مقایسه با ارتش ذخیره چه بطور مطلق و چه بطور نسبی) افزایش مییافت. افزون بر این " صنعتی کردن ارتش " در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم همکاری سازماندهندگان صنعتی را در رابطه با تعیین نتیجه تلاشهای جنگی بهمان اندازه مهتم ساخته بود (اگر نه بیشتر) که همکاری اعزامیان نظامی. بدین ترتیب قدرت اجتماعی کار هنگام با اوجگیری مبارزه قدرت در میان نظامهای حکومتی افزایش یافت. از دیگر سو، جنگهای جهانی منابع رشد یابنده را میبلعید و شبکه تولید و مبادله که از طریق آن چنین منابعی تامین میگردد را برهم میزد. در نتیجه تواناییهای عمومی طبقات حاکمه در پاسخ به نیازهای کارگر

با کاهش یافت یا به سرعت قدرت اجتماعی کارگران رشد نکرد. بدین ترتیب جنگهای جهانی آنچنان ترکیبی از قدرت پرولتری و محرومیت آنرا موجب شد، که در طرح مارکس فرض شده بود. افزایش مبارزه طبقاتی و نابودی نهایی حاکمیت سرمایه را بوجود میآورد.

در حقیقت هر دو جنگ جهانی موج جهانی مبارزه طبقاتی را بوجود آورد. فعالیت اقتصادی همه جانبه در دو سال آغازین دو جنگ جهانی کاهش و تنهسا در سالهای پایانی آن سرعت اوج گرفت. اعتلای نهایی ناآرامیهای کارگری جهانی در تاریخ بیسابقه بود و تا بحال نیز بینظیر بانی مانده است. هر اعتلایی با انقلاب اجتماعی عمده‌ای - در روسیه و چین - قرین بود. اگر چه امواج مبارزه طبقاتی به حاکمیت سرمایه پایان نداد، در شیوه اعمال این حاکمیت تغییرات بنیادی بوجود آورد. این دگرگونیها در راستای اساسی متفاوت و مختلف پیش رفت که دقیقاً با دومونگیری متضاد از طرف برنشتاین و لنین در جریان باصطلاح مشاخره رویزیونیستی انطباق داشت.

کنگره انترناسیونال سوسیالیست سال ۱۸۹۶ در یکی از قطب‌نامه‌های پایانی خود بحران عمومی نزدیکی را پیش بینی میکرد که در دست گرفتن قدرت حکومتی را در دستور کار احزاب سوسیالیستی قرار میداد. بدین ترتیب کنگره به پرولتاریای همه کشورها " ضرورت عاجل یادگیری شیوه اداره تجارت کشورهای خود بخاطر رفاه عمومی " را بعنوان شهروندان دارای آگاهی طبقاتی توصیه میکرد. در انطباق با این قطعنامه تصمیم گرفته شد در کنگره‌های آتی تنها به نمایندگی سازمانهایی اجازه شرکت داده شود که در جهت تغییر نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی فعالیت میکنند و حاضرند در فعالیتهای قانونی و پارلمانی شرکت نمایند. بدین ترتیب تمامی هرج و مرج طلبان کنار گذاشته شوند.

جنبش و هدف

پایان مناقشات قدیمی بین طرفداران مارکس و طرفداران یاکونین آغاز- گر مشاخره جدیدی بود بین خود طرفداران مارکس. از آنجا که هدف فعالیت در جهت تغییر نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی بسیار مبهم و نسبا- مشخصی بیان شده بود و نمیتوانست پاسخگوی تمامی سابه‌روشنیهای نظرسری طرفداران مارکس باشد، تعریف هدف سیاسی مشترک برای پرولتاریای تمامی کشورها خود مسائل اساسی نظری و عملی جنیدی را پیش کشیده بود. ادوارد برنشتاین اولین کسی بود که این مسائل را آفتابی کرد. باوجودیکه برنشتاین در تاریخ بعنوان تجدید نظرطلب کبیر در اندیشه‌های مارکس معروف شده است، تجدید نظر طلبی او در واقع در مقایسه با پاره‌ای مخالفین " سنتی - اش " بسیار ملایم بود. برنشتاین در انطباق با اصول سوسیالیسم علمی، و در رابطه با تزه‌های مارکس در خصوص افزایش واقعی قدرت اجتماعی کارگران و همزمان اوجگیری فلاکت آنان، در جستجوی اعتبار و با عدم اعتبار این تزه‌ها بود. او نیز همچون مارکس معتقد بود که بهترین راهنا برای آینده جنبش کارگری در قاره اروپا بطور عموم و در آلمان بالاخص جنبش پیشین‌و حال بریتانیاست. بر این مبنا بر گرایشات این جنبش متمرکز شد. برنشتاین با آغاز از این زمینه در رابطه با تایید ترنخست مارکس مدارک کافی بدست آورد ولی در مورد ترن دوم بسیار کم یافت: نه تنها در سطح زندگی و کسار پرولتاریای صنعتی بهبود چشمگیری حاصل شده بود، بلکه دمرکاسی سیاسی از ابزار بندگی بوسیله رهایی طبقه کارگر گسترش و تحول یافته بود. برنشتاین که در مقطع پایان بحران بزرگ سالهای ۱۸۹۶ - ۱۸۷۳ و آغاز دوران شکوفائی سرمایه‌داری اروپا مینوشت، هیچ دلیل و مدرکی که چنین گرایشاتی در آینده قابل پیش بینی مسیر عکس را دنبال کند، در دست نداشت. سازمان های لیبرال جامعه مدرن با برجا بود و به اندازه کافی نیز منعطف بودند که خود را با افزایش نامعین قدرت اجتماعی کارگران انطباق دهند. همچون گذشته آنچه لازم بود عبارت بود از " تشکیلات و فعالیت سازمان یافته و قوی " انقلاب سوسیالیستی بمنهمون دیکتاتورری انقلابی پرولتاریا نه ضروری بود. نهسه مطلوب (۹) برنشتاین موضع خود را در این شعار خلاصه کرد: " جنبش همه چیز و هدف هیچ " این شعار هم برای مارکسیست‌های انقلابی و هم اصلاح طلب تحریک آمیز نظر میرسد. در واقع کارل کائوتسکی اصلاح طلب بود که

بیدمونده گرامشی" (۱۰) - بستگی داشت.

در اروپای شرقی رژیمهای کمونیستی توسط ارتش شوروی اگر نه بطور رسمی که بطور واقعی بانه گذاری شد. در جاهای دیگر همچون یوگسلاوی، آلبانی و ممتتر از همه چین، رژیمهای کمونیستی را ارتشهای بومی بوجسد آورده بودند. این ارتشها توسط برکزیبدگان سیاسی انقلابی و کادراهایی ساخته و کنترل شدند که رهبری مبارزه رهایی بخش ملی را علیه نیروهای محور بسر عهده داشتند. حتی در ایتالیا و فرانسه جانشکه احزاب کمونیست سرکردگی فراکسیونهای مهمی از پرولتاریای صنعتی را در دست داشتند، چنین سرکره دگی ای عمدتا نتیجه رهبری پیشین مبارزه مسلحانه علیه اشغال آلمان بود. انقلاب سوسیالیستی که توسط جنبش کارگری کشورهای اصلی صنعتی رد شد بود، زمینه بسیار مساعد و جدیدی در جنبشهای رهایی بخش ملی یافت. زیرنویسها:

ادامه دارد

(۲) مانیفست کمونیست صفحه ۹۵.

(۳) همانجا صفحه ۸۷. در این تعریف که همه جا از آن استفاده خواهیم کرد، اشاره ای نشده است که کارگران میبایستی حرفه مشخصی داشته باشند (مثلا "بقه آبی") تا کیفیت اعضاء پرولتاریا را داشته باشند. حتی اصطلاحاتسی چون "پرولتاریای صنعتی" میبایستی آن بخش از پرولتاریا فهمیده شوند که معمولا شرکتهای تجاری بدون در نظر داشتن نوع کار و رشته فعالیت شرکت خود در تولید و توزیع بکار میگیرند. اما تعریف مارکس در مورد حدود و ثنور تحتانی و فوقانی پرولتاریا مبهم است. در حد فوقانی با مسئله طبقه بندی کارگرانی روبروئیم که نیروی کار خود را در مقابل دستمزد میفروشند، البته از موضع قدرت فردی، که آنها را قادر میسازد پاداشی را بخواهند و بدست آورند که در شرایط برابر، از درآمدی که کارگر معمولی دریافت میکند بیشتر است. این وضعیت در مورد رده فوقانی مدیریت صادق است، اما افراد گوناگونی (با اصطلاح "حرفه ایها") در مقابل مزد و حقوق کار میکنند که بهیچ مفهوم قابل قبولی پرولتریزه نمیشوند. در بخشهای بعدی همه این افراد تلویحا از چهارچوبه پرولتاریا بیرون گذاشته شده اند، مگر اینکه بروشنی به آنها اشاره شود که در آنصورت فقط بطور رسمی آنها را پرولتریزه شده مینامند. در حد تحتانی ما با مسئله متضاد طبقه بندی کارگرانی روبروئیم که برای نیروی کار خود (که بیشتر مایلند به نرخهای جاری بفروشند) فروشندهای میبایند و بنابراین به فعالیتهای غیر دستمزدی مشغولند که پاداشهایی را خواهند داشت که در شرایط برابر از پاداشی که کارگر مزد بگیر معمولی دریافت میکند کمتر است. وضعیت اغلب آنهاهایی که مارکس ارتش ذخیره صنعتی مینامد در واقع چنین است. در حقیقت، تمامی ارتش ذخیره صنعتی در جنبش وضعیتی هستند، تنها استثنا، اقلیت کوچکی از افرادی که شرایط دریافت پاداش بیکاران را دارند یا میتوانند بطور کامل و واقعا برای مدت زمانی بیکار بمانند. در دنباله این بحث، همه کارگرانی که مزدبگیر نیستند و در وضعیت فوقا منکور قرار دارند تلویحا جزء پرولتاریا - مسلما بخش ارتش ذخیره - قرار داده میشوند.

(۴) همانجا ص ۸۸.

(۵) همانجا، صفحات ۹۲ و ۱۰۲.

(۶) همانجا ص ۸۴.

(۷) اثر ولف گنگ آندروث تحت عنوان: "تاریخ مختصر طبقه کارگر اروپا" نیویورک سال ۱۹۷۳.

(۸) تمام مدارک مربوط به ناآرامیهای کارگری که در این مقاله آمده است بسر مبنای تحقیقاتی است که توسط گروه تحقیقاتی کارگری جهانی مرکز فرنانس برودل، در دانشگاه دولتی نیویورک در بینگهامتن صورت گرفته است. عمده یافتههای این تحقیقات در سال ۱۹۹۱ در شماره مخصوص روبرو منتشر خواهد شد.

(۹) نوشته ادوارد برنشتاین تحت عنوان: "سوسیالیسم انقلابی" نیویورک سال ۱۹۸۶ صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴.

(۱۰) "منتخب یادداشتهای زندان" اثر آنتونیو گرامشی. سال ۱۹۷۱ صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.

را انتخاب نکرد؛ و این در حقیقت تنها ادعای قانونی او در رابطه با " سنتی بودن" بود. این انتخاب نکردن تاثیرات سیاسی فاجعه باری داشت. در حالیکه گزینش برنشتاین توسط پیروزی های بعدی جنبش کارگری در کشورهای آنگلو ساکن و اسکاندیناوی و گزینش لنین توسط موفقیتهای بعدی انقلاب سوسیالیستی در روسیه پیشین و امپراطوری چین مورد تایید قرار گرفت، انتخاب نکردن کائوتسکی بمشابه یک استراتژی سیاسی توسط پیروزی های بعدی ضد انقلاب در اروپای مرکزی و جنوبی رد شد. زیرا رد پای رشید فاشیسم و سوسیالیسم ملی را میتوان دستکم و تا حدودی در ناتوانی مزمسن سازمانهای کارگری مربوطه در انتخاب بین فعالیت پرتوان اصلاح طلبانه و انقلابی دنبال کرد. مطمئنا این ناتوانی مزمس در گزینش سه وضعیت اجتماعی پیچیده تری مربوط میشود که در آن سازمانهای کارگری در این مناطق بسا آن روبرو بودند یعنی وضعیتی که ویژگیش ترکیب قدرت اجتماعی رشد یابنده کارگران و فلاکت توده های فزاینده بود تا غالب بودن این یا آن حالت. تناقض واقعی و مشخص بود. این ترکیب در میان پرولتاریای صنعتی گرایشات انقلابی بی مضمی را در راستای بیشتر اصلاح طلبانه بوجود آورد، ترکیبی که رهبریت جنبش را در محضهای دانشی قرار داد. تصمیم کائوتسکی مبنی بر انتخاب نکردن همراه با دستگاه نظری و سیاسی ای که از آن حمایت میکرد، تأییدیه ای قوی برای رهبری بود که بجای سمت دادن توازن به جبهتی مشخص، منعکس کننده غیر فعال انشقاقهایی بود که جنبش را متلاشی کرد و بدین ترتیب اعتشاش سیاسی بی جبهتی را با یکدیگر ترکیب نمود.

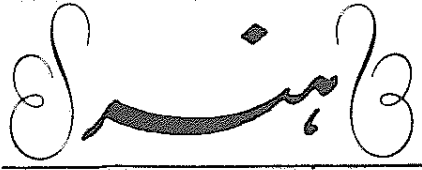
هرگز نخواهیم دانست که آیا فعالیت اصلاح طلبانه یا انقلابی پرتوانتر از سوی سوسیال دمکراسی آلمان در تاریخ بعدی آلمان و جهان تاثیر می توانست داشته باشد یا نه. اما همانطوریکه مسئولیتهای تاریخی سوسیال دمکراسی آلمان (با در آن رابطه سوسیالیسم ایتالیائی) در هوار کردن راه ناسیونالیسم سوسیالیسم و فاشیسم را نباید کوچک جلوه داد، همانطور هم نباید در آن مورد اغراق کرد، زیرا پیروزی برکزیبدگان مرتجع در بدست گرفتن سرکردگی در کشورهای بسیار متفاوت با آلمان یعنی در ژاپن و ایتالیا عللی داشت که سه نظام جهانی و منطقه ای مربوطه میشد. علل مربوطه به نظام جهانی عبارت بود از روندهای بهم پیوسته متلاشی شدن حاکمیت بازار جهانی و اوج گیری مبارزه قدرت بین دولتها که در آغاز این بخش طرح آن آمد. این روندها آمادگی جنگی را تشویق میکرد، آمادگی ای که در قرن بیستم در درجه نخست و پیش از هر چیز توسعه و مدرنیزه کردن مجتمع های صنعتی - نظامی را از یکسو و دسترسی انحصاری و دارای امتیاز به منابع اقتصادی جهانی که برای توسعه و مدرنیزه کردن لازم است را از دیگر سو تشویق میکرد. در حکومتهایی که عدم توازن ساختاری بین دستگاه نظامی - صنعتی بیش از حد توسعه یافته و پایه اقتصاد داخلی محدود، تاثیر خود را بجا گذاشته بود، ایدئولوژیهای انتقام جویانه برای همه نوع گروههای اجتماعی منجمله فراکسیونهای کسب اهمیت پرولتاریای صنعتی جاذبه ای بسیار قوی داشت. تحت این شرایط، بی تصمیمی سیاسی ناشی از گرایشات متناقض پرولتاریای صنعتی نسبت به اصلاح و انقلاب، به از بین بردن قانونیت کار سازمان یافته بدون توجه به سه نقش واقعی آن در افزودن به این بی تصمیمی، کمک کرد. علل بوجود آمدن ناسیونالیسم سوسیالیسم در آلمان هرچه باشد، رشد آن در سرعت بخشیدن به دور دیگری از جنگهای عمومی و مبارزه طبقاتی رویداد تعیین کننده ای بود. در این فرایند بود که کار سازمان یافته تاثیر سیاسی تعیین کننده ای بر قدرتهای بزرگ جهان آنگلو ساکن گذاشت و قلمرو رژیمهای انقلابی سوسیالیستی تقریبا نیمی از بخش اروپا و آسیا را در بر گرفت.

مهم است توجه داشته باشیم که این رشد قدرت سیاسی نمایندگان برکزیبه و منتخب پرولتاریای صنعتی بر زمینه از بین رفتن گرایشات انقلابی و خود مختار این پرولتاریا صورت گرفت. در خلال و پس از جنگ جهانی دوم هیچ کجا پرولتاریای صنعتی تلاش نکرد قدرت دولتی را از طریق "کسبون" یا "شورا"، حتی در کشورهای شکست خورده بآنگونه که فرانسه در سال ۱۸۷۱ شوروی در سال ۱۹۱۷، آلمان و اطریش - مجارستان در سال ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ به دست گرفتند، بدست گیرد. توسعه قلمرو رژیمهای سوسیالیستی - انقلابی اساسا نه ارتشی که ارتش دیگر را شکست میداد - بنیان پرولتری "کارکرد

مرگ بر جنگ، فریاد وجدانهای بیدار

الف - دهقانی

سخنی کوتاه در حاشیه فیلم "متولد چهارم ژوئیه"



چند سؤال و جواب درباره سینما:

از گفتگوی بهرام بیضائی کارگردان سینما و
تاتر با دانشجویان دانشگاه هنر بر گرفته از مجله
دنیای سخن آبان ماه ۶۹

سری اضافه شد. اکنون با شکل تازه‌ای از
منوعیتها روبرو هستیم. من ترجیح نمی‌دهم چیزهای
مجاز را بنویسم. آن خیلی راحت می‌شود به شاه،
اشرف یا امیرالایم فحش داد. به نظر من
امیرالایم علت عقب ماندگی ما نیست چیزهای
ایستادگی در جامعه ما هست که علت اصلی عقب
ماندگی ماست.

س. چرا کار تئاتر را رها کردید؟

ج. وضع کنونی تئاتر مورد تأیید من نیست.
تئاتر دولتی هرگز تئاتر نخواهد شد. غیر از
نایره محدودی از حرفهای مجاز، آنچه می‌کند تئاتر
نیست. تئاتر و سینما و هنرها نباید دولتی باشند
و به محض اینکه دولتی شدند بزرگترین عیب بروز
میکند و آن تسلط کارمند و اداره و بورکراسی است
و نوکرمانی هنرمند. آنگاه فاجعه رخ میدهد.
سینما ولی این راه فرار را به بیرون دارد و چون
بعد جهانی دارد، نمیتواند دولتی و کارمندی شود.
در حالی که تئاتر دور خودش می‌چرخد.

س. سینمای حال را چگونه می‌بینید؟

ج. من صلاحیت ندارم این جواب را بدهم و
به خودم حق نمی‌دهم راجع به سینمای ایران
صحبت کنم. ولی راجع به آن مقدار فیلمی که
دیدم باید بگویم حضور فعال سینمای ایران در
جشنوارهها منوط به این است که با محدودیت‌های
کثرتی در زمینه فیلمنامه و بخصوص مطرح کردن
مسائل در داخل مواجه شود. سینما محدود شده
است به قاچاقچی. اگر قاچاقچی‌ها نبودند آیا سینما
چیز دیگری داشت بگوید. بالها را بستند، با
بالهای بسته نمیشود برید. جایزه گرفتن در
جشنوارههای خارج یک دلخوشی است. این امتیاز
نیست. بلکه قمار است. جشنوارهها کمترین اهمیتی
ندارند. مردم فیلم میخواهند. سینما باید از
محدودیت فعلی خود خارج شود.

س. در فیلمهای شما انسان در تاریخ کم
میشود؟

ج. چرا همه تقصیرها را گردن من میاندازد. به
هر حال یک تاریخی پشت سر ما وجود دارد، اگر
به این تاریخ نگاه بکنیم بسیاری از مشکلات
امروزمان را نمیتوانیم حل کنیم. ما با تعصب به
هیچ جا نمی‌رسیم. من میخواهم بسیاری از فرهنگ
ما تفسیر کند؛ فرهنگ ایستا و تریخ شده و محروم.
من از فرهنگ مرگ دوستی و مرگ پرستی بیزارم.
من یک زندگی را که در نادانی شروع میشود و در
نادانی به سر میرسد نمی‌پذیریم و با هر کسی که
این فرهنگ را تبلیغ کند، مخالفم. استبداد هفت
هزار ساله فرهنگی در اینجا غیر از موجوداتی حقیر
و کم دان باقی نگذاشته است من فرهنگ را نشان
میدهم بدون اینکه آنرا ستایش کنم.

س. مبادا هفت هزار سال استبداد فرهنگی که
می‌گوئید کجاست؟

ج. مبادا هفت هزار سال پیش، ایجاد تمدنهای
سومر، آشور، بابل، کلد و ایلام در اینجاست. تمام
اینها بر اساسی نوع خاصی از استبداد بنا شده‌اند
که تا امروز ادامه دارد.

س. با توجه به رد کردن حرکت و بویائی
مذهب در تاریخ مبینند فاضل شعادرجهان کدام ملت
است؟

ج. مدینه فاضل من کشور ایران است که
مردمش همه بدانند و برای همین دارم میکوشم.
س. آیا تغییر شرایط بعد از انقلاب نباید
باعث ایجاد تغییری در موضوعات شما شود؟ بعد
از رگبار کارهای شما همه تکرار موضوعاتی مثل
هویت، عشق و... است.

ج. میتوانم اینرا در مورد همه نویسندگها
بگویم همه نویسندگها و سوسگها و دلمشغولی‌هایی
دارند که ممکن است متحول شود. مثل برشت که
شاید همه کارهایش در ظاهر تکراری به نظر
برسد. بعد از انقلاب موضوعها صریحتر شده. پیش
از انقلاب ممنوعیتهایی داشتیم که پس از انقلاب
یک سری آنها از میان رفت. یک سری ماند و یک

قرن حاضر را قرن ابزار و تکنولوژی مینامند
که شکلی از آن را در سیستمهای اطلاعاتی میتوان باز-
یافت، سیستمی که با هزاران دست دارندگلوئی
بشریت را می‌شارند؛ تنها به این علت که در خدمت
حاکمیت سرمایه‌تر دارند.

هنر سینما از جمله دست‌آوردهای این قرن در
زمینه ارتباطات است که حاکمیت‌های زور و بطور
مشخص آمریکا آنرا در جنگال خویش دارد. زیسر
سایه‌سیاست هنری حاکم بر آمریکا، سالیاست که بطور
مدام یکگون خوش‌بینی و امیدیه آینده‌گاذب به ذهن
مردم تزریق می‌کند. این امر در طول حاکمیت
سینمای آمریکا بر جهان، در هر دوره‌ای به شکلی
خاص خود را مینمایاند. هدف از این عمل کور کردن
آذهان عمومی نسبت به سیاستهای آمریکا و در نتیجه
ادامه اعمال سلطه‌گرانه‌اش است. زمانی آماده کردن
افکار عمومی برای شرکت در جنگ جهانی دوم موضوع
فیلمها می‌گردد و زمانی دیگر با پایان جنگ، سوزهای
ضد روسی و کمونیستی برگزیده میشوند. زمانی
سرخیوستان وحشی و بی‌فرهنگ جلوه‌گر می‌گردد تا
به راحتی سفیدپوستان تمدن بتوانند کشتارشان
کنند و زمانی دیگر جنبشهای آزادی‌بخش، قیامهای
مردمی و... تحریک می‌گردند تا سرکوبهای آمریکا
توجیه گردند.

در مقابل این هیولای هزار پاست که هنسر
مقاومت و هنر معترض، نه تنها در آمریکا، بلکه در
سراسر گیتی، علیه اعمالی مشابه، نه تنها در هنر
سینما، بلکه در ابعادی وسیعتر از انواع هنسر،
شکل می‌گیرد. در هنر سینما هالیوود دچار بحسران
میشود، چرا که نسل معترض دیگری مشاهده تحریف
واقعیت‌تن نمیدهد. فیلمسازان و سینماگرانسی
جدید از دیگر نقاط دنیا پدیدار می‌گردند که عملا در
مقابله با اشاعه فرهنگ "راکی" و "رامبو" قرار
می‌گیرند و...

ذهنیت خلاق، بینش و درک درست و بموقع
و همچنین آینده‌نگری هنرمند، همانا مفت‌ممیژه
وی از دیگر مردم است. هنرمند با برداشتی متمایز
از دیگران، از زندگی می‌گوید. او صرفا به بازتاب
مسائل امروز و فردای بشریت نمی‌پردازد، بلکه به
کالبدشکافی آن مینشیند و از این دیداست که برشی
جدید از زندگی ارائه می‌گردد. برشی که میتواند
بایدار بماند و سالهای سال نه تنها مخاطبان هنر را
به تفکر، بلکه به تعمق و چاره‌جویی وادارد.

آثار هنری‌ای یافت میشوند که براحتی میتوان
وجدان عمومی‌اش نام نهاد، وجدان روزمره بشریت.
این آثار بیوسه به ارتعاش در آورنده تارهای اعصاب
بشیرای فردایی بهتر هستند. هنر مقاومت و هنر
اعتراضی در این ردیف و مقام از هنر جای می‌گیرند.

مرگ بر جنگ...

د نباله از صفحه ۳۰

دوسال پیش وقتی "الیوراستون" فیلسفم "متولد چهارم ژوئیه" را ساخت، سبار کسان از اهل هنر معتقد بودند که جنگ ویتنام کهنه شده و بد این علت موضوع آن نمیتواند در بیننده کشش و پذیرش ایجاد کند. ولی این فیلم برخلاف ایسن پیشگوییها با اقبال عمومی مواجه شد، تنها به این علت که "استون" در این فیلم ۱۴۴ دقیقه‌ای سا دستمایه قرار دادن جنگ ویتنام، زخمهای کهنه را با دیدی جدید کاملاً متفاوت تکریمه بود. موضوعی که نه به شکل سابق و نه تنها در آمریکا، بلکه به اشکال گوناگون و در سراسر کینی، ثابت بارها و بارها با آن مواجه گشته و با خواهیم شد و جذابیت خاص فیلم نیز در همین نکته نهفته است.

ترس و هشدار او از جنگی دیگر، جنگهای دیگرگونه از ویتنام، ولی در بسیار موارد با انگیزه‌ها، ره‌آورها و پی‌آمدهایی مشابه. جنگ هر چه باشد برای مردم چیزی جز آوارگی، ویرانی، مخلولیسن جنگی، کشتار و مرگومیر نیستی بدنیا نخواهد داشت. جنگ، جنگ است چه در ویتنام باشد چه در خلیج فارس. بر این اساس تمرکز هنرمندی در ردی مشترک از زاویه‌ای بکر میتواند به اثرش اغتشار و ارزش به بخشد. "متولد چهارم ژوئیه" اثری است در ایسن راستا.

"چهارم ژوئیه" سالروز استقلال آمریکا است و سالگرد تولد شخصی بنام "ران کویک" مردی که خوشباورانه به تفنگداران ارتش آمریکا میپیوندد تا "به راه میهن" علیه ویتنام بجنگد. "کویک" در یک حادثه مجروح و از ناحیه کمر به پایین فلج میگردد. او سبب علت مجبور است بقیه عمرش را

روی مندی چرخدار بگذراند.

مجروحین و معلولین نمودی تازه از جنگها نیستند، ولی پرداختن به دنیای آنان، به آنچه قبل از جنگ بوده‌اند و به آسایش از جنگ بداند میسند میگردد، موضوعی است از این فیلم. موقع اغزا م به ویتنام، نرونگاه ملو از مشایعت کنندگان است. "فرزندان وطن"، "افتخار آفرینان ملی" در میان همه و فلنگه دوستان و آشنایان زیر سایه پرچمها به اهتزاز درآمده آمریکا، "در راه میهن" بسا تشریقاتی ویژه راهی جبهه میشوند. ولی "کویک" موقع برگشت با دنیای دیگری مواجه میشود. او موفق بد کشف دنیای دیگری میشود، دنیایی که از هم آغاز ورود به جبهه در او شکل میگردد. نرونگاه از استقبال و شور خبری نیست.

او اکنون آدمی است ضد جنگ که به ماهیست جنگ افروزی پی برده. ولی چه میتواند بکند؟ او در دنیای کوچک و شکننده معلولین جنگ ویتنام چیز جذابی نمییابد، دنیایی که در آن هنوز عده بسیاری کجند و منگ. آنان هنوز نتوانسته‌اند خود را از جادو و سحر بهت برهانند. عده‌ای دیگر به داد و ستد مواد مخدر مشغولند و تعداد قلبی نیز در فعالیتهای ضد جنگ شرکت دارند.

داستان فیلم از صدوشتادمین سال استقلال آمریکا شروع میشود که معلولین جنگی از جمله "کویک" در تظاهراتی ضد جنگ در نیویورک شرکت دارند. "استون" سازنده فیلم بدینوسیله یکسار دیگر آمریکا و تمامی عوامل پشتیبان وی را در جنگ علیه ویتنام به میز محاکمه میکشاند. در ایسن دادگاه داوری کنندگان و صادر کنندگان رای، نکته قنات رسی، بلکه مردمند. همانان که بار اصلی

جنگ را منحل میشوند. "استون" اینبار بیشتر بر زخمی گذاشته است که در ظاهر دانت فراموش میشد. هر چند تیغ بر زخم کشیدن آزاردهنده است ولی در زندگی، در فراز و نشیب تاریخ و در راه بهتر زیستن، زخمهایی وجود دارند که صاد هرگز از یاد ها بروند. از یاد بردن این زخمها آرزو و هدف جنگ امروزان است. بس طبیعی است که چنین اثری از ان کشودن اینگونه زخمها در هراس باشند.

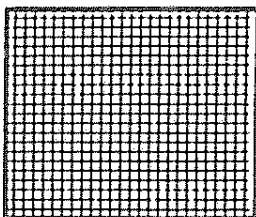
تنها ۱۷ دقیقه این فیلم در ویتنام فیلمبرداری شده است. مابقی بازتاب فاجعه جنگ است. انردگی، سرخوردگی، یاس، کابوسهای هولناک و بار گناه است که اکنون بر زندگی بازماندگان جنگ جنگ انداخته و آسایشان نمیکارد. نه میتوان بد زندگی عادی ادامه داد و نه آن را قطع نمود، امری که بسیاری بدان توسل جسته و ریشه حیات خویش را قطع نمودند. این تنها قهرمان فیلم نیست که همیشه در جنگ با خویش است. این سرنوشت‌گریز ناسدیر تنها یک گوشه از فاجعه‌ای است بنام جنگ. سرنوشتی که شاید در ابعاد، نزد کسان در جنگهای مختلف متفاوت باشد. و این تنها "کویک" نیست که برای یال کردن ذهنش از موضوع بنام قتل‌عام ویتنامیها و نجات از هیولایی که هیچوقت او را تنها و آورده نمیکارد، اینک شعار "مرگ بر جنگ" سر میدهد. این صدای تمامی وجدانهای بیدار است. وجدانهایی که دیگر نمیخواهند با فاجعه جنسنگ، قربانیان آن ویی آمده‌ایش مواجه گردند. این صدای باید حاکمیت جهانی باید و تا این امر ممکن نگردد، بشریت به فیلسها و آثاری مشابه احتیاجی مرم دارد

آیا جنگ تجاری...

د نباله از صفحه ۱۵

امریالیستها استفاده ببرند.

در هر حال سرنوشت گات و ادامه مذاکرات نشست ۷ دسامبر در بروکسل که در ماه مارس دنبال خواهد شد به عوامی بستگی دارد که بطور گذرا به آنها اشاره شد. نه عوامل یاد شده و نه تضادهایی که در این مرحله حول مسائل کشاورزی داغ شده است، چشم انداز موفقیتی برای مذاکرات ماه مارس نمی‌کشد.



همانطور که ملاحظه میشود، میان انتخابات

آزاد، یعنی "آتش بس یک جانبه" با رژیم که حد توحش و سمیت آن چنان بالاست که حتی نماینده مجلس و برادر تی خودش را با شعار جاسوس اسرائیل اعلام باید گردد مورد حمله قرار میدهد، و پایان دادن بد چنین رژیمی یا با سرنگونی حتی مسلحانه آن هیچ تناقضی وجود ندارد و "اگر هم تناقضی به نظر می‌آید"، ایراد از اکثریت نیست که ظریفم شناخت از چنین رژیم هار و سرکوبگری، "آتش بس یک جانبه" با آثرا تبلیغ میکند، بلکه اشکال در ماست که "به نظرم" چنین می‌آید! از آقای هومنی بعنوان سخنگوی کمیسیون منتخب شورای مرکزی اکثریت باید منون بود که با این مقالات توضیحی، واقعا به روشن شدن مواضع اکثریت خدمت شایانی میکند. اگر زحمات ایشان نبود به این سانگی نمیشد اشات کرد که شعار انتخابات آزاد تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی چیزی جز "اعلام آتش بس یک جانبه" در مقابل این رژیم خونریز، سرکوبگر و بنیابت درجه ضد دموکراتیک نیست!

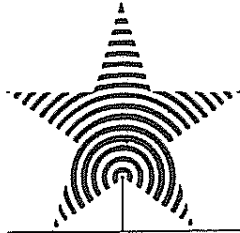
توضیح "اکثریت" بر...

د نباله از صفحه ۹

مشا این تناقضی را که گوئی وجود ندارد و فقط "به نظر می‌آید"، آقای هومنی چنین توضیح میدهد که اکثریت در شرایطی دچار تحول فکری شده و تصمیم گرفته است بنام دموکراسیم و پلورالیسم، "همزیستی" یا غاصبان حق حاکمیت مردم را وارد برنامه‌اش کند که حکومت هنوز با همان شدت سابق شعار مرده باد و نابود باد میدهد و هیچ محقق بی طرفی نمیتواند ادعا کند فرهای تغییر مثبت در سیاست رژیم بر مواجهه با مخالفین را مشاهده کرده و یا در چشم انداز قابل رویت چنین تغییری را متحمل میدانند.

هومنی میگوید: "ما در عمل چرخش نظری خویش را به صورت نوعی آتش بس یک جانبه منعکس کردیم و تناقض درست در این واقعیت نهفته است... آری! اگر تناقضی هست، در خود واقعیت است. شعار انتخابات آزاد که از جانب ما مطرح شده، نه فقط اعلام آتش بس یک جانبه از سوی ما را منعکس میکند، بلکه بیانگر تغییر استراتژی ما نیز هست...".

صد و هشتمین سالگرد مرگ کارل مارکس



صدای کارگر

را دیوان سازمان کارگران اتحادیه ایران در تهران

★ برنامه های سراسری صدای کارگر:

هر شب ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه
رادیو ۷۵ متر برابر با مگاهرتز پخش میشود.
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار
میکرد.

★ جمعه ها برنامه ویژه پخش میشود.

★ برنامه های صدای کارگر ویژه کرستان:

★ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت
۶ بعد از ظهر به زبان کردی و فارسی روی موج
کوتاه رادیو ۷۵ متر برابر با ۴ مگاهرتز پخش
میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه
شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.

★ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه
پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ بعد از ظهر
جمعه تکرار میشود.



را به دشمن وارد سازد. و با این تلاش است که
مارکس حیات جاودانه خویش را بی میگرد!

روز چهاردهم مارس (بیست و سوم اسفند
ماه) ۱۸۸۲، کارل مارکس رهبر کبیر پرولتاریای
جهان و بنیانگذار سوسیالیسم علمی دیده از جهان
فرو بست. او رفت، اما خاطر پروروازی همچنان از
حضور وی پریشان ماند. مارکس مرد، اما از آن
پس هر روز هر ساعت در چهره کارگر اجتماعی، در
هیبت یک چریک پیر یا با اراده آهنین زندانی
سیاسی شکست ناپذیرتر از پیش در برابر سرمایه
جهانی قد علم کرده است.

پیام اصلی مارکس برای پرولتاریای بین المللی،
قیام علیه سرمایه، گسستن زنجیر برنگی و بی
افکندن نظم نوین سوسیالیستی بود و اینک که با
فروپاشی "سوسیالیسم موجود" چنین می نماید که
قاطع ترین تلاش کارگران برای دست یابی به رهائی
با ناگامی رو برو شده است، پرورواها پایکوبان مرگ
مارکس را جشن میگیرند. ناقل از آنکه همین شکست
روشنتر از پیش صحت آموزشهای او را اثبات میکند
و پرولتاریای بین المللی با درس آموزی از این
تجربه، هشیارتر از پیش، برمی خیزد تا ضربه قاطعتری

خاطره پرسکوه کمون پاریس الهام بخش ماست

به مقابله ای و حشانه دست زده و هزاران کومارند
را به جوخه اعدام سپردند تا با نابودی بنیانگذاران
کمون پاریس، خاطره آنرا از صحنه تاریخ بزدایند. با
این همه، خاطره پر شکوه کمون پاریس، قهرمانیا و
فداکاریهای بی نظیر کوماردها و آموزشهای گرانبهای
آن، همواره الهام بخش کارگران جهان در مبارزه
خستگی ناپذیرشان علیه سرمایه بوده است و خواهد
بود.

۱۸ مارس (۲۷ اسفند) مصادف است با صد
و بیست و هشتمین سالگشت کمون پاریس اولین حکومت
کارگری جهان. در مارس ۱۸۷۱ پرولتاریای پاریس
در برابر تهاجمات پروروازی متجاوز آلمان و خیانت
پروروازی خودی بیاختاست و با تشکیل نخستین
حکومت کارگری، از حق حیات خویش و حق حاکمیت
ملت فرانسه دفاع نمود. در هراس از این اراده
مستقل، پروروازی فرانسه و آلمان با همکاری یکدیگر

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP195
75564 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 650226
1 BERLIN 65
w. Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره
تلفن ۲۱۶۹۶۱۳-۲۰-۴۹ در برلین غربی تماس
بگیرید. بطلیل کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور
توسط رژیم اسلامی، مطلقاً تحت هیچ شرایطی از
داخل کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز
کرده و رسید بانکی آنرا به آدرس نشریه در فرانسه
ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
MERCURE 808
CPT.43956^a HASSAN
PARIS - FRANCE

برای آبونمان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس
زیر مکاتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
Germany

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و
رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI
Postgirokonto Nr 361938 - 504
Bankleitzahl 37010050
Köln - Germany